

(پیشوای منتظران)

الحجّة المنتظر (عجل الله فرجه)

نویسنده:

گروه نویسندگان به امر آیت الله مؤسس حاج شیخ عبد الکریم حائری (ره)

محقق:

ناصر باقری بیدهندی

منبع: مرکز پژوهش‌های تخصصی امام مهدی (عجل الله فرجه)

www.m-mahdi.com

انتشار: وبگاه رسمی استاد ناصر باقری بیدهندی

www.baqeribidhendi.ir

فهرست مطالب

سخن ما

لزوم شناخت امام

فصل اول: در تعیین قائم موعود بشخصه

فصل دوم: در تعیین قائم موعود است به صفات و...

فصل سوم: در ذکر اخبار که بالالتزام دلالت دارد بر حجت ابن الحسن ویا...

فصل چهارم: وقایع زمان ظهور

فصل پنجم: بیان بعضی از امور مذکور در اخبار حضرت حجت (علیه السلام)

فصل ششم: در جواب استدلالیه نعیم بهائی

خاتمه:

فهرست منابع تحقیق

سخن ما [مقدمه ناشر]

باسمه تعالی

(وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ) (۱).

از زیباترین جلوه های معرفت نسبت به پروردگار عالم شناخت و معرفت نسبت به حجت حق، پیامبران و ائمه دین می باشد و این شناخت بر همه افراد لازم و ضروری است.

تا میزانی که امام حسین (علیه السلام) می فرمایند:

إيها الناس ما خلق الله العباد إلا ليعرفوه، فإذا عرفوه عبدوه، وإذا عبدوه واستغنوا بعبادته عن عبادة ما سواه.

فقیل یابن رسول الله ما معرفة الله (عزَّ وجلَّ) قال (علیه السلام): معرفة اهل كلِّ زمان إمامهم الَّذی یجب علیهم طاعته (۲).

بحث امام شناسی از ابعاد گسترده ای برخوردار است. به عقیده ی ما شیعیان مقام علم، تقوی، شجاعت، ایثار، زهد، خلوص نیت، حلم و استقامت، دفاع از حق و عدل، رضا و تسلیم از ویژگیهای منحصر به فرد امام است و علاوه بر همه این صفات بارز امام دارای مقام عصمت و پاکی است.

در قرآن کریم امامت به عنوان «عهد الله» و «حبل الله الاکبر» معرفی شده است و اوست که معدن فضل، عرفان و علم است «هم حیاة العلم وموت الجهل.»

وظیفه امام هدایت و رهبری جامعه بشری است تا ایشان را به سر منزل مطلوب و مقصود برساند. اگر در برهه ای از زمان مردمان عصر آمادگی بهره بردن از وجود امام و پیشوایان را نداشته باشند و عملاً امام را از وظیفه خویش بازدارند، از فیض حضور امام بی بهره خواهند شد.

بدین سان است که به حکمت الهی امام عصر در پرده غیبت قرار گرفته است و تا موقعی که در جان و جامعه بشری آمادگی همه جانبه ای برای قبول پیشوای آسمانی بوجود نیاید، حضرتش در غیبت خواهد بود.

در باره غیبت، علل و عوامل آن سوالات بسیاری مطرح می گردد: چرا غیبت؟ به چه مدت؟ چگونه می شود یک انسان مدت طولانی زنده بماند و سوالات بسیاری که در کتب مفصل آمده است.

در منابع ما برای همه ی این ایرادها و اشکالات جواب متقن و محکمی وارد شده است. نکته مهم دیگر اینکه در باره موضوع غیبت، مسئله انتظار، وظیفه منتظران، چگونگی هدایت مردم از سوی امام در عصر غیبت، فرق میان حضور و ظهور، ویژگیهای حضرت و خصوصیات یاران و انقلاب جهانی آن بزرگوار، و چگونگی ارتباط انسانها با حجت حق و امام عصر از مسائل بسیار مهمی است که پاسخ صحیح به این شبهات و مطالب در امید به آینده بسیار موثر است.

به اعتقاد ما بهترین پاسخها در قرآن کریم، و روایات اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده است که طبق مثل معروف (اهل البیت ادری بما فی البیت) یعنی اهل خانه می داند چه چیزی در خانه است. فقط ایشان هستند که با بیان خود جواب قانع کننده و مستدل ارائه می نمایند.

کتابی که پیش روی شما خواننده گرامی قرار دارد یکی از هزاران اثر نفیسی است که پیرامون شخصیت امام عصر (علیه السلام) خصوصیات فردی، و دیگر ویژگیهای دولت حقه سخن می گوید.

کتاب حاضر حاصل دقت و زحمت عده ای از فضلا و دانش آموختگان مکتب امام صادق (علیه السلام) است. این اثر ارزشمند به سفارش مرحوم آیه الله العظمی حاج شیخ عبد الکریم حائری یزدی «قدس سره» تهیه و تدوین گردیده است. و در چهار محور مهم به سوالات و شبهات مطرح در جامعه پاسخی درخور داده است.

محقق محترم جناب حجة الاسلام والمسلمين آقای ع باقری بیده‌ندی با تلاش گسترده اقدام به تحقیق این کتاب با ارزش نموده است و با دقتی فراوان منابع روایات و مطالب مطرح شده را در پاورقی‌ها آورده است. که برای ایشان توفیق بیشتر وسلامت وسعدت از درگاه احدیت مسألت داریم.

انتشارات زائر مفتخر است پس از چاپ کتاب سیمای آفتاب، نشانه‌های قائم آل محمد و چاپ کتاب گرانسنگ «کتاب النور فی الامام المستور» اکنون، به عنوان چهارمین اثر، در باره وجود مقدس امام عصر (علیه السلام) اقدام به چاپ کتاب «الحججه المنتظر» نموده است.

در پایان این گفتار قدردانی خود را از عنایت محقق، نویسنده و استاد گرانقدر جناب حاج شیخ احمد عابدی اعلام می‌داریم که با نظارت محققانه ما را در آماده سازی این مجموعه راهنمایی و ارشاد فرمودند.

امیدواریم با چاپ این کتاب در سال «نهضت خدمت رسانی به جامعه اسلامی» خدمتی هرچند کوچک در راستای نشر فرهنگ غنی اسلام و اهلبیت (علیهم السلام) برداشته باشیم إن شاء الله.

اللهم ارنا الطلعة الرشيدة، والغرة الحميدة، اللهم انا نرغب اليك في دولة كريمه، تعز بها الاسلام، واهله...

انتشارات زائر آستانه مقدسه قم

[مقدمه محقق]

بسم الله الرحمن الرحيم

لزوم شناخت امام

شناخت و معرفت، امتیاز ویژه آدمی است که در سایه بهره گیری صحیح از «خرد» تکامل و درخشش می یابد. چون معرفت خدای متعال در رأس همه معرفت هاست، لذا هر انسانی برای سیر کمالی خود، باید پنجره معرفت را به سوی خالق بگشاید و آفریدگار خود را بشناسد، پس از شناخت او قدم به سوی شناخت پیامبر او بردارد. پس از مسأله توحید و نبوت هیچ مسأله ای اهمیت بحث امام شناسی را ندارد. از این رو گفته اند موضوع امام شناسی و معرفت به ولی دهر و حجت زمان و التزام به پیروی از مقام امامت بر حسب دلائل محکم عقلی و روایات معتبر، یکی از مهمترین مسائل اسلامی و تکالیف مسلمانان است که پیامبر خاتم (صلی الله علیه وآله) آن را اعلان نموده و بار مسؤولیت آن را بر دوش همگان نهاده است.

بر اساس این وظیفه شرعی و مسؤولیت خطیر دینی، هر مسلمانی وظیفه دارد که پس از معرفت خدای متعال و پیامبرش در مسیر شناسایی رهبر امت اسلامی قدم بگذارد. و امامان خویش را به روشنی بشناسد و وظیفه خود را در برابر آنان تشخیص دهد؛ چرا که از روایات بی شمار (۳) چنین استفاده می شود که شرط قبولی اعمال آفریدگان، پذیرش ولایت و امامت ائمه هدی (علیهم السلام) است. البته بدیهی است که ایمان و پذیرش ولایت امامان بدون شناخت آنها تحقیق نمی پذیرد؛ زیرا پیروی کردن بدون معرفت و شناخت امکان ندارد. پس مردم وظیفه دارند، امام خویش را بشناسند تا با تن در دادن به امامت و ولایت او اعمالشان مورد قبول درگاه الهی واقع شود و سعادتشان تضمین شود.

در اهمیت این بحث، همین بس که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) کسانی را که در دوران پرافتخار اسلام زندگی کرده، اما ناآشنا به امام زمان خود بوده اند، با آنان که در عصر جاهلیت می زیسته و بهره ای از توحید و معنویات نداشته اند هم سنگ دانسته و می فرماید: «من مات ولم يعرف امام زمانه، مات میتة جاهلیة» (۴)؛ کسی که بمیرد در حالی که امام زمان خود را نشناخته باشد، به مرگ جاهلیت (یعنی مرگ در حال شرک و کفر) مرده است.

در روایات ما، به معرفت همه امامان موضوعیت داده شده و موجب تکمیل عقاید و کمال دین به حساب آورده شده است. از اضافه کردن کلمه «میتة» به کلمه «جاهلیت» روشن می گردد مقصود از این امام، امام معصوم و منصوب است که مانند پیامبر (صلی الله علیه وآله) رابط بین خلق و خالق است و عدم شناخت او هم سنگ با کفر روزگار جاهلیت و موجب فساد جامعه و گمراهی و زوال و انحراف امت اسلامی خواهد شد.

معرفت امام می تواند انسان را در زمان غیبت امام (علیه السلام) از انحراف، ضلالت و گمراهی برهاند و مایه ی نجات از اعمال گمراه کننده مدعیان دروغین و موجب قرب به باری تعالی و سبب ترقی و کمال نفس شود که معصوم و منصوب باشد نه زمامداران و خلفا و سلاطین که از عصمت برخوردار نیستند. بنابراین تطبیق امام زمان به زمامداران خودسر و حاکمان ستمگر نادرست است.

با اندکی دقت و تأمل در حدیث شریف فوق می توان نتیجه گرفت که:

۱ - حدیث یاد شده بهترین دلیل بر امتداد امامت در طول زمان است و هرگاه ستاره ای فروزان از سلسله امامان نور غروب کند، ستاره ای دیگر پرتوافشان می شود و هرگز زمین خالی از حجت نخواهد شد. پس حدیث، دلیل بر وجود حضرت مهدی (عج) است.

۲ - شناخت امام برای هر فرد مسلمان در هر عصری لازم و واجب، بلکه از اهم واجبات اعتقادی است و تا شناخت نباشد اطاعت امکان پذیر نیست.

۳- وظیفه مقدس معرفی حجت خدا رسالتی نورانی است که بر عهده پاسداران عقیده وایمان و سربازان حضرت مهدی (عج) نهاده شده است، اینان وظیفه دارند در جهت شناساندن امام به امت قدمهای اساسی بردارند.

۴- آن شناختی که چنین با اهمیت تلقی شده قطعاً تنها شناخت شناسنامه ای حضرات ائمه (علیهم السلام) نیست؛ زیرا منکران امامت آن حضرات هم ممکن است در این حد اطلاع داشته باشند. پس تعبیر «عرفان» در حدیث یاد شده معنایی بالاتر از این حد را می رساند.

برای دستیابی به معرفت اجمالی در حق امام معصوم راههایی وجود دارد: یکی از آن راهها مطالعه آثار گراندگری است که کارشناسان دینی در جهت معرفی ابعاد شخصیت الهی و چهره ی ملکوتی امام (علیه السلام) از خود به یادگار گذاشته اند.

آن چه به محضر شیفتگان خاندان رسالت تقدیم می شود قطره ای از دریای بیکران معرفت به خورشید همیشه فروزان، دادگستر جهان، امید واقعی مستضعفان، مهدی صاحب زمان است که با همه اختصار و ایجازی که در تألیف آن به کار رفته است، حاوی نکات ظریف و قابل توجهی در باب زندگی امام عصر (عج) و آکنده از روایات معصومین (علیهم السلام) است.

لزوم آشنا شدن هرچه بیشتر دوستداران اهل بیت (علیهم السلام) با وجود مبارک حضرت مهدی (علیه السلام) و خصلتهای نیکوی آن امام همام مرا بر آن داشت تا کتاب را تحقیق کنم، بدان امید که نوشته حاضر در بعضی نواحی و ابعاد معرفت سفینه نجات از ضلالت و ظلمت، ولی امت، حضرت حجت (عج) موجب افزایش و مزید بصیرت گردد. خدای را بر این موفقیت سپاس می گویم و از او دوام توفیق را خواستارم.

کتاب الحجّة المنتظر (عج)

این اثر در اثبات مهدویت و ردّ شبهات بهائیت به فرمان آیت الله مؤسس، حاج شیخ عبد الکریم حائری یزدی (م ۱۳۵۵ هـ ق) نگاشته شده است.

کتاب حاضر شامل شش فصل است که در آن‌ها پیرامون اسم، وصف، سیرت و راز غیبت بحث شده و در پایان در زمینه ابطال فرقه بهائیت گفتگو شده است.

گفتنی است که در مقام نقل حدیث برای این که حجم کتاب افزایش نیابد مؤلفان همه متن را نیاورده اند.

۲ - تحقیق و ویرایش حاضر بر اساس نسخه چاپ سنگی نود و هشت صفحه ای انجام گرفته است.

۳ - در پانوشت‌ها، به جدیدترین منابع مورد استفاده در کتاب اشاره شده است.

در انجام، سپاس از دانشی مرد مایه ور، حجة الاسلام والمسلمین دکتر احمد عابدی را بر خویشتن بایسته می دانم که چاپ این اثر را در سری انتشارات «زائر» قرار دادند.

و نیز باید از همه همکاران شریف و فرهنگ مدار ایشان خاصه حضرت حجة الاسلام والمسلمین محمد بیگی (صادقی) که با تلاش خالصانه خود این اثر را به جامعه فرهنگی کشور تقدیم کردند سپاسگزار باشیم.

اکنون، گاه آن رسیده است - به رعایت کوتاه سخنی - دامنه کلام را در این دیباچه فراهم چینم و علاقه مندان را به مطالعه کتاب فراخوانم.

شهر مقدس قم

کمترین خادم دین و مذهب

ع - ب - بیدهدندی

فصل اول: در تعیین قائم موعود بشخصه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على محمد خاتم النبيين، وعلى آله الطاهرين، سيما على حجة الله في خلقه، وبقيته في أرضه المنتقم من اعدائه.

وبعد: بر قارئین و اشخاصی که این کتاب را تحت نظر و مطالعه قرار می دهند مخفی نماند که این مجموعه به امر و دستور و ترغیب مرحوم خلد حضرت آیه الله العظمی آقای حاج شیخ عبد الکریم - اعلی الله مقامه الشریف - تدوین و به قلم جمعی از فضلاء حوزه ایشان به نحو اختصار از کتب معتبره علما شامخین که اسامی شریفه آنها در ظهر کتاب ضبط گردیده جمع و تألیف شده و از جهت فوت آن مرحوم طبع آن به تعویق افتاده بود، لذا جمعی از علاقه مندان به دیانت طلبا لمرضات الله و متقربا بولیه در مقام طبع و نشر آن برآمده اند. امید که از مطالعه آن عموم متدینین به دیانت اسلام بهره مند و مستفید شوند. ان شاء الله تعالی.

و این کتاب مشتمل است بر فصولی:

فصل اول: در تعیین قائم موعود بشخصه به حسب و نسب تنصیص پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه معصومین (علیهم السلام) به آنکه قائم موعود حجة بن الحسن العسکری است بالصراحة و یا به کنایة و اشاره.

حدیث اول: [جبرئیل عن الله تعالی]

کمال الدین (۵)، ص ۱۵۰، اعلام الوری (۶)، به سند متصل از حضرت صادق، عن آبائه قال رسول الله (صلی الله علیه و آله): حدثنی جبرئیل عن الله انه قال:

«من علم أنّه لا اله الاّ الله وحدى، وأنّ محمداً عبدي، وأنّ عليّ بن أبي طالب خليفتي، وأنّ الأئمة من ولده حججى، أدخلته الجنّة برحمتى (تا آنکه مى فرماید): فقام جابر بن عبد الله الانصارى، فقال: يا رسول الله، ومن الأئمة من ولد عليّ بن أبي طالب؟

قال: الحسن والحسين. پس ذکر مى فرماید اسامى ائمه را تا آنکه مى فرماید: ثمّ الزكى الحسن بن عليّ، ثمّ ابنه القائم بالحقّ مهديّ امتى، الذى يملأ الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً، هؤلاء، يا جابر خلفائى وأوصيائى، ومن أنكر واحداً منهم فقد أنكرنى) ۷.

صريح خبر اینکه پسر حضرت عسکرى، قائم به حق است ومهدى امت است وزمین را پر مى کند از عدل و داد ووصى وجانشینی پیغمبر اکرم است. ومنکر او منکر پیغمبر خواهد بود.

حدیث دوم: [حضرت باقر (علیه السلام)، عن أبيه الحسين (عليه السلام)]

كمال الدين، ص ۱۵۷ به سند متصل از حضرت باقر (عليه السلام)، عن أبيه الحسين (عليه السلام) قال:

دخلت أنا وأخى على جدّى فأجلسنا على فخذيه، وقبلنا، پس فرمود: واختار من صلبك يا حسين تسعة أئمة تاسعهم قائمهم) ۸.

تصريح مى فرماید: صلب نهمین از اولاد سيد الشهداء (عليه السلام) امام وقائم موعود است. وصلب نهمین منحصر است به حجة ابن الحسن العسکرى.

حدیث سیم: [امام زين العابدين (عليه السلام)؛ عن ابيه، عن عليّ بن أبي طالب عن رسول الله]

كمال الدين، ص ۱۶۴ به سند متصل از امام زين العابدين (عليه السلام)؛ عن ابيه، عن عليّ بن أبي طالب (عليه السلام) قال: قال رسول الله (صلّى الله عليه وآله):

«الائمه بعدى اثنا عشر، أولهم أنت يا على، واخرهم القائم الذى يفتح الله على يديه مشارق الأرض ومغاربها» (۹۰).

صریح است در این که امام دوازدهم قائم موعودى است که فتح مى کند شرق و غرب عالم را.

حدیث چهارم: [حضرت صادق، عن آبائه، عن أمير المؤمنين عن رسول الله]

كمال الدين، ص ۱۴۶، غیبت شیخ طوسى، ص ۱۰۴. از حضرت صادق، عن آبائه، عن أمير المؤمنين (عليه السلام) قال:

«قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): لما أسرى بي الى السماء أوحى إلى ربى (جلّ جلاله) فقال: إني اخترتك فجعلتك نبيا واخترت عليا فجعلته وصيا (تا آنکه مى فرماید): فإذا أنا بأنوار على وفاطمة والحسن والحسين وعلى بن الحسين، ومحمد بن على، وجعفر بن محمد، وموسى بن جعفر، وعلى بن موسى، ومحمد بن على، وعلى بن محمد، والحسن بن على، ومحمد بن الحسن القائم فى وسطهم كأنه كوكب درى قلت: يا ربّ ومن هؤلاء؟ قال: الأئمة وهذا القائم الذى يحلّ حلالى ويحرم حرامى وبه انتقم من أعدائى، وهو راحة لأولياى، وهو الذى يشفى قلوب شيعتك من الظالمين والجاحدين والكافرين» (۱۰).

صریح خبر این که امام دوازدهم، محمد بن الحسن العسکرى، قائم موعود است که حلال و حرام الهی را رایج مى فرماید در صورتی که عمل به او [آن] متروک است. وقائم موعود انتقام مى نماید از اعداء الهی، و سبب راحت دوستان خدا خواهد بود که دوستان خدا در ذلت هستند. وبه ظهور آن حضرت راحت خواهد شد، و قلوب شیعیان تسلی خواهد یافت به واسطه انتقامی که از ظالمین خواهد فرمود.

حدیث پنجم: [حضرت صادق عن رسول الله]

غیبت شیخ طوسى ص ۱۰۲ به سند متصل از حضرت صادق (عليه السلام) قال:

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم):

«إن الله اختار من الناس الأنبياء، واختار من الأنبياء الرسل، (واختارني من الرسل) واختار مني عليا، واختار من علي الحسن والحسين، واختار من الحسين الأوصياء تاسمهم وهو ظاهرهم وباطنهم» (۱۱).

صريح خبر شريف اين كه نهمين از اولاد سيد الشهداء (عليه السلام)، قائم موعود است ووصى پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم است.

حديث ششم: [حضرت رضا (عليه السلام) از آباء گرامی اش از رسول الله]

كمال الدين، ص ۱۴۷. حضرت رضا (عليه السلام) از آباء گرامی اش قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): ما خلق الله خلقا أفضل مني. (تا آن كه مي فرمايد):

«والفضل بعدى لك يا علي وللأئمة من بعدك (تا آن كه مي فرمايد): رأيت اثنا عشر نورا في كل نور سطر (أخضر) مكتوب عليه إسم كل وصي من اوصيائي أولهم علي بن أبي طالب واخرهم مهدي امتي...، فنوديت يا محمد هؤلاء أوصيائك وخلفائك وعزتي وجلالي لأظهرن بهم ديني، ولاظهرن الأرض باخرهم من أعدائي، ولأملكته مشارق الأرض ومغاربها، ولأسخرن له الرياح، ولأذلن له الرقاب الصعاب ولأرقيه في الأسباب، ولأنصرنه بجندی، ولأمدته بملائكتي حتى يعلو دعوتي(۱۲) ويجمع الخلق على دعوتي(۱۳)، ثم لاديمن ملكه إلى يوم القيامة» (۱۴).

معنى حديث شريف آن كه: خداوند متعال فرمود: اين انوار، اوصياء تو هستند به سبب بيان وتبليغ اوصياء تو دين الهی را ظاهر می كنم، وبه وصی آخرین، زمين را از لوث دشمنان الهی پاک می كنم، وتمليك می نمايم به آخرین امام، سلطنت شرق وغرب عالم را وباد را مسخر می نمايم برای او، وگردنكشان عالم را ذليل ومنقاد آن حضرت خواهم نمود، وعروج وارتقاء می دهم او را در اسباب (يعنى وسائل ظاهريه فتح وسلطنت را برای آن حضرت خداوند متعال تهيه می فرمايد: كه از جمله خوف ورعب است در قلوب كفار چنانچه در جد كرامش واقع گردید كه می فرمايد:

(سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرَّعْبَ) (۱۵)، وامداد می کنم او را به ملائکه خود، چنانچه در جدّ کرامش واقع گردید که می فرماید:

(بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّنْ فَوْرِهِمْ هَذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ) (۱۶) وادامه می دهم سلطنت و ملک او را تا روز قیامت (۱۷).

حدیث هفتم: [امام محمد تقی (علیه السلام)، از آباء گرامش، از سید الشهداء]

کمال الدین، ص ۱۵۴؛ اعلام الوری، ص ۲۳۱، از حضرت امام محمد تقی (علیه السلام)، از آباء گرامش، از سید الشهداء (علیه السلام) قال:

«دخلت على رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) فقال لي: مرحبا يا أبا عبد الله». و حدیث مفصل است که ائمه در صلب حضرت سید الشهداء (علیه السلام) را، یکان، یکان بیان می فرماید و برای هر یک از ائمه دعایی مخصوص بیان می فرماید تا آن که می رسد به امام دهم علی بن محمد النقی، پس می فرماید:

«وإنَّ الله تعالى ركب في صلبه نطفةً وسماها الحسن، فجعله نورا في بلاده، و خليفه في ارضه، (تا آن که می فرماید:) وإنَّ الله تعالى ركب في صلب الحسن نطفةً زكيةً طيبةً طاهرةً (مطهّرة) (۱۸) يرضى بها كلّ مؤمن امتحن الله قلبه للإيمان فهو إمام تقى نقى، يخرج من تهامة حتّى يظهر الدلائل والعلامات.»

پس سؤال شد از پیغمبر (صلى الله عليه وآله) که آن دلایل چیست؟

پس فرمود:

«له علم إذا حان وقت خروجه انتشر ذلك العلم بنفسه، وأنطقه الله فناده العلم: اخرج يا ولى الله واقتل اعداء الله، وله سيف مغمّد، فإذا حان وقت خروجه اقتلع ذلك السيف من غمده، وانطقه الله فناده السيف اخرج يا ولى الله واقتل اعداء الله وأمرنى بأمرك يا حجة الله فلا يحلّ لك أن تقعد عن أعداء الله و يقيم حدود الله، ويحكم بحكم الله.»

(الخير) ۱۹.»

صریح حدیث شریف این که:

قائم موعود وصی دوازدهم و پسر امام حسن عسکری علیهما السلام است، و رضایت دارد به امانت او کسی که معتقد و مؤمن باشد و از بوتہ امتحان خارج شده باشد.

و نیز تصریح می فرماید؛ حدیث شریف که: از مکه خارج می شود که «تہامہ» بیابان مکه است و آن حضرت در پردہ غیبت مستور است تا دلائل ظہور بر او معلوم گردد و آن دلائل دو امر است:

اولا علمی دارد پیچیده شده، و در موقع خروج منتشر می شود و بہ قدرت یاری بہ سخن می آید.

و عرض می کند: «یا ولی اللہ! ظاہر شو و از دشمنان خدا انتقام بگیر و بہ قتل برسان آنها را».

ثانیا شمشیری دارد کہ در غلاف است و در موقع ظہور، آن شمشیر از غلاف بیرون می آید و بہ نطق می آید

و عرض می کند:

یا ولی اللہ! خارج شو و امر فرما بہ امر خود، دیگر جایز نیست تو را مہلت دادن دشمنان خدا کہ کفر را بہ نہایت رسانیدہ اند.

و نیز تصریح می فرماید:

قائم موعود، حدود الہیہ را کہ در قرآن مسطور است اقامہ می فرماید و بہ حکم الہی حکم می فرماید:

سیدی کم ذا القعود و دینکم * * * ہدمت قواعدہ الرقیعۃ

حدیث هشتم: [از جابر بن عبد الله انصاری از رسول الله در تفسیر آیه: أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ] ۱]

کمال الدین، ص ۱۴۶؛ اعلام الوری، ص ۲۲۸ از جابر بن عبد الله انصاری در تفسیر آیه: (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ) (۲۰) «قلت: یا رسول الله، فمن أولى الأمر؟»

«فقال: فقال (صلى الله عليه وآله): هم خلفائي يا جابر وأئمة المسلمين من بعدى، أولهم على بن أبي طالب ثم الحسن، ثم الحسين، ثم محمد بن علي المعروف في التوراة بالباقر، وستدرکه یا جابر فاذلقتة فاقراءة منى السلام ثم الصادق جعفر بن محمد، ثم موسى بن جعفر، ثم على بن موسى، ثم محمد بن على، ثم على بن محمد، ثم الحسن بن على، ثم سمی وکنی، حجة الله في أرضه وبقية في عباده محمد بن الحسن بن على، ذاك الذي يفتح الله على يديه مشارق الأرض ومغاربها. ذاك الذي يغيب عن شيعته وأوليائه غيبة لا يثبت فيها على القول بإمام إلا من امتحن الله قلبه للإيمان» (۲۱).

در این حدیث شریف به اغلب صفات قائم موعود تصریح شده است.

اولا: وصی و خلیفه پیغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) است.

ثانیا: پسر حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) و نام او محمد است. (مطابق ضبط اعلام الوری).

ثالثا: فتح می فرماید: شرق و غرب عالم را و منحصر می شود سلطنت به سلطنت حقه اسلامیة.

رابعا: از اولیاء و دوستان خود غایب می شود؛ غیبتی که ثابت نمی ماند بر قول به امامت آن حضرت، مگر مؤمنی که از بوته امتحان خارج شود و معتقدات قلبیه او به خدا و پیغمبر به وسوس و شبهات مضلین متزلزل نگردد. و این معنی، کنایه است از طول غیبت آن حضرت.

حدیث نهم: [عبد الرحمن بن سمره از رسول الله]

كمال الدين، ص ۱۴۹. عبد الرحمن بن سمره - که از صحابه پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) است - می گوید:

«فقال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم): یابن سمره، إذا اختلفت الآراء والأهواء فعلیک بعلی بن أبی طالب (تا آن که می فرماید): یابن سمره، وإنّ منه سیدی شباب أهل الجنة الحسن والحسين وتسعة من ولد الحسين تاسعهم قائم أمّتی، یملاً الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً» (۲۲).

صریح است در این که قائم موعود پشت نهمین از اولاد حسین است و او منحصر است به حجة ابن الحسن العسکری، امام دوازدهم (عجل الله تعالی فرجه).

حدیث دهم: [عبد الله بن عباس عن رسول الله]

كمال الدين، ص ۱۴۹. عبد الله بن عباس قال:

«قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم): إنّ الله اطلع على الأرض فاخترانی منها». تا آنجا که می فرماید: «وجعل من صلب الحسين أئمة یقومون بأمری ویحفظون وصیتی، التّاسع منهم قائم أهل بیتی، یملاً الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً» (۲۳).

که تصریح می فرماید؛ وصی دوازدهم ونهمین از صلب حسین (علیه السلام)، قائم موعود (علیه السلام) است و غیبت طولانی خواهد فرمود که مردم در حیرت و ضلالت واقع می شوند به واسطه طول غیبت آن حضرت و بعد از غیبت ظاهر می شود و دین خدا را ظاهر می کند به یاری خدا و ملائکه، پس زمین را پر از عدل و داد می کند در موقعی که ظلم فرو گرفته است زمین را.

حدیث یازدهم: [اسلمان الفارسی عن رسول الله]

کمال الدین، ص ۱۵۲ سلمان الفارسی قال:

«دخلت على النبي (صلى الله عليه وآله وسلم): فإذا الحسين (عليه السلام) على فخذوه، ويقبله ويقول: أنت سيد وأنت إمام، ابن إمام، أخو إمام، وأبو الأئمة تسعة من صلبك تاسعهم قائمهم» (۲۴).

حدیث دوازدهم: [حضرت عسکری از آباء گرامش، از جدش حضرت امیر از رسول الله] کمال الدین، ص ۱۵۲! حضرت عسکری از آباء گرامش، از جدش حضرت امیر (علیه السلام) قال:

«قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): يا علي، لا يحبك إلا مؤمن، ولا يبغضك إلا كافر.» (تا این که می فرماید): «فإذا مضى على فابنه الحسن امامكم، وإذا مضى فابنه الحسين إمامكم، ثم تسعه من ولد الحسين واحدا بعد واحد أئمتكم وخلفائي عليكم تاسعهم قائم امتي يملأ الأرض قسطا وعدلا كما ملئت جورا وظلما اللهم وال من والى خلفائي (تا آن که می فرماید): ولا تخل الأرض من قائم منهم بحجتك ظاهرا أو خافي مغمور لئلا يبطل دينك وحجتك وبرهانك وبيناتك» (۲۵).

صریح خبر شریف این که قائم موعود نهمین از اولاد حسین بن علی است واحدا بعد واحد باتوالی واتصال. (یعنی انقطاع قائم از ائمه واقع نمی گردد؛ زیرا که زمین خالی از حجت الهیه نخواهد بود) وحجت الهی ظاهر است ویا محجوب است وبه حجاب غیبت از ترس اعداء تا موقعی که مأذون شود به ظهور.

حدیث سیزدهم: [عبد الله بن عباس عن رسول الله]

کمال الدین، ص ۱۶۴ عن عبد الله بن عباس، قال:

«قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): أنا سيد النبیین و، علی بن أبی طالب سید الوصیین، وأنّ أوصیائی بعد اثنا عشر أولهم علی بن أبی طالب، وآخرهم القائم (عليهم السلام)» (۲۶).

صریح است در این که قائم موعود، امام دوازدهم است.

حدیث چهاردهم: [حدیث مفصل از معمر بن ابی سلمه]

غیبت نعمانی، ص ۳۳. حدیث مفصل است از معمر بن ابی سلمه (مذکور در سه صفحه) راجع به فرمایش حضرت امیر که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) من و اولاد مرا منصوب فرمود به امامت و ولایت مؤمنین. و آیاتی درباره من و اولاد من خداوند متعال نازل فرمود، پس می فرماید: فقال سلمان:

«یا رسول الله، هؤلاء الآيات نزلت في علي خاصة؟ قال: بل فيه وفي أوليائي (۲۷) ألي يوم القيامة فقال: يا رسول الله، بينهم لي. قال: علي وأخي ووصيي وخليفتي في أمتي واحد عشر إماما من ولدتي (۲۸) أولهم ابني حسن، ثم ابني حسين، ثم تسعة من ولد الحسين واحدا بعد واحد، هم مع القرآن، والقرآن معهم، لا يفارقونه حتى يردوا علي حوضي» (۲۹).

که صریح است در اتصال امام دوازدهم به امام یازدهم. پس منحصر می شود در حجه ابن الحسن بالملازمة. و نیز صریح است در اتصال امام دوازدهم به معاد و قیامت و حوض پیغمبر (صلی الله علیه وآله) در بهشت و اتصال ائمه اثنی عشر به یکدیگر بدون انقطاع با اتصال امام دوازدهم به روز قیامت.

متواترا در اخبار مذکور است.

و نیز بعد از قائم موعود، قیام قیامت خواهد شد. متواترا در اخبار مذکور است.

حدیث پانزدهم: [عن الصادق (عليه السلام)، عن أبيه، عن جدّه عن رسول الله]

كمال الدين، ص ۱۵. عن الصادق (عليه السلام)، عن أبيه، عن جدّه، قال:

«قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم): الأئمة بعدی اثنا عشر أولهم علي بن ابی طالب وآخرهم القائم. هم خلفائي وأوصيائي وأوليائي، وحجج الله علي امتي المقرّ بهم مؤمن والمنكر لهم كافر» (۳۰).

حدیث شانزدهم: [محمد بن همام عن امير المؤمنين]

غیبت نعمانی، ص ۴۵. حدیثنا محمد بن همام. بسند متصل قال:

«سمعت امير المؤمنين (عليه السلام) يقول: قال لي رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) يا علي، الأئمة الراشدون المديون (۳۱) المعصومون من ولدك أحد عشر إماما، (و) أنت أولهم، وآخرهم اسمه اسمي، يخرج فيملاً الأرض عدلا كما ملئت جورا وظلما (۳۲)، الخبر.»

تصريح می فرماید؛ شخصی که زمین را پر از عدل می فرماید امام دوازدهم است، واسم او محمد است.

کلمه، «يخرج» هم اشاره است به ظهور بعد از غیبت.

حدیث هفدهم: [سالم بن عبد الله عن ابيه عن رسول الله]

غیبت نعمانی، ص ۴۵. حدیثنا أبو الحارث بسند متصل عن سالم بن عبد الله. عن ابيه قال:

«قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): إن الله أوحى الى ليلة اسرى بي: يا محمد، من خلفت في الأرض على أمّتك، (تا آن که می فرماید): يا محمد أنى خلقت عليا وفاطمة والحسن والحسين والأئمة من نور واحد (تا آن که می فرماید): ثم قال يا محمد، أحب أن تراهم، فقلت: نعم فقال: تقدّم أمامك، فتقدّمت أمامي فإذا علي بن ابي طالب، والحسن، والحسين، وعلي بن الحسين ومحمد بن علي، وجعفر بن محمد، وموسى بن جعفر، وعلي بن موسى، ومحمد بن علي، وعلي بن محمد، والحسن بن علي، والحجّة القائم كأنه الكوكب الدرّى فى وسطهم، فقلت: يا ربّ من هؤلاء؟ قال: هؤلاء الأئمة، وهذا القائم، محلّ حلالى ومحرمّ حرامى، وينتقم من أعدائى، يا محمد، أحبه فإنّى أحبه، وأحبّ من يحبه» (۳۳).

تصريح می فرماید قائم موعود، امام دوازدهم است.

حدیث هیجدهم: [حضرت صادق عن رسول الله]

غیبت نعمانی، ص ۳۱ از حضرت صادق (علیه السلام) قال: قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم):

«إن الله اختار من كل شيء شيئاً (تا آن که می فرماید): واختار من الناس بنی هاشم، واختارنی من بنی هاشم، واختار منی علیاً ومن علی، الحسن والحسین، ویکمله اثنی عشر إماماً من ولد الحسین، تاسعهم أفضلهم وهو قائمهم» (۳۴).

تصریح می فرماید قائم موعود، امام نهم است از صلب نهمین حسین (علیه السلام).

حدیث نوزدهم: [عن ابن عباس عن رسول الله]

بحار الأنوار، ص ۲۰۰ (۳۵)، عن ابن عباس، عن النبی (صلی الله علیه وآله وسلم) قال:

«التاسع منهم قائم أهل بيتي وأشبه الناس بی فی شمائله وأقواله وأفعاله ومهدى أمتی لیظهر بعد غیبة طویله وحیره مضلة فیعلی أمر الله ویظهر دین الله ویؤید بنصر الله وینصر بملائکة الله ویملأ الأرض عدلاً» (۳۶).

که تصریح می فرماید قائم موعود، نهمین از اولاد سید الشهداء است وظهور می فرماید بعد از غیبت طولانی که به واسطه طول غیبت آن حضرت مردم در حیرت وگمراهی واقع می شوند، پس بلند می کند امر الهی را، وظاهر می کند دین الهی را به یاری خدا وملائکه مثل جد بزرگوارش وزمین را پر از عدل وداد خواهد فرمود.

حدیث بیستم: [عن علی (علیه السلام) عن رسول الله]

بحار (الانوار)، ص ۲۰۰: عن علی (علیه السلام)، قال: قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) بعد عدّ الأئمة:

«ثم ینیب عنهم إمامهم ما شاء الله ویكون له غیبتان إحدیهما أطول من الأخری».

(پس فرمود): «الحذر الحذر إذا فقد الخامس من ولد السّابع من ولدی».

پس حضرت امیر (علیه السلام) عرض کرد: «مما يكون في غيبته قال: يصبر حتى يأذن الله بالخروج فيملاً الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً» (۳۷).

که تصریح می فرماید به غیبت پسر پنجم از امام هفتم (یعنی امام دوازدهم) و به طول غیبت تا موقعی که خداوند اذن دهد او را به خروج و ظهور.

حدیث بیست و یکم: [اصبغ بن نباته عن امیر المؤمنین]

کمال الدین، ص ۱۵۰.

«اصبغ بن نباته قال: خرج علينا أمير المؤمنين علي بن أبي طالب، ذات يوم ووضع يده في يد ابنه وهو يقول: خرج علينا رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) ذات يوم ويده في يدي هكذا وهو يقول (تا آنکه می فرماید): وائي وأقول خير الخلق بعدى ابني هذا وسيدهم بعد الحسن ابني الحسين ومن بعد الحسين تسعة من صلبه هم أئمة المسلمين، وتاسعهم القائم الذي يملأ الله به الأرض نورا بعد ظلمتها، وعدلا بعد جورها، وعلمها بعد جهلها» (۳۸).

که صریح است در این که قائم موعود، صلب نهمین از اولاد حسین بن علی است.

حدیث بیست و دوم: [امام محمد تقی (علیه السلام) از آباء گرامش عن الحسين بن علي]

کافی، ص ۲۲۱؛ کمال الدین، ص ۱۸۲؛ غیبت شیخ طوسی، ص ۱۰۸؛ اعلام الوری، ص ۲۳۲. امام محمد تقی (علیه السلام) از آباء گرامش عن الحسين بن علي (علیه السلام) قال:

«أقبل أمير المؤمنين (عليه السلام) ذات يوم ومعه الحسن وسلمان الفارسي، ودخل المسجد الحرام، فجلس إذا أقبل رجل حسن الهيئة واللباس، فسلم علي أمير المؤمنين (عليه السلام)، ثم قال: أسئلك يا أمير المؤمنين (عليه السلام) عن ثلاث مسائل»؛

(ومسائل را سؤال نمود، پس حضرت امیر (علیه السلام) فرمود به امام حسن (علیه السلام):

«جواب مسائل را بگو» پس حضرت امام حسن (علیه السلام) جواب مسائل را فرمود.

پس آن شخص سائل شهادت داد به وحدانیت خدا و نبوت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و امامت هریک از ائمه تا امام دهم علی بن محمد را بیان فرمود، پس از آن می فرماید:

«وأشهد علی الحسن بن علی أنه القائم بأمر علی بن محمد، وأشهد علی رجل من ولد الحسين بن علی، لا یکنی ولا یسمی حتی یظهر الله أمره، فیملأ الأرض عدلاً والستلام علیکم ورحمة الله وبرکاته».

پس آن شخص ناپدید شد. پس حضرت فرمود: آن شخص، خضر پیغمبر (علیه السلام) بود (۳۹).

این خبر هم صریح است در این که قائم موعود پسر حسن عسکری (علیه السلام) و پس از غیبت ظهور می فرماید و زمین را پر از عدل می فرماید.

حدیث بیست و سیم: [حدیث مفصلی از امیر المؤمنین]

غیبت نعمانی، ص ۳۶ حدیث مفصلی است که مختصر مضمون (آن) این است که حضرت امیر (علیه السلام) در موقع مراجعت از صفین نزول فرمود قرب دیر نصرانی. پس پیرمردی خدمت حضرت رسید با کتابی که همراه داشت، عرض کرد: «من از نسل خواری حضرت عیسی (علیه السلام) هستم این کتاب به املاء حضرت عیسی و خط پدر من است و در او مندرج است اسماء پیغمبر آخر الزمان و اوصیاء او.» پس از ذکر حضرت امیر می گوید:

«ثم أحد عشر من ولد محمد وولده، أولهم يسمّى باسم ابني هارون (٤٠) شبرا وشبيرا
وتسعة من ولد أصغرهما واحدا بعد واحد آخرهم الذي يصلّى عيسى خلفه
(الخير)» (٤١).

تصريح می نماید نه نفر از اولاد حسین به توالی واتصال واحدا بعد واحد اوصیاء هستند،
وشخص آخرین کسی است که حضرت عیسی در خلف او نماز می خواند.

حدیث بیست وچهارم: [عن الصادق (علیه السلام)، عن علی بن الحسین عن امیر
المؤمنین]

کمال الدین، ص ٣٩. عن الصادق (علیه السلام)، عن علی بن الحسین (علیه السلام)
قال:

«سئل عن أمير المؤمنين (عليه السلام) عن معنى قول رسول الله (صلى الله عليه وآله
وسلم) «إني مخلف فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي» من العتره؟ فقال: انا والحسن
والحسين والأئمة التسعة من ولد الحسين تاسعهم مهديهم وقائمهم، لا يفارقون كتاب
الله ولا يفارقهم حتى يردوا على رسول الله حوضه» (٤٢).

که صریح است در این که قائم موعود، صلب نهمین از اولاد سید الشهداء است وامام
است وامامت قطع نمی شود وقرآن هم نسخ نمی شود تا موقع ورود بر حوض کوثر در
روز محشر که خداوند به پیغمبر عطا فرموده است.

حدیث بیست وپنجم: [اصبغ بن نباته عن امیر المؤمنین]

کافی، ص ١٣٠؛ کمال الدین ص ١٦٩؛ غیبت نعمانی، ص ٢٩. عن اصبغ بن نباته قال:

«أتيت أمير المؤمنين علي بن أبي طالب (عليه السلام) فوجدته متفكرا وقلقت: ما اريك
متفكرا (تا آن که می فرماید): قال: فكرت في مولود يكون من ظهري، الحادي عشر من
ولدي، هو المهدي الذي يملأها عدلا كما ملئت ظلما، تكون له حيرة وغيبه يضل فيها
أقوام ويهتدى فيها آخرون.

فقلت: یا امیر المؤمنین واینّ هذا لكائن؟

فقال: نعم، كما أنّه مخلوق. قلت: أدرك ذلك الزّمان فقال: وأتى لك بهذا الأمر يا أصبغ؟
اولئك خيار هذه الأمّة أبرار هذه العتره.

قلت: وما يكون بعد ذلك؟ قال: ثمّ يفعل الله ما يشاء فإنّ له إرادات وغايات
ونهايات) «۴۳».

یعنی؛ وارد شدم بر حضرت امیر، پس یافتم آن حضرت را متفکر.

پس سؤال کردم از سبب فکر آن حضرت. پس فرمود: «تفکر می کنم در پسری که
متولد می شود. از پشت من که آن مولود یازدهمین از اولاد من است که حادی عشر
صفت مولود است. واو است مهدی موعود که زمین را پر از عدل خواهد فرمود. برای آن
مولود غیبتی است که گمراه می شوند در آن غیبت جماعتها! وهدایت می شوند
جماعتها.» پس عرض کردم: «این غیبت واقع خواهد شد؟»

پس فرمود: «بلی چنانچه خود آن مولود مخلوق خواهد شد و متولد می شود وهم چنین
غیبت او هم باید واقع شود. ای اصبغ، تو آن مولود را درک نمی کنی و آن کسانی که
هدایت می شوند در زمان غیبت آن مولود اختیار امت مرحومه هستند که با ابرار عترت
طاهر مصاحبت دارند در دنیا و آخرت.»

عرض کردم: «بعد از غیبت آن حضرت چه خواهد شد؟»

فرمود: خداوند متعال در غیبت آن حضرت اراداتی دارد بر حسب مصالح و غایات غیبت
وظهور و نهایت آن. یعنی امتداد غیبت که چه مقدار طول می کشد و امتداد ظهور که
چه مقدار مدت سلطنت آن حضرت خواهد بود این اموری است بر حسب مصالح و منافع
راجع به مخلوق که خدا می داند و بس واز قبیل علم به زمان وقوع معاد که، لا یعلم
إلّا هو.

محصل فرمایش این که راجع به تعیین وقت نمی توان سخن گفت.

چنانچه در اخبار آتیه تصریح فرموده اند: «كذب الوقتون» (۴۴) زیرا که برای خدا در موضوع وقت ارادتی است و غایاتی که احدی بر او مطلع نخواهد بود. پس صریح خبر محتوم بودن غیبت است و ممدوح بودن معتقدین به امامت آن حضرت است در زمان غیبت.

توضیح: مقصود از «اراده الله» خوارق و عاداتی است که به نفس ارادت الهیه واقع می شود، «إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (۴۵). پس مقصود از اراده الله اولاً: غیبت آن حضرت است. ثانیاً: استمرار و امتداد غیبت آن حضرت و طول عمر او و حفظ جسم و بدن آن حضرت است از تغیر به مرور زمان. ثالثاً ظهور آن حضرت است که با سلطنتی که مظهر تام سلطنت الهیه است که جمیع آن امور به نفس اراده الهیه واقع می شود. اگر چه برخلاف عادت جاریه در غالب افراد بشر باشد. مقصود از غایات، علل و مصالحی است که بر این امور مترتب می گردد. از قبیل حفظ آن حضرت از قتل، و انتشار و بیان وصایت و امامت ائمه طاهرین در بین مردم، و امهال کفار بعد از وضوح حق و بیان که این امور فلسفه غیبت و امتداد اوست.

و مقصود از نهایات، نهایت غیبت و نهایت عمر حضرت حجت و نهایت دار تکلیف و تبدیل به دار الجزاء است و این نهایات اوقاتی است که لا يعلمها إلا الله.

حدیث بیست و ششم: [عن الرضا عن آبائه، عن أمير المؤمنين]

بحار (الانوار)، ص ۳۱. عن الرضا عن آبائه، عن أمير المؤمنين (عليه السلام) أنه قال للحسين (عليه السلام):

«التاسع من ولدك هو القائم بالحق المظهر للدين الباسط للعدل.

فقال الحسين (عليه السلام) إن ذلك لكائن يا أمير المؤمنين؟ فقال (عليه السلام): إي والذي بعث محمداً بالنبوة ولكن بعد غيبة وحيرة لا يثبت فيها على دينه إلا المخلصون المباشرون لروح اليقين الذين أخذ الله ميثاقهم بولايتنا وكتب في قلوبهم الإيمان وأيدهم بروح منه» (۴۶).

که تصریح می فرماید: نهمین از اولاد حسین (علیه السلام)، قائم موعود است که غیبت می فرماید و ثابتین بر امامت آن حضرت در زمان غیبت مخلصون هستند که روح یقین در قلوب آنها مستقر گردیده و با خداوند عهد و میثاق ولایت ما را نموده اند و کسانی هستند که خدا در قرآن مدح فرموده است ایشان را که می فرماید: (كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ) (۴۷).

حدیث بیست و هفتم: [حضرت باقر از مادرش فاطمه زهرا]

حدیث متواتر معروف به لوح فاطمه زهرا است. غیبت نعمانی، ص ۳۰؛ کافی، ص ۲۲۲؛ کمال الدین، ص ۱۸۰؛ غیبت شیخ طوسی، ص ۱۳۰؛ اعلام الوری، ص ۲۲۶.

حضرت باقر (علیه السلام) می فرماید: مادرم فاطمه زهرا (علیه السلام) فرمود که: خداوند متعال فرستاد بر پدرم رسول خدا لوحی را که در او مندرج بود اسما اوصیاء پدرم و سند به طور اختصار ذکر شد صورت مکتوب لوح مبارک به اسقاط بعضی کلمات غیر مربوطه به مقصود به جهت اختصار.

بسم الله الرحمن الرحيم

«هذا كتاب من الله العزيز الحكيم لمحمد نبيه ونوره وحجابه وسفيره ودليله، نزل به الروح الأمين من عند رب العالمين. (تا آنکه می فرماید): وَأَنِّي فَضَّلْتُكَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ وَفَضَّلْتُ وَصِيكَ عَلَى الْأَوْصِيَاءِ وَأَكْرَمْتُكَ بِشَبْلِيكَ وَبِسَبْطِيكَ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ.

(تا آن که می فرماید): جَعَلْتُ كَلِمَتِي التَّامَّةَ مَعَهُ، وَحَجَّتِي الْبَالِغَةَ عِنْدَهُ، بَعْتَرْتَهُ أَثِيبَ وَأَعَاقِبَ أَوْلِهِمْ: عَلَى سَيِّدِ الْعَابِدِينَ وَزَيْنِ أَوْلِيَائِي فِي الْمَاضِينَ.

وابنه سمي جدّه المحمود محمد الباقر لعلمي والمعدن لحكمتي.

سيهلك المرتابون في جعفر، الرادّ عليه كالرادّ على، حقّ القول منّي لأكرمنّ مثوى ابن(۴۸) جعفر ولأسرته في أشياعه وأنصاره أوليائه.

واتيحت بعده فتنه عمياء حندس، لأن (٤٩) خيط فرضي لا ينقطع، وحجتى لا تخفى،
ألا ومن جحد واحدا منهم فقد جحد نعمتى ومن غير آية من كتابى فقد افترى على،
ويل للمفترين الجاحدين عند انقضا مدة عبدى موسى (إنّ) المكذب بالثامن مكذب بكلّ
أوليائى، هو وليى وناصرى على بن موسى الرضا، يقتله عفريت مستكبر يدفن فى المدينة
التي بناها العبد الصالح ذو القرنين يدفن إلى جنب شرّ خلقى.

حقّ القول منى لأقرنّ عينه بابنه محمد (صلّى الله عليه وآله وسلّم) وخليفته من بعده.
(تا آنکه مى فرماید): وأختم بالسعادة لابنه على وليى وناصرى، والشاهد فى خلقى
وأمينى على وحيى.

اخرج منه الداعى إلى سببلى والخازن لعلمى الحسن العسكرى.

ثمّ اكمل ذلك بابنه م ح م د رحمة للعالمين، عليه كمال موسى، وبهاء عيسى، وصبر
أيوب (عليه السلام) تستذلّ أوليائى فى زمانه، وتتهادون رؤوسهم كما تتهادى رؤوس
الترك والدّيلم، سيقتلون ويحرقون ويكونون خائفين وجلين مرعوبين.

(تا آن كه مى فرماید): (أولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة وأولئك هم
المُهتدون) (٥٠،) ٥١).

توضیح: قوله «سيهلك المرتابون فى جعفر» اشاره است به كسانى كه پنج امامى هستند.
قوله: «حقّ القول منى لأكرم من مثوى ابن جعفر» اشاره است بر امامت موسى بن جعفر.
قوله: «واتيحت بعده». يعنى بعد از جعفر صادق (عليه السلام) اشاره است به ظهور
مذاهب اسماعيليه وفتحيه وناووسيه.

يعنى كسانى كه حضرت صادق را امام غايب دانستند. واتيحت، از تيح مأخوذ است.

در مجمع البحرين مى فرماید: «أتاح الله (له) الشىء: قدره له وأنزله به: واتيح له الشىء:
قدر له» (٥٢).

پس حاصل فرمایش این که در حکم قضا و قدر الهی گذشته است، حدوث فتنه عمیاء (یعنی ظهور مذاهب مختلفه). قوله: «ویل للمفترین» اشاره است به ظهور مذهب واقفیه وانکار حضرت رضا. و صریح حدیث شریف این که پسر حضرت عسکری آخرین حجت است؛ زیرا که مکمل حجج الهیه است اگر بعد از او حجتی باشد ممکن نخواهد بود و دوستان آن حضرت در زمان آن حضرت خوار و ذلیل خواهد شد.

تذکره: زمان آن حضرت اعم است از زمان غیبت و حضور دوستان آن حضرت در زمان غیبت کسانی هستند که انتظار دارند فرج و عزت را به ظهور آن حضرت - عجل الله فرجه - و نیز مسلم است که زمان خواری دوستان آن حضرت، زمان غیبت است. و گرنه زمان ظهور، ظلم و جور مرتفع می گردد و چه ظلمی بالاتر است از ذلت دوستان خدا بلکه عزت ایشان مناسب با عدل زمان ظهور است. پس «یملأ الأرض قسطاً و عدلاً» مناسب است با عزت دوستان و رفع ذلت آنان که ظلمی است در زمان غیبت. علاوه پیغمبر اکرم در اخبار گذشته تصریح فرمود که آن حضرت در موقع ظهور راحت دوستان خدا، خواهد بود.

و نیز ادعیه افتتاح و ندبه و غیر ذلک از ادعیه و تضرعات و توقعات مسلمین از باری تعالی تماماً صراحت دارند در این که زمان ظهور، زمان عزت است، و زمان غیبت، زمان ذلت «أین معزّ الأولیاء ومدلّ الأعداء؟» پس جمیع اخبار و آثار و ادعیه صراحت دارند در این که زمان غیبت، زمان ذلت دوستان خداست، و زمان حضور، زمان عزت مسلمین است و لذا جمیع مؤمنین از قدیم الایام الی الآن انتظار فرج و انتقام از کفار به شمشیر ذوالفقار داشته و دارند. العجب ثمّ العجب که مردم قتل و صلب و حبس شخص مدعی ظهور را دلیل بر بطلان ظهور نمی دانند و از «یملأ الأرض عدلاً غفلت می نمایند که اگر ظهور است باید ظلم مرتفع گردد و این امور واقع نگردد. العاقل یکفیه الاشارة.

حدیث بیست و هشتم: [از حضرت صادق (علیه السلام)]

کمال الدین، ص ۱۸۰، از حضرت صادق (علیه السلام) قال:

«وجدنا صحيفةً بإملا رسول الله (صلى الله عليه وآله) وبخط أمير المؤمنين (عليه السلام) فيها: «بسم الله الرحمن الرحيم، هذا كتاب من الله العزيز الحكيم» وذكر الحديث مثله (سواء) «٥٣».

حديث بيست ونهم: [از حضرت صادق (عليه السلام)]

كمال الدين، ص ١٨٠، از حضرت صادق (عليه السلام) قال:

«وجدنا صحيفةً بإملاء رسول الله ولده ثم اخرج كتابا إليهم بخط علي (عليه السلام) وإملاء رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) مكتوب فيه: «هذا كتاب من الله العزيز الحكيم». حديث اللوح إلى الموضع الذي يقول فيه (و) أولئك هم المهتدون» (٥٤).

حديث سى ام: [عن جابر بن عبد الله عن فاطمة]

كمال الدين، ص ١٨١. بأسانيد متعدّدة عن جابر بن عبد الله، قال:

«دخلت على مولاتي فاطمة وقدّامها لوح يكاد ضوئه يغشى الأبصار فيه اثنا عشر اسما، فقلت: اسماء من هؤلاء؟ قالت: هذا اسماء الأوصياء أولهم ابن عمى وأحد عشر من ولدى آخرهم القائم. قال جابر أفرأيت فيها محمّدا محمّدا فى ثلاثة مواضع عليا عليا عليا فى أربعة مواضع.»

که تصریح می فرماید حضرت زهرا علیهما السلام پسر یازدهمین من، آخر اوصیاء پیغمبر است. واسماء اوصیاء، چهار علی بود و سه محمد. امام اول علی، امام چهارم علی، امام هشتم علی، امام دهم علی، امام پنجم محمد، امام نهم محمد، امام دوازدهم محمد ابن الحسن العسکری (عجل الله تعالی فرجه).

حديث سى ويكم: [من حسن بن علي عليه السلام]

كمال الدين، ص ١٨٣؛ اعلام الوری، ص ٢٤٤. لما صالح الحسن بن علي (عليه السلام) معاوية ابن أبي سفيان دخل عليه الناس فلأمه بعضهم على بيعته، فقال (عليه السلام):

«وایحکم، ما تدرن ما عملت، والله الّذی عملت خیر لشیعتی (تا آنکه می فرماید): أما علمتم أنّ الخضر (علیه السلام) لمّا خرق السّفینة وأقام الجدار وقتل الغلام کان ذلك سخطا لموسی بن عمران (علیه السلام) إذ خفی (علیه) وجه الحکمة فیہ، وکان عند الله تعالی حکمة وصوابا؟ أما علمتم أنّه ما منّا احد إلاّ ویقع فی عنقه بیعة لطاغیة زمانه إلاّ القائم الّذی یصلّی خلفه عیسی بن مریم، فان الله یغیب شخصه ویخفی ولادته، لئلاّ یكون (أحد فی عنقه بیعة) إذا خرج ذلك التّاسع من ولد أخی الحسین، ابن سیده الإمام، یطیل الله عمره فی غیبة، ثمّ یظهره بقدرته فی صورة شابّ ابن دون أربعین سنة، وذلك لیعلم أنّ الله علی کلّ شیء قدير» (۵۵):

یعنی زمانی که امام حسن مجتبی (علیه السلام) با معاویه صلح فرمود، مردم آمدند خدمت آن حضرت و بعضی از آنها آن حضرت را ملامت کردند بر بیعت حضرت با معاویه. پس حضرت فرمود: «رحمت بر شما باد، صلح من خیر شیعیان بوده است.» پس می فرماید: آیا نمی دانید نیست از ما ائمه احدی مگر آنکه واقع شود برگردن او بیعت طاغی زمان خود مگر قائم موعودی که نماز می خواند عیسی بن مریم در خلف او که خدا شخص او را غیب می فرماید از انظار و ولادتش را مخفی می دارد از اغیار تا آنکه در گردن آن حضرت بیعت احدی نباشد در موقع خروج و آن شخص صلب نهمین اولاد برادرم حسین است. و آن شخص پسر سیده کنیزان است (اشاره به مادر حضرت حجت) و طولانی می کند خداوند عمر او را در زمان غیبت او، پس ظاهر می فرماید او را به صورت جوانی که کمتر در چهل سال باشد با آن طول عمر به قدرت کامله خود یعنی تأثیر مرور سنین و ایام در تغییر اجسام حکم غالب است ولی نادرا ممکن است حفظ از تأثیر به قدرت باری تعالی چنانچه در طعام و شراب عزیز نبی واقع گردد منع از تأثیر در سوره بقره بعد از آیه الکرسی قضیه مذکور است و می فرماید: «قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةً عَامٍ فَأَنْظِرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ اِی لَمْ یَتَغَیَّرْ بِمَرورِ السنین (۵۶) یعنی گویا مرور نکرده است بر آن طعام و شراب صد سال که به حال اول خود باقی است که گفته اند طعام او میوه تازه بوده و شراب او آب انگور. و قضیه مدت عزیز و زنده شدن او و عدم

تغییر طعام و شراب او با گذشتن صد سال بر او در قرآن مذکور است. غرض، مرور سنین بسیار تأثیر نکرد در تغییر میوه تازه و آب انگور، وهم چنین تأثیر نمی کند در جسم قائم موعود به قدرت کامله. در فصل دوم حدیث بیست و هشتم حضرت رضا (علیه السلام) می فرماید: «علامت حضرت حجت این است که پیر نمی شود به مرور ایام».

حدیث سی و دوم: [الهمدانی يقول سمعت من الحسين بن علي (عليه السلام)]

کمال الدین، ص ۱۸۳؛ اعلام الوری، ص ۲۴۵. قال الهمدانی سمعت الحسين بن علي (عليه السلام) يقول:

«قائم هذه الامّة هو التّاسع من ولدی، هو صاحب الغيبة، هو الَّذی یقسّم میراثه وهو حی» (۵۷).

یعنی، نهمین از اولاد من، قائم موعود است و او است صاحب امر غیبت از انظار و او است کسی که قسمت کرده می شود ارث او به واسطه خفاء ولادت او و غیبت او که جعفر کذاب ارث آن حضرت را می برد به ادعا این که امام حسن عسکری پسر نداشته است.

حدیث سی و سیم: [من الحسين بن علي (عليه السلام)]

کمال الدین، ص ۱۸۴، قال الحسين بن علي (عليه السلام):

«منا اثنا عشر مهديا، أولهم علي بن أبي طالب وآخرهم التّاسع من ولدی، وهو الإمام القائم بالحقّ، يظهر به الدّين (۵۸)، له غيبة یرتدّ فیها اقوام ویثبت فیها علی الدّين آخرون، فیؤذون ویقال لهم: (متی هذا الوعدُ إنّ کنتُمْ صادِقین) (۵۹) أما انّ الصّابر فی غيبة علی الاذی والتکذیب بمنزلة المجاهد بالسّيف بین یدی رسول الله» (۶۰).

صریح خبر این که مهدی آخرین، نهمین از اولاد من است و او است قائم موعودی که ظاهر می شود به سبب او دین الهی و برای او غیبتی است که جماعتی مرتد می شوند و جماعتی ثابت می مانند بر دین خود.

پس اذیت کرده می شوند ثابتین که مرتدین می گویند به آنها، پس کو ظهور موعود اگر راست می گویند، وبه درستی که ثابتین صابرين در غیبت آن حضرت بر تکذیب مرتدین وایده آن جماعت، به منزله مجاهدین با شمشیر هستند در محضر رسول خدا (صلی الله علیه وآله).

حدیث سی وچهارم: [ابی حمزه الثمالی عن الباقر علیه السلام]

غیبت نعمانی، ص ۱۴۱. عن ابی حمزه الثمالی قال:

«كنت عند أبي جعفر (صلی الله علیه وآله) محمد الباقر (علیه السلام) ذات يوم، فلما تفرّق من كان عنده قال لي: يا أبا حمزة، من المحتوم الذي لا تبدل له عند الله قيام قائمنا، فمن شك فيما أقول لقي الله وهو كافر به وجاهد له، ثم قال: بأبي وأمي المسمى باسمي والمكّنّي بكنيتي، السّابع من بعدی بأبي من يملأ الأرض عدلاً وقسطاً كما ملئت ظلماً وجوراً (۶۱) - الخبر».

تصریح می فرماید قائم موعود هفتم بعد از حضرت باقر است (یعنی امام دوازدهم حجت ابن الحسن (علیه السلام)).

حدیث سی وپنجم: [ابی بصیر، عن ابی جعفر الباقر (علیه السلام)]

غیبت نعمانی، ص ۴۶. عن ابی بصیر، عن ابی جعفر الباقر (علیه السلام) قال لی:

«يكون تسعة أئمة بعد الحسين بن علي تاسعهم قائمهم» (۶۲).

صریح است در این که قائم موعود، امام نهم بعد از حسین بن علی است (یعنی حجت ابن الحسن).

حدیث سی و ششم: [علی بن ابی حمزه عن الباقر علیه السلام]

غیبت نعمانی، ص ۴۷، عن علی بن ابی حمزه، قال:

«كنت مع أبي بصير ومعنا مولا لأبي جعفر الباقر (عليه السلام) فقال: سمعت أبا جعفر - (عليه السلام) - يقول: منّا اثنا عشر محدّثا السّابع من ولدى القائم فقام إليه أبو بصير، فقال: أشهد أنّي سمعت أبا جعفر (عليه السلام) يقول له: منذ اربعين سنة» (٦٣).
تصريح مي فرمايد كه هفتمين پسر من قائم موعود است.

حديث سي وهفتم: [عن ابو عبد الله (عليه السلام)]

غيبت نعماني، ص ٩١ وصرح ابو عبد الله (عليه السلام) إذا توالثت ثلاثة أسماء:
«محمد وعلي والحسن كان رابعهم قائمهم» (٦٤).

حديث سي وهشتم: [عن أبي عبد الله (صلى الله عليه وآله)]

كمال الدين، ص ١٩١، عن أبي عبد الله (صلى الله عليه وآله):

«إذا اجتمعت ثلاثة أسامي متواليه محمد وعلي والحسن فالرابع القائم» (٦٥).

حديث سي ونهم: [مفضل از حضرت صادق (عليه السلام)]

كمال الدين، ص ١٩٢ از حضرت صادق (عليه السلام) قال:

«لي يا مفضل، الإمام من بعدى موسى ابني، والخلف المأمول المنتظر من خرج من ولد الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى (عليه السلام)» (٦٦).

حديث چهلم: [حضرت صادق (عليه السلام) ائمه را بيان مي فرمايد]

كمال الدين، ص ١٩٣، حضرت صادق (عليه السلام) ائمه را بيان مي فرمايد:

«ثم موسى بن جعفر، ثم علي بن موسى، ثم محمد بن علي، ثم علي بن محمد، ثم الحسن بن علي، ثم محمد بن الحسن واحدا بعد واحد هم المعروفون بالوصية والإمامة، وهم العروة الوثقى، وائمة الهدى، والحجة على اهل الدنيا إلى أن يرث الله الأرض ومن عليها».

حدیث چهل ویکم: [عن إبراهيم الكرخي عن الصادق عليه السلام]

غیبت نعمانی، ص ۴۴۳. عن إبراهيم الكرخي قال:

«دخلت على أبي عبد الله جعفر بن محمد - (عليه السلام) - و كنت عنده جالس إذا دخل أبو الحسن موسى وهو غلام، فقلت إليه فقبلته وجلست، فقال لي أبو عبد الله (عليه السلام): يا إبراهيم، أما إنه صاحبك من بعدى (تا آن که می فرماید): يخرج الله من صلبه تكملة اثني عشر إماما مهديا اختصهم الله بكرامته وأحلتهم دار قدسه المنتظر للثاني عشر الشاهر سيفه بين يديه كالشاهر سيفه بين يدي رسول الله (صلى الله عليه وآله)(۶۷) - الخبر».

صریح است در این که مکمل دوازده امام از صلب موسی بن جعفر خواهد بود که پنج امام دیگر باشد و امام دوازدهمین منتظر موعودی است که به سیف قیام خواهد فرمود.

حدیث چهل و دوم: [به دو طریق روایت شده یکی از ابن ابی یعفر و دیگری از صفوان] کمال الدین، ص ۲۲۹ به دو طریق روایت شده یکی از ابن ابی یعفر و دیگری از صفوان که فرمود:

«من أقرّ بالأئمة من آبائي وولدي والمهدي من ولدي كان كمن أمرّ بجميع الأنبياء ومحمّدا (صلى الله عليه وآله).

فقیل: من المهدي؟ قال: الخامس من ولد السابع (يعني موسى بن جعفر (عليه السلام)) يغيب عنكم شخصه ولا يحل لكم تسميته» (۶۸).

که صریح است در این که پنجمین پسر امام هفتم که منحصر است بر حجة ابن الحسن، مهدی امت است و نیز صریح است در ارتداد منکرین امام غایب.

حدیث چهل و سوم: [عن علي بن جعفر، عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام]

کافی، ص ۱۲۹، عن علي بن جعفر، عن أخيه موسى بن جعفر، قال:

«إذا فقد لخامس من ولد السّابع فالله الله في أديانكم، لا يزيلكم عنها احد، يا بني، إنه لا بد لصاحب هذا الأمر من غيبه حتّى يرجع عن هذا الأمر من كان يقول به، إنّما هي محنه امتحن الله بها خلقه. لو علم أبؤكم وأجدادكم دينا أصحّ من هذا ابتغوه.

قال: فقلت يا سیدی، من الخامس من ولد السّابع؟

فقال: يا بني عقولکم تصغر عن هذا، وأحلامکم تضيق عن حملة، ولكن إن تميشوا فسوف تدرکونه) «۶۹».

یعنی وقتی که ناپدید شد از انظار مردمان پسر پنجمین امام هفتم، پس محکم بگیرد دین خود را واستعانت بجوئید از خدا در حفظ دین ونیست چاره از برای صاحب امر از این که غیبت فرماید از انظار مردمان تا آن که برگردد جمعی از اعتقاد به امامت آن حضرت به واسطه طول غیبت.

وبه درستی که غیبت آن حضرت امتحانی است الهی برای بندگان. واگر پیغمبر وائمه دینی صحیح تر از این دین می یافتند هرآینه متابعت می نمودند او را پس سؤال شد از حضرت که پنجمین از اولاد هفتمین کیست؟ پس فرمود: عقول شما قاصر است از درک او.

حدیث چهل وچهارم: [عن یونس بن عبد الرحمن عن موسی بن جعفر علیه السلام]

کمال الدین، ص ۲۰۵. عن یونس بن عبد الرحمن قال: دخلت علی موسی بن جعفر (علیه السلام) فقلت له:

«يا بن رسول الله، أنت القائم بالحق؟ فقال: أنا القائم بالحقّ ولكنّ القائم الذی يطهر الأرض من أعداء الله ويملاها عدلا كما ملئت جورا وظلما، هو الخامس من ولدی له غيبه يطول أمدها خوفا علی نفسه یرتدّ فيها أقوام ويثبت فيها آخرون. ثمّ قال: طوبی لشيعتنا المتمسكين بحبلنا (۷۰) فی غيبه قائمنا الثابتين علی موالاتنا اولئک منّا ونحن منهم

فقد رضوا بنا أئمة ورضينا بهم شيعة، فطوبى لهم ثم طوبى لهم هم والله معنا في درجاتنا يوم القيامة) «٧١».

صریح است در اینکه قائم موعودی که زمین را پاک می کند از دشمنان خدا وزمین را پر می کند از عدل و داد، همانا پنجمین از اولاد موسی بن جعفر (علیه السلام) است. واز برای او است غیبت طولانی به جهت ترس بر جان خود (یعنی عباسیان قصد قتل آن حضرت می کنند و حضرت از ترس، غیبت می فرماید از انظار مردم) و جماعتی در زمان غیبت برمی گردند از قول به امامت آن حضرت. وثابت می مانند جماعتی دیگر. پس فرمود: «خوشا به حال شیعیان ما که متمسک هستند به ریسمان ما در غیبت قائم موعود ما و اشخاصی که ثابت هستند بر دوستی ما و ولایت ما، آن اشخاص از ما هستند، ما از ایشان هستیم. اشاره است به حدیث «شیعتنا خلقوا من فاضل طینتنا» (٧٢). پس به تحقیق راضی شدند ایشان به امامت ما و راضی شدیم ما به ایشان، به خدا قسم آنها با ما خواهند بود در درجات بهشت در روز قیامت. پس خوشا به حال ایشان.

حدیث چهل و پنجم: [ریان بن صلت عن الرضا علیه السلام]

کمال الدین، ص ٢١٢، ریان بن صلت، قال:

«قلت للرضا (علیه السلام): أنت صاحب الأمر؟»

فقال: أنا صاحب الأمر، ولكنني لست بالذی املأها عدلا كما ملئت جورا، وكيف أكون ذلك على ما ترى من ضعف بدني. ولكن القائم هو الذي إذا خرج كان في سنّ الشيوخ منظر الشبان، قوي في بدنه حتى لو مدّ يده إلى أعظم شجرة على وجه الأرض لقلعها، ولو صاح بين الجبال لتدكدكت صخورها، يكون معه عصا موسى، وخاتم سليمان (علیه السلام) ذلك الرابع من ولدی یغیبه الله فی ستره ما شاء الله، ثمّ يظهره فیملأ به الأرض قسطا وعدلا كما ملئت جورا وظلما) «٧٣».

یعنی عرض کردم به حضرت رضا: «شما صاحب امر هستید؟» فرمود:

من صاحب امر ولایت وامامت هستم؛ ولی صاحب امر موعودی که زمین را پر از عدل می نماید نیستم، و چگونه من می باشم با این ضعف بدن (یعنی من شخص عادی هستم مثل اغلب مردم) و لکن قائم آن شخص است که در موقع ظهر در سن پیرمردان است و به حسب منظر در سن جوانان است (یعنی برخلاف عادت جاریه در غالب افراد بشر پیری در جسم و بدن آن حضرت تأثیر نمی کند) و مظهر تام قدرت الهی است از حیث قوت بدنی، اگر دست دراز کند آن حضرت به بزرگ ترین درختان، هرآینه از ریشه می کند آن را؛ و اگر فریاد زند در میان کوهها، هرآینه سنگهای آن بر هم می خورد. با او است عصای موسی، و خاتم سلیمان (علیه السلام)، و آن صاحب امر موعود چهارمین پسر من خواهد بود، و غایب می شود در ستر و حجاب الهی به مقداری که خدا بخواهد و پس از غیبت ظاهر می گردد.

حدیث چهل و ششم: [حسن بن فضال، عن الرضا (علیه السلام)]

بحار الأنوار، ص ۴۱، حسن بن فضال، عن الرضا (علیه السلام) قال:

«كأنّي بالشيعة عند فقدهم الثالث من ولدي (كالنعم) يطلبون المرعى فلا يجدونه، قلت: ولم ذلك يا بن رسول الله؟

قال: لأنّ إمامهم يغيب عنهم فقلت: ولم؟ قال لئلا يكون في عنقه بيعة إذا قام بالسيف)» (۷۴).

یعنی بعد از فوت سومین پسر من که حضرت عسکری باشد، شیعیان طلب می کنند مرعی را پس نمی یابند او را. عرض کردم: «چرا؟» فرمود:

«برای اینکه امام ایشان که بعد از فوت حضرت عسکری امام است غایب می شود از انظار ایشان.» عرض کردم: «چرا؟» فرمود: «برای این که در موقع قیام به شمشیر که وعده الهی است در گردن او بیعت طاغیان نباشد.» یعنی ظهور حضرت با شمشیر قبل از زمانی که خدا مقرر فرموده ممکن نیست، و بدون شمشیر ناچار باید در بیعت طاغیان واقع شود مثل آباء گرامش لذا غیبت می فرماید.

حدیث چهل وهفتم: [قضیه معروفه دعبل خزاعی وخواندن قصیده نزد حضرت رضا علیه السلام]

بحار، ص ۴۱؛ قضیه معروفه دعبل خزاعی است که می گوید: قصیده خود را خدمت حضرت رضا (علیه السلام) خواندم تا رسید به این دو شعر:

خروج إمام لا محاله خارج * * * يقوم على اسم الله والبركات

يميز فينا كل حقّ وباطل * * * ويجزى على النعماء والنعمات(۷۵)

پس حضرت گریه سختی کرد و فرمود: «می شناسی آن امام خارج ممیز حق و باطل را؟!» عرض کردم: «فقط من بشارت او را به تواتر شنیده ام» پس فرمود:

«یا دعبل، الإمام بعدی إبنی محمد، وبعد محمد ابنه علی، وبعد علی ابنه الحسن وبعد الحسن ابنه الحجة القائم المنتظر فی غیبه المطاع فی ظهوره فیملأها عدلا كما ملئت جورا وأمّامتی، فاخبار بالوقت»(۷۶).

که صریح است در غیبت پسر حضرت عسکری، و ظهور موعود او است.

وزمان ظهور را کسی نمی داند مگر خدا. لذا خبر دادن به وقت، دروغی است که ضروری است کذب او نظیر خبر دادن به وقت قیام قیامت یعنی انقضاء دار تکلیف و تبدیل به دار جزاء.

حدیث چهل وهشتم: [حضرت عبد العظیم از امام محمد تقی (علیه السلام)]

کمال الدین، ص ۲۱۳؛ اعلام الوری، ص ۲۴۹. امام زاده واجب التعظیم حضرت عبد العظیم از امام محمد تقی (علیه السلام) فرمود:

«إِنَّ الْقَائِمَ مَنْ هُوَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَجِبُ أَنْ يَنْتَظَرَ فِي غَيْبَتِهِ وَيَطَاعَ فِي ظَهْرِهِ، وَهُوَ الثَّلَاثُ مِنْ وَلَدِي» (۷۷).

یعنی به درستی که قائم موعود ما مهدی آن چنانی است که واجب است انتظار کشند ظهور او در غیبت آن حضرت واطاعت شود در ظهور، و او همانا سومین از اولاد من است. پس صریح است در غیبت حجة ابن الحسن.

حدیث چهل و نهم: [از حضرت امام محمد تقی (علیه السلام)]

کمال الدین، ص ۲۱۴؛ اعلام الوری ص ۲۵۰ حضرت امام محمد تقی (علیه السلام) می فرماید:

«إِنَّ الْإِمَامَ بَعْدِي ابْنِي عَلِيَّ وَالْإِمَامَ بَعْدَهُ ابْنَهُ الْحَسَنَ ثُمَّ سَكَتَ، فَقُلْتُ: وَمَنْ الْإِمَامُ بَعْدَ الْحَسَنِ:

فَبِكِي بَكَاءَ شَدِيدًا ثُمَّ قَالَ: إِنَّ (الْإِمَامَ) مَنْ بَعْدَ الْحَسَنِ ابْنَهُ الْقَائِمَ الْمُنْتَظَرَ.

فَقُلْتُ لَهُ: وَلَمْ سَمِّي الْقَائِمَ؟

قال: لِأَنَّهُ يَقُومُ بَعْدَ مَوْتِ ذِكْرِهِ، وَارْتِدَادِ أَكْثَرِ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ.

فَقُلْتُ: وَلَمْ سَمِّي الْمُنْتَظَرَ؟ قَالَ: لِأَنَّ لَهُ غَيْبَةً يَطُولُ أَمْدُهَا، فَيَنْتَظَرُ خُرُوجَهُ الْمَخْلُصُونَ، وَيُنْكِرُهُ الْمُرْتَابُونَ، وَيَسْتَهْزِئُ بِذِكْرِهِ الْجَاهِدُونَ، وَيَكْذِبُ فِيهِ الْوَقَاتُونَ، وَيَهْلِكُ فِيهِ الْمُسْتَعْجِلُونَ، وَيَنْجُو فِيهِ الْمُسْلِمُونَ» (۷۸).

صریح حدیث شریف این که قائم منتظر پسر حضرت حسن عسکری است. و او را قائم می نامند زیرا که قیام می فرماید بعد از رفتن نام آن حضرت از بین مردم به سبب ارتداد واکثر قاتلین به امامت آن حضرت که در قاموس می گوید (ومات: سکن ونام اُبلی).

ومی فرماید: عرض کردم: «چرا آن حضرت منتظر نامیده شد؟» فرمود:

به این علت که حضرت غیبت می فرماید؛ غیبتی که مدت زمان آن غیبت طولانی خواهد بود و انتظار دارند خروج آن حضرت را مخلصین در ایمان و منکر می شود آن حضرت را کسانی که شک می کنند در فرمایشات پیغمبر وائمه معصومین و استهزاء می کنند به آن حضرت، کسانی که جاحد هستند خدا و پیغمبر را که کفر ایشان کفر جحودی خواهد بود و دروغ می گویند کسانی که تعیین وقت می کنند از برای خروج، زیرا که وقت ظهر را جز خدا نمی داند، و هلاک می شوند کسانی که تعجیل می نمایند در خروج آن حضرت و نجات می یابند کسانی که مسلم باشند (یعنی مطیع و منقاد باشند نسبت به فرمایشات پیغمبر وائمه معصومین و به عقول ناقصه خود عمل نکنند) یعنی عقول ناقصه خود را مدرک عقاید خود قرار ندهند چنانچه بسیاری از صنایع و اختراعات حالیه دارد پنجاه سال قبل تصور نمی کردیم ولی حالیه وقوع او را مشاهده می کنیم. چیزی که عیان است چه حاجت به بیان است؟

حدیث پنجاهم: [حضرت عبد العظیم از امام هادی علیه السلام]

کمال الدین، ص ۲۱۴ امامزاده واجب التعظیم، حضرت عبد العظیم شرفیاب شد خدمت امام علی النقی (علیه السلام) و عرض کرد: «من معذرت می خواهم دین خود را عرضه بدارم.» پس فرمود: بگو. پس عرض کرد:

توحید الهی نبوت پیغمبر اکرم و امامت امامان را یکان یکان تا امام دهم علی بن محمد. پس حضرت فرمود:

«ومن بعدی ابنی الحسن فکیف الناس بالخلف من بعده. فقلت:

فکیف ذلک یا مولای؟ قال: لآنه لا یری شخصه ولا یحل ذکره باسمه حتی یرج فیماً
الأرض قسطاً وعدلاً» (۷۹).

یعنی: بعد از من پسر من حسن امام است و چگونه خواهند بود مردم در خلف (یعنی نوه من بعد از امام حسن عسکری) زیرا که پسر عسکری دیده نخواهد شد شخص او که غایب می شود از اعیان، و جایز نیست ذکر آن حضرت به اسم از برای اختیار برای حفظ

آن حضرت وشيعيان از شرّ اشرار تا موقعی که خروج فرماید، پس زمین را پر از عدل فرماید.

حدیث پنجاه ویکم: [عن احمد بن إسحاق بن سعد الأشعري عن ابي محمد الحسن بن علي]

كمال الدين، ص ٢٠٧: بحار الأنوار، ص ١١٢. عن احمد بن إسحاق بن سعد الأشعري قال:

«دخلت على ابي محمد الحسن بن علي فقال: إن الله لم يخل الأرض منذ خلق آدم ولا يخليها من حجّة الله على خلقه، به يدفع البلاء عن أهل الأرض، به ينزل الغيث، وبه يخرج بركات الأرض.

فقلت: يابن رسول الله، فمن الإمام والخليفة بعدك؟ فنهض (عليه السلام) مسرعا ودخل ثم خرج وعلى عاتقه غلام من أبناء ثلاث سنين، فقال: يا أحمد بن إسحاق، لو لا كرامتك على الله وعلى حججه ما عرضت عليك ابني هذا إنه سمى رسول الله وكنية، الذي يملأ الأرض عدلا كما ملئت جورا. (يا) أحمد بن إسحاق، مثله مثل الخضر (عليه السلام) ليغيبنّ غيبة لا ينجو من الهلكة فيها إلاّ من ثبته الله (عزّ وجل) على القول بأمامته ووفقه فيها للدعاء بتعجيل فرجه. فقلت: هل من علامة تطمئنّ إليها قلبي؟ فنطق الغلام (عليه السلام) بلسان عربى فصيح فقال: أنا بقيه الله فى ارضه، والمنتمقم من أعدائه، ولا تطلب أثرا بعد عنى (٨٠). فخرجت مسرورا فلما كان من الغد عدت إليه فقلت: يابن رسول الله فما السنّة الجارية فيه من الخضر (عليه السلام).؟

قال: طول الغيبة لتطول حتى يرجع عن هذا الأمر أكثر القائلين به ولا يبقى إلا من أخذ الله عهده بولايتنا، وكتب فى قلوب الإيمان وأيده بروح منه. يا أحمد بن إسحاق، هذا أمر من الله، وسرّ من الله، وغيب من غيب الله، فخذ ما اتيتك وكن من الشّاكرين تكن معنا غدا فى عليين) «٨١».

حاصل معنی آن که حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) فرمود: «زمین از حجت خدا خالی نخواهد بود که بقاء عالم منوط است به عبادت حجت که علت وجود عالم است.» پس احمد بن اسحاق که از بزرگان اصحاب حضرت امام علی النقی و حضرت عسکری است واز وکلاء آن حضرت بوده است سؤال نمود در باره حجت بعد از حضرت عسکری. پس حضرت تشریف برد در خانه و مراجعت فرمود و طفل سه ساله بر دوش حضرت عسکری بود و فرمود: «حجت بعد از من این پسر من است که زمین را پر از عدل می کند و طول عمر آن حضرت به مقدار طول عمر خضر (علیه السلام) خواهد بود، و به خدا قسم غیبت می فرماید، و غیبت آن حضرت طولانی خواهد شد تا بر می گردد از این امر امامت پسر من اکثر قائلین به امامت آن حضرت، و باقی نمی ماند مگر کسانی که مؤید هستند از طرف خدا به روح یقین و نور ایمان. ای احمد بن اسحاق چون از خاصان هستی و گرامی قدر بودی در نزد ما این پسر خود را که حجت الهی است به تو ارائه دادم، و گرنه هر کس نمی بیند او را و این سرّ الهی بر او فاش نمی گردد و این غیب الهی بر او ظاهر نمی شود. پس تشکر نما از رؤیت حضرت حجت.» پس احمد بن اسحاق سؤال می کند از علامت حجت آن طفلی که بر دوش پدر بود. پس خود آن طفل فرمود: «من بقیه الله هستم در زمین، من آن کسی هستم که انتقام می کشم از اعدای دین، و بعد از این در طلب من و دیدن من مباش که آثار و علائم شخصیه مرا نخواهی دید.»

حدیث پنجاه و دوم: [احمد بن إسحاق عن العسکری (علیه السلام)]

کمال الدین، ص ۲۲۸، بحار (الانوار)، ص ۴۴، احمد بن إسحاق عن العسکری (علیه السلام) قال:

«الحمد لله الذی لم یخرجنی من الدنیا حتی أرانی الخلف من بعدی، أشبه الناس برسول الله خلقا و خلقا، یحفظه الله تعالی فی غیبه ثم یمظهره فیملأ الأرض قسطا و عدلا، كما ملئت ظلما و جورا» (۸۲).

حدیث پنجاه و سیم: [موسی بن جعفر البغدادی عن العسکری]

کمال الدین، ص ۲۲۸، بحار الأنوار، ص ۴۳. موسی بن جعفر البغدادی، عن العسکری،
قالت:

«کانتی بکم وقد اختلفتم فی الخلف منی، أما انّ المقرّ بالأئمة بعد رسول الله المنکر
لولدی کمن أقربا لأنبیاء ثمّ أنکر نبوة محمد رسول الله وإنّ المنکر لآخرنا کالمنکر لأولنا،
أما إنّ لولدی غیبة یرتاب فیہ الناس إلاّ من عصمه الله» (۸۳).

یعنی می بینم شما را در خلیفه بعد از من اختلاف خواهید کرد. همانا انکار پسر من
انکار پیغمبر است و پسر من غیبت خواهد فرمود. در آن غیبت، جماعتی در شک و ریب
واقع می شوند به شبهات ضالین و وسوس شیاطین و ثابت نمی ماند مگر کسانی که
خداوند حفظ می فرماید آن را به نور ایمان و یقین؛ (وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا
وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ) (۸۴).

تنبیه: اختلافات در امامت هریک از ائمه از زمان رحلت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه
وآله) در جریان بوده برای امتحان بندگان و به ظهور امام غیر مطاع مثل آباء کرام
حضرت حجت رفع اختلاف نشد و غیبت حجت نظیر ظهور امت در حال صلح و هدنه
و تقیه، العاقل یکفیه الإشارة.

حدیث پنجاه و چهارم: [عثمان بن سعید عن العسکری (علیه السلام)]

کمال الدین، ص ۲۲۸، عثمان بن سعید عن العسکری (علیه السلام) سؤال شد از چند
متواترا «إنّ الأرض لا تخلوا من حجة الله علی خلقه، وإنّ من مات ولم یعرف إمام زمانه
مات میتة جاهلیة فرمود: إنّ هذا حقّ کما أنّ التّهار حقّ.»

پس سؤال شد در باره حجت بعد از خود. حضرت حسن عسکری (علیه السلام).

پس فرمود:

«ابنی محمد هو الامام والحجة بعدی، من مات ولم يعرفه مات ميتة جاهلیة، أما إن له غیبة یحار فیها الجاهلون، ویهلك فیها المبطلون، ویکذب فیها الوقاتون، ثم یرج فکأنی أنظر إلى الأعلام البیض تخفق فوق رأسه بنجف الکوفة» (۸۵).

صریح حدیث شریف اینکه حجت در زمین در ازمنه متأخره از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) امام خواهد بود (یعنی وصی پیغمبر) وهرکس که امام زمان خود را نشناسد، بر جاهلیت اولیه خواهد بود، و امام بعد از حضرت عسکری پسر آن حضرت است، وهرکس معرفت نداشته باشد در حق آن حضرت واو را امام زمان خود نداند مرده است بر جاهلیت، و برای آن حضرت است غیبتی که طول آن سبب تحیر جهال وهلاکت مضلین می شود که در صدد ابطال دین الهی هستند. و دروغ می گویند کسانی از انقضاء مدت غیبت، خروج می فرماید:

وگویا می بینم علمهای سفید بر سر آن حضرت حرکت می کند در نجف کوفه.

فصل دوم: در تعیین قائم موعود است به صفات و...

تعیین قائم موعود به صفات فصل دوم در تعیین قائم موعود است به صفات از خفاء ولادت و غیبت و طول عمر و ظهور و به صورت جوان در نظر مردمان اگرچه به حسب سن از معمرین است. و در مدح معتقدین به امامت امام غائب و ذم منکرین امام غایب.

حدیث اول: [جابر بن عبد الله عن رسول الله]

کمال الدین، ص ۱۶۷، جابر بن عبد الله، قال: قال رسول الله (صلی الله علیه وآله):

«المهدی من ولدی، اسمه اسمی، وکنیته کنیتی تکنون به (له) غیبة وحیره تضل فیها الأمم، ثم یقبل کالشهاب الثاقب یملأها عدلا کما ملئت جورا وظلما» (۸۶).

تصریح می فرماید که مهدی همانا پیغمبر است. وکنیه او کنیه پیغمبر است. وغیبت می فرماید وپس از غیبت ظهور می فرماید.

حدیث دوم: [از حضرت باقر (علیه السلام) از رسول الله]

کمال الدین، ص ۱۶۷. از حضرت باقر (علیه السلام) قال:

«قال رسول الله (صلى الله عليه وآله) طوبى لمن أدرك قائم أهل بيتي وهو يأتيهم به فى غيبته قبل قيامه، ويتولى أوليائه ويعادى أعدائه، ذلك من رفقاء وذوى مودتى، واكرم أمتى على يوم القيامة» (۸۷).

یعنی خوشا به حال کسی که درک نماید قائم موعود را در حالتی که او را امام بدانند در زمان غیبت آن حضرت پیش از قیام و ظهور او دوستی نماید با دوستان و معتقدین به امامت آن حضرت در زمان غیبت، و دشمنی نماید با دشمنان و منکرین آن حضرت و آن شخصی که معتقد به امامت آن حضرت است در زمان غیبت از رفقای من هستند در بهشت و کسانی هستند که من به ایشان مودت می نمایم، و گرامی ترین امتان من هستند بر من در روز قیامت.

حدیث سوم: [عن ابن عباس عن رسول الله]

کمال الدین، ص ۱۶۸، عن ابن عباس، قال رسول الله (صلى الله عليه وآله):

«على بن أبى طالب (عليه السلام) خليفتى من بعدى ومن ولده القائم المنتظر الذى يملأ الله به الأرض قسطا وعدلا كما ملئت ظلما وجورا والذى بعثنى بالحق بشيرا إن الثابتين على القول به فى زمان غيبته لأعزّ من الكبريت الأحمر؛ فقام إليه جابر بن عبد الله فقال: وللقائم من ولدك غيبة؟ قال: إي وربى، وليمحص الله الذين آمنوا ويمحق الكافرين» (۸۸).

که تصریح می فرماید پیغمبر اکرم (صلى الله عليه وآله) به غیبت قائم موعود و قسم یاد می کند که ثابتین بر عقیده خود که به وساوس شیاطین متزلزل نمی شوند بسیار کم

است و خداوند متعال خالص می فرماید مؤمنین را و نابود می فرماید کافرین و منکرین را.

حدیث چهارم: [حضرت باقر از آباء گرامش از رسول الله]

کمال الدین، ص ۱۶۹، حضرت باقر از آباء گرامش قال رسول الله (صلی الله علیه وآله): «المهدی من ولدی، تكون له غيبةٌ وحيرةٌ تزلّ فيها الأمم، يأتي بذخيرة الأنبياء، [عليهم السلام] فيملأها عدلا وقسطا كما ملئت جورا وظلما» (۸۹).

حدیث پنجم: [حضرت صادق (علیه السلام) از پیغمبر اکرم]

کمال الدین، ص ۱۶۸ حضرت صادق (علیه السلام) از پیغمبر اکرم [نقل می کند] که فرمود:

«يا علي، إنّ أعجب الناس إيمانا وأعظمهم يقينا قوم يكونون في آخر الزمان لم يلحقوا النبي وحجبت عنهم الحجة فأمنوا بسواد علي بياض» (۹۰).

یعنی بزرگترین مؤمنین از حیث اطمینان و یقین، جماعتی هستند در زمان امام آخرین که پیغمبر را درک نکرده اند و امام و حجت هم از آنها محجوب به حجاب غیبت باشد و فقط ایمان و اعتقادات آنها به نقل آیاتی و اخباری بوده است که روی کاغذ نوشته شده است که ایمان این اشخاص اعظم است از ایمان کسانی که درک می کردند محضر پیغمبر و امام (علیه السلام) را.

تنبیه: معنی لفظ آخر الزمان در حدیث اول از فصل سوم ذکر خواهد شد.

حدیث ششم: [حضرت صادق (علیه السلام) از آباء کرامش از رسول الله]

کمال الدین، ص ۲۳. حضرت صادق (علیه السلام) از آباء کرامش نقل می کند که:

قال رسول الله (صلی الله علیه وآله):

من أنكر القائم من ولدي في زمان غيبته مات ميتة جاهلية».

یعنی پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «هرکس منکر شود قائم موعود را در زمان غیبت آن حضرت در جاهلیت مرده است.» یعنی منکر خدا و پیغمبر (صلی الله علیه وآله) خواهد بود و کافر از دنیا می رود.

حدیث هفتم: [عن جابر الأنصاری، عن النبی (صلی الله علیه وآله)]

بحار الأنوار، ص ۱۴۳ عن جابر الأنصاری، عن النبی (صلی الله علیه وآله) قال:

«يغيب عنهم الحجّة طوبى للصابرين في غيبه، طوبى للمقيمين على محجّتهم، اولئك وصفهم الله في كتابه فقال: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» (۹۱) وقال: «أولئك حزبُ اللهِ ألا إنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (۹۲).

یعنی امام و حجت غایب می شود از نظر ایشان، خوشا به حال صابرين در غیبت آن حضرت، خوشا به حال کسانی که ثابت بمانند بر امامت حجت غائب خود و ایشان کسانی هستند که خداوند در قرآن توصیف فرموده است. در اول سوره بقره: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» که ایمان آورده اند به امام غایب بدون عیان و در آخر سوره قد سمع توصیف شده اند ایشان، حزب الهی هستند.

حدیث هشتم: [عن امير المؤمنين (عليه السلام) عن رسول الله]

بحار الأنوار، ص ۱۴۳. قال امير المؤمنين (عليه السلام)، قال رسول الله (صلی الله علیه وآله):

«يا ابا الحسن، حقيق على الله ان يدخل اهل الضلال الجنة وانما عنى بهذا المؤمنين الذين قاموا في زمن الفتنة على الإتمام بالامام الخفي المكان المستور عن الأعيان فهم بامامته مقرّون، وبعروته مستمسكون ولخروجه منتظرون موقنون غير شاكين صابرون مسلمون وانما ضلّوا من مكان امامهم وعن معرفة شخصه» (۹۳).

یعنی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود: «لازم است بر خدا که گمشدگان را داخل بهشت فرماید.» حضرت امیر (علیه السلام) می فرماید: مقصود پیغمبر (صلی الله

علیه وآله) از گمشدگان، کسانی هستند که در زمان فتنه ثابت مانده اند بر امامت آن شخص غایب از انظار مردمان در تحت حجاب غیبت مستور است، پس آن جماعت اقرار دارند به امامت مخفی المكان والمستور عن الاعیان از انظار، و متمسک هستند به عروه الوثقی آن امام غایب، و منتظر هستند خروج آن حضرت و ظهور سلطنت الهیه را و روح ایمان و یقین در قلوب آنان راسخ و ثابت است، و به وسوس شیاطین غیر متزلزل هستند، و صابر هستند بر اذیت کردن مرتدین ایشان را و مطیع و منقاد هستند فرمایشات معصومین را در موضوع قائم موعود و از مکان امام خود گم شده اند و از شناسایی شخص خود امام خود محروم هستند.

حدیث نهم: [حضرت صادق (علیه السلام) از آباء گرامش از رسول الله]

کمال الدین، ص ۳۲۹، حضرت صادق (علیه السلام) از آباء گرامش نقل می کند که:
قال رسول الله (صلی الله علیه وآله):

«القائم من ولدی اسمه اسمی و کنیته کنیتی و شمائله شمائلی و سنّته سنّتی یقیم الناس علی ملّتی و شریعتی و یدعوهم إلی کتاب ربّی، من إطاعة فقد أطاعنی، و من عصاه فقد عصانی، و من انکره فی غیبتہ فقد أنکرنی و من کذّبه فقد کذّبنی، و من صدّقه فقد صدّقنی إلی الله أشکوا المکذّبین لی فی أمره الجاهدین بقولی فی شأنه و المضلّین لأمتی عن طریقته و سیعلم الّذین ظلّموا آی منقلب ینقلبون» (۹۴).

یعنی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود: قائم موعود اسم او اسم من است، و سنت او سنت من است، و اقامه می دارد مردم را بر ملت و شریعت من و می خواند مردم را به قرآن و کتاب پروردگار من. و هر کس منکر شود آن حضرت را در زمان غیبت آن حضرت، پس منکر شده است مرا. به خدا شکایت می کنم کسانی را که تکذیب می کنند مرا در امر قائم موعود، منکر می شوند قول مرا در شأن قائم موعود و گمراه می کنند امت مرا از طریق قائم موعود که طریق و رفتار آن حضرت، امامت و وصایت و غیبت است با این که خصوص پسر حضرت عسکری و نهمین از اولاد حسین و امام دوازدهم است که جمیع

این صفات را پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فرموده، ومضلین منکر می شوند قول پیغمبر را وتکذیب می نمایند آن حضرت را، وبه وساوس شیطانی امت را گمراه می کند وجمع این امور ظلم است در حق پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) «وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون» (۹۵).

حدیث دهم: [عن امیر المؤمنین]

وافی، ص ۱۲۸. حضرت امیر (علیه السلام) فرمود:

«اللهم وإني لأعلم أنك لا تخلق الأرض من حجة على خلقك ظاهر ليس بالمطاع، أو خائف مغمور، كيلا تبطل حجتك ولا يضل أوليائك.

اولئك إلقاؤن عددا والأعظمون عند الله قدرا أولئك أتباع العلماء، فعلمائهم وأتباعهم خرس صمت في دولة الباطل منتظرون لدولة الحق، طوبى لهم على صبرهم على دينهم في حال هدنتهم، ويا شوقاء لروبتهم في ظهور دولتهم» (۹۶).

یعنی به درستی که می دانم که خدا، خالی نمی گذارد زمین را از وجود حجت بر خلق یا ظاهری که خلق در اطاعت او نیستند، ویا ترسناکی که در پرده غیبت محجوب است برای اینکه حجت الهیه منقطع نگردد ودوستان خدا گمراه نشوند، آنها خیلی کم هستند به تعداد، ولی بزرگ هستند نزد خدا از حیث قدر ومنزلت. وایشان کسانی هستند که متابعت می نمایند علمایی را که واسطه هستند بین ائمه ومردم وآن علما هم لال وساکت هستند در دولت باطل ومنتظر هستند دولت حقه اسلامیة حجة ابن الحسن را، وخوشا به حال این جماعت به واسطه صبری که می نمایند، پس اظهار اشتیاق می فرماید حضرت امیر (علیه السلام) از برای دیدن ظهور دولت حقه.

حدیث یازدهم: [حضرت عبد العظیم از امام محمد تقی (علیه السلام) از آباء کرامش، از حضرت امیر (علیه السلام)]

بحار الأنوار، ص ۳۰ امام زاده حضرت عبد العظیم از امام محمد تقی (علیه السلام) از آباء کرامش، از حضرت امیر (علیه السلام) نقل می کند که: قال:

«للقائم منّا غيبةٌ امدها طويل كأنى بالشيعة يجولون جولان النعم في غيبةٍ يطلبون المرعى فلا يجدونه ألا فمن ثبت منهم على دينه لم يقس قلبه لطول أمر غيبةٍ إمامه فهو معي في درجتي يوم القيامة ثم قال (عليه السلام): إنّ القائم منّا إذا قام لم يكن لأحد [في] عنقه بيعةٌ فلذلك تخفى ولادته ويغيب شخصه» (۹۷).

یعنی برای قائم موعود غیبتی است که زمان او طولانی است و من می بینم شیعه را که متحیرانه در طلب آن حضرت هستند و نمی یابند آن حضرت را مثل انعامی که در بیابان درصدد تحصیل چراگاه متحیرانه گردش می کنند و هرکس ثابت بماند معتقد دینی خود و قلب او قاسی نشود به سبب طول غیبت امام خود (یعنی به وسوسه شیاطین از معتقد قلبی تجاوز نکند) پس او در روز قیامت با من در یک درجه خواهد بود.

پس حضرت امیر (علیه السلام) بیان فلسفه خفاء ولادت و غیبت آن حضرت را می فرماید که برای این است که در موقع ظهور برگردن آن حضرت بیعتی برای احدی نباشد (یعنی در زمان تقیه و هدنه که خداوند متعال برای مصالح بندگان مقرر فرموده است اگر حضرت حجت ظاهر گردد، ناچار باید با طاغیان بیعت نماید و مثل پدرانش ظاهر غیر مطاع باشد با انقضاء زمان هدنه و تقیه که خدا مقرر فرموده است برای امتحان بندگان و امهال آنها در نزول عذاب و غیر ذلک از مصالح که خود می داند. لذا آن حضرت غیبت می فرماید تا انقضاء زمان هدنه و تقیه که در موقع ظهور آن حضرت با احدی بیعت نکرده باشد.

حدیث دوازدهم: [عن امیر المؤمنین مع الحسن والحسین (علیهم السلام)]

بحار، ص ۳۱، جماعتی از اصحاب حضرت امیر (علیه السلام) خدمت حضرت بودند، پس حضرت حسن (علیه السلام) داخل شد و حضرت فرمود: «مرحبا لابن رسول الله» پس از آن حضرت حسین (علیه السلام) وارد شد، پس فرمود:

«بأبي أنت وأمي يا أبا ابن خيرة الإمام».

یعنی ای پدر پسر بهترین کنیزان که مادر او کنیز خواهد بود. پس سؤال شد از حضرت امیر: «پسر بهتر کنیزان کیست یا امیر المؤمنین؟»

«فقال: ذلك الفقيه الشريد الطريد م ح م د بن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين هذا، ووضع يده على رأس الحسين (عليه السلام)» (۹۸).

وتصريح مي فرمايد در اين خبر به غيبت حجت ابن الحسن واين که مادر آن حضرت از کنیزان است ونيز تصريح دارد به اسم حضرت.

حدیث سیزدهم: [عن امير المؤمنين]

بحار، ص ۳۱، فقال علي (عليه السلام):

«أما والله لاقتلن أنا ولوراى (۹۹) هذان وليبعثن الله رجلا من ولدى فى آخر الزمان بطالب بدمائنا وليغيبن عنهم تمييزا لأهل الضلالة حتى يقول الجاهل: ما لله فى آل محمد من حاجة» (۱۰۰).

یعنی من و دو پسر من کشته خواهیم شد و خداوند مبعوث می فرماید مردی را از اولاد من که می باشد در آخر الزمان و مطالبه خون ما را خواهد فرمود و آن امام آخرین هرآینه غيبت خواهد فرمود به جهت تمییز اهل ضلالت که به واسطه طول غيبت از شاهراه هدايت خارج می شوند، و جاهلین می گویند خدا را احتیاجی در آل پیغمبر نیست که قائل می شوند به انقطاع حجت و فترت در ائمه (علیهم السلام).

توضیح: معنی آخر الزمان در حدیث اول فصل سوم ذکر می شود.

تنبیه: «فی آخر الزمان» ظرف مستقر است و صفت است برای «رجلا». و ظرف لغو متعلق به «بعث» نیست.

حدیث چهاردهم: [عن ابی بصیر عن ابی عبد الله (صلی الله علیه وآله)]

اعلام الوری، ص ۲۵۴. عن ابی بصیر عن ابی عبد الله (صلی الله علیه وآله)، قال:

قلت له: کان أبو جعفر (علیه السلام) یقول: لقائم آل محمد (علیه السلام) غیبتان واحد
طویلۃ والأخری قصیرة. (قال) فقال (لی): نعم یا أبا بصیر، إحداهما أطول من
الأخری) «۱۰۱».

توضیح: تعدد غیبت حضرت اشاره است به تعدد کیفیت غیبت حضرت؛ زیرا که در مدت
هفتاد سال آن حضرت از اغیار غایب بود ولی صدور معجزات و تعلیمات آن حضرت به
صدور توقیعات در جریان بود نسبت به اغیار و صاحبان خود و وکلا و نواب آن حضرت
اشخاص معین منصوص بودند مثل زمان ظهور آباء کرامش تا موقعی که امر آن حضرت
نزد شیعیان مسلم گشت. پس از آن غیبت فرمودند از اغیار و خاصان نیز و صدور توقیع
ممنوع گشت و عنوان و کالت و نیابت به عنوان وصف عام مبدل گردید. غرض تعدد غیبت
به اعتبار تعدد کیفیت غیبت است نه به اعتبار فاصله شدن ظهور بین دو غیبت، و فلسفه
تعدد کیفیت غیبت مذکور می گردد ان شاء الله.

حدیث پانزدهم: [أبی خالد الکابلی عن زین العابدین]

کمال الدین، ص ۱۸۴. عن أبی حمزة الثمالی، عن أبی خالد الکابلی، قال:

«دخلت علی سید العابدین فقلت یا سیدی، روی لنا أنّ أمير المؤمنين (علیه السلام)
قال: إنّ الأرض لا تخلو من حجّه لله علی عباده، فمن الحجّة بعدک؟ فقال: ابنی محمد
واسمه فی التّورات باقر، ومن بعد محمد ابنه جعفر واسمه عند أهل السّماء الصّادق،
فقلت: کیف صار اسمه الصّادق وکلکم صادقون؟ فقال: حدّثنی أبی عن أبیه إنّ رسول
الله قال إذا ولد ابنی جعفر بن محمد بن علی بن الحسین فسمّوه الصّادق فإنّ الخامس
من ولده الذی اسمه جعفر یدعی الإمامة اجترأ علی الله وکذبا علیه فهو عند الله «جعفر
الکذاب» الذی یروم لکشف سرّ الله عند غیبة ولی الله.

ثمّ بكى على بن الحسين ثمّ قال: كآنى بجعفر الكذاب وقد حمل طاغيةً زمانه على تفتيش أمر (ولى) الله، والمغيب فى حفظ الله جهلاً منه بولادته، وحرصاً منه على قتله أن ظفر به (و) طمعا فى ميراث أخيه حتى يأخذه بغير حقّ.

فقلت له: يا بن رسول الله، ثمّ ماذا يكون؟ قال: ثمّ تمتدّ الغيبة بولى الله الثانى عشر من أوصياء رسول الله يا أبا خالد أنّ أهل زمان غيبته القائلين بامامته والمنتظرين لظهوره أفضل من أهل كلّ زمان، لأنّ الله تبارك وتعالى أعطاهم من العقول والأفهام والمعرفة ما صارت به الغيبة عندهم بمنزلة المشاهدة، وجعلهم فى ذلك الزمان بمنزلة المجاهدين بين يدى رسول الله السيّف، اولئك هم المخلصون وشيعتنا صدقا، والدّعاة الى دين الله (عزّ وجلّ) سرّاً وجهراً. وقال (عليه السلام):

انتظار الفرج من أفضل العمل) «۱۰۲».

صريح حديث شريف اين كه زمين ممكن نيست خالى شود از حجت الهيه يا پيغمبر منصوب من قبل الله ويا امام منصوب دليل اين كه امام ششم «صادق» ناميده شده آن است كه پنجمين پسر حضرت صادق (عليه السلام) يعنى برادر حضرت عسگرى جعفر نام دارد ومدعى امامت مى شود كذا على الله. پس او كذاب است. امام ششم صادق است وجعفر كذاب.

قصد مى كند كشف كند سرّ مكنون الهى را (يعنى امام غائب در حفظ الهى را) به واسطه طمع جعفر در ارث برادر خود به غير حق، پس فرمود غيبت امام دوازدهم كه وصى دوازدهم پيغمبر است طولانى خواهد شود ومعتقدين به امامت آن حضرت در زمان غيبت ومنتظرين ظهور آن حضرت افضل هستند از امم هرزمانى؛ زيرا كه خدا عطا فرموده است به ايشان از عقل ومعرفت به اندازه كه غيبت را به منزله مشاهده مى دانند؛ يعنى به روح ايمان امام غايب را مى بينند مثل عيان كه غياب را به منزله حضور مى دانند وخدا قرار داده است ايشان را در زمان غيبت به منزله ودرجه مجاهدين به شمشير بين يدى رسول الله وايشان همانا مخلص حق وشيعه صدق و«اعيان الى الله

سراً وجهراً» هستند. این فرمایشات اشاره است به آیات قرآنی که در حق مخلصین وداعین الی الله.

پس فرمود: انتظار فرج در زمان غیبت که آنان دارند افضل اعمال است.

حدیث شانزدهم: [عن سعید بن جبیر عن زین العابدین علیه السلام]

کمال الدین، ص ۱۸۶، عن سعید بن جبیر، قال:

«قال سید العابدین (علیه السلام): القائم منّا یخفی علی الناس ولادته حتی یقولوا لم یولد [بعد] لیخرج حین یخرج ولیس لاحد فی عنقه بیعة» (۱۰۳).

یعنی: قائم موعود مخفی می شود بر مردم ولادت او. تا این که می گویند متولد نشده است، برای این که در موقع ظهور تا بیعت طاغیان در گردن آن حضرت نباشد.

حدیث هفدهم: [سعید بن جبیر عن زین العابدین]

کمال الدین، ص ۱۸۶؛ اعلام الوری، ص ۲۴۵. عن سعید بن جبیر قال:

«سمعت سید العابدین (علیه السلام)، یقول: فی القائم (منّا) سنّة من سبعة أنبیاء، (علیهم السلام) سنّة من آدم، وسنّة من نوح، وسنّة من ابراهیم، وسنّة من موسی، وسنّة من عیسی، وسنّة من ایوب، وسنّة من محمّد (صلی الله علیه وآله).

فأمّا من آدم ونوح فطول العمر، وأمّا من ابراهیم فخفاء الولادة واعتزال الناس، وأمّا من موسی فالخوف والغیبة، وأمّا من عیسی فاختلاف الناس فیه، وأمّا من ایوب (علیه السلام) فالفرج بعد البلوی، وأمّا من محمّد (صلی الله علیه وآله)، فالخروج بالسّیف» (۱۰۴).

و نیز در حدیث دیگر می فرماید از حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) که فرمود:

«فی القائم سنّة من نوح وهو طول العمر» (۱۰۵).

بیان وجود صفات انبیاء سبعة در حضرت حجت

توضیح حدیث این که در قائم موعود شش صفت خواهد بود:

۱. اولی صفت طول عمر است که صفت حضرت آدم و نوح بود که حضرت نوح پس از بعثت به پیغمبری، نهصد و پنجاه سال قوم خود را دعوت کرد. پس از آن طوفان شد چنانچه در سوره عنکبوت می فرماید:

(وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ) (۱۰۶).

پس به نصّ صریح قرآن، نهصد و پنجاه سال زمان دعوت آن حضرت بوده است بعد از رسالت. البته مقداری از سن آن حضرت گذشته بود که مبعوث به رسالت شد و نیز به نصّ صریح قرآن، زمانی بعد از طوفان حیات داشته و قدر متیقن از عمر آن حضرت به موجب نصّ قرآن از هزار سال متجاوز است (۱۰۷).

۲. تشبیه حجت (علیه السلام) به ابراهیم (علیه السلام) در خفاء ولادت

خفاء ولادت آن حضرت است با آن که مردم در صدد تفتیش بودند از تولد آن حضرت که او را به قتل برسانند که صفات حضرت ابراهیم (علیه السلام) بود که منجمین به نمرود لعین خبر دادند به ظهور مولودی که زوال ملک تو به دست او خواهد بوده لذا حکم کرد به جدایی بین زنان و مردان و به قتل اطفال، ولی به حفظ الهی مادر حضرت ابراهیم آبستن شد و بر حمل او احدی واقف نشد. یعنی آثار حمل در او ظاهر نگردید و در موقع زاییدن رفت در غاری و حضرت ابراهیم در آن غار متولد شد. مادر او آن حضرت را در همان غار سپرد در وغار را با سنگ بست و کسی بر او مطلع نشد. هر روزه مادر او می آمد و او را تغذیه می نمود و غار را مستوری می کرده و مراجعت می نمود تا این که طفل در آن غار به سن بلوغ رسید و کسی بر حال او مطلع نشد. همچنین قائم موعود خفاء ولادت داشته در حفظ الهی بوده و اغیار بر حال آن حضرت اطلاع نیافتند.

۳. تشبیه حجت (علیه السلام) به موسی (علیه السلام) در غیبت آن

غیبت و فرار از دشمن قاصد قتل او که صفت حضرت موسی بود.

هنگامی که فرعونیان قصد قتل او نمودند فرار کرد و غایب شد. بعد از غیاب مدتی ظاهر شد و فرعونیان را به قدرت کامله الهی هلاک کرد. همچنین است قائم موعود.

۴. صفت حضرت عیسی است که اختلاف مردم باشد در آن حضرت.

چنانچه در حضرت عیسی مختلف گشتند؛ زیرا که در حضرت عیسی مردم سه فرقه شدند، چنانچه در حدیث بعد مذکور شود.

۵. فرج بعد از شدت حضرت ایوب است.

۶. ظهور با شمشیر و انتقام از کفار مثل جدش پیغمبر (صلی الله علیه وآله) است.

حدیث هیجدهم: [عن محمد بن مسلم، عن محمد بن علی الباقر (علیه السلام)]

کمال الدین، ص ۱۸۸، عن محمد بن مسلم، عن محمد بن علی الباقر (علیه السلام) أنه قال:

«فی القائم سنّه من خمسّه من الرّسل: یونس بن متی، ویوسف بن یعقوب، وموسی وعیسی ومحمد صلوات الله علیهم أجمعین فأما سنّه یونس فرجوعه من غیبتّه وهو شابّ بعد کبر السنّ. وأما سنّه یوسف فالغیبه من خاصیه وعامّته واختفائه من إخوته وإشکال أمر علی أبیه یعقوب مع قرب المسافه بینه وبین وأما سنّه موسی فدوام خوفه وطول غیبتّه وخفاء ولادته وتعب شیعتّه من بعده ممّا لقوا من الأذى والهوان إلى أن أذن الله فی ظهورهم ونصره وأیده علی عدوّه وأما سنّه عیسی، فاختلف من اختلف فیهِ حتّی قالت طائفه ما ولد، وطائفه منهم قالت: مات وطائفه قالت قتل وصلب. وأما سنّه جدّه (صلی الله علیه وآله)، فتجریده السیف وقتله أعداء الله وأنّه ینصر بالرّعب والسیف» (۱۰۸).

یعنی در قائم موعود پنج خصلت است از پنج پیغمبر:

اول: ظهور آن حضرت است بعد از غیبت به حالت وهیئت جوانی با کبر سن که مرور سنین وکبر سن تأثیر نمی کند در آن حضرت، و خدا او را حفظ می فرماید از تغییر

جسم و بدن برخلاف عادت جاریه در غالب افراد بشر، چنانچه خداوند متعال حفظ فرمود حضرت یونس را در شکم ماهی که پس از بلعیدن ماهی ظاهر شد به حالت جوانی. با آن که مقتضای عادت خورد شدن استخوان های آن حضرت، تحلیل رفتن او بوده در شکم ماهی، ولی به قدرت کامله باری تعالی حضرت یونس به هیئت جوانی رجوع فرمود به قوم خود. در سوره والصفات می فرماید:

(وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ) (سوره صافات: ۱۳۹-۱۴۲).

یعنی: وبه درستی که یونس از پیغمبران بود وقتی که فرار کرد به کشتی که پر بود از مردم. پس کشتی به سبب تموج دریا مشرف به غرق شد، واهل کشتی گفتند: «باید یک نفر را به شط اندازیم تا کشتی از غرق نجات یابد.» پس به حکم قرعه یونس تعیین گردید پس یونس از مغلوبین به قرعه، شد و او را در شط انداختند، پس ماهی او را در حالتی بلعید که یونس ملامت می کرد خود را که چرا در کشتی نشسته وبه قوم خود رجوع نکردم (فَلَوْ لَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ)) ۱۰۹.

یعنی اگر نبود از یونس از مؤمنین مسبِّحین، هرآینه به حکم عادت، شکم ماهی قبر واقع می شد برای او وهرآینه در شکم ماهی بود تا روز بعثت در حشر مردگان، ولی چون از پیغمبران مسبِّحین بود او را حفظ فرمودیم که خطاب شد به ماهی (ای منجم اجعل عبدی رزقا لک ولکنی جعلت بطنک مسجدا له فلا تکسرنّ ولا تخدشنّ له جلدا).

پس به قدرت کامله در شکم ماهی محفوظ ماند.

در مدت توقف در شکم ماهی اختلاف است. بعضی چهل روز گفته اند و بعضی کمتر (فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ).

یعنی: پس از درنگ در شکم، یونس را در زمین بی آب و علف انداختیم در حالت مرض که پوست بدن او نازک شده بود، وچون طاقت تابش آفتاب را نداشت رویانیدیم بر

یونس درخت کدو را که او را حفظ نماید از تابش آفتاب و فرستادیم او را به صد هزار اَمت و بیشتر.

قضیه حضرت یونس مفصل است. مقصود ترجمه آیات شریفه و تنظیم قائم موعود است به یونس در منع از تأثیرات طبیعت در جسم و بدن آن حضرت.

تشبیه حجت (علیه السلام) به یوسف (علیه السلام) در غیبت به وجهی خصلت ثانیه تنظیم غیبت حضرت حجت است به غیبت حضرت یوسف (علیه السلام) که هم چنان که یوسف (علیه السلام) غائب گردید از انظار و خاصان خود؛ یعنی برادران و عموم مردم کنعان. و مخفی گردید از برادران که حضرت یوسف ایشان را می شناخت ولی برادرانش، او را نمی شناختند و امر یوسف بر پدرش یعقوب مشکل گردید؛ زیرا که یقین داشت به حیات، ولی مکان او را نمی دانست. از پدر مخفی بود با قرب مسافتی که بین کنعان و مصر بود. هم چنین حضرت حجت، غائب می گردد از انظار خاصان خود و از انظار عموم مردم و امر او مشکل خواهد گشت بر عموم مردم و حضرت حجت مردم را می شناسد ولی مردم آن حضرت را نمی شناسند.

خصلت ثالثه، خفاء ولادت و طول غیبت حضرت حجت نظیر خفاء ولادت و طول غیبت حضرت موسی خواهد بود که هم چنانی که ولادت حضرت موسی مخفی شد بر فرعونیان وقتی فرعونیان قصد او کردند، غیبت فرمود و فرار کرد. شیعیان حضرت موسی در مدت غیبت حضرت موسی در خواری و اذیت فرعونیان بودند. تا زمانی که خداوند متعال اذن داد موسی را که ظهور فرماید. پس ظهور کرد و فرعونیان را هلاک فرمود.

هم چنین ولادت حضرت حجت (علیه السلام) مخفی خواهد بود بر بنی عباس و چون قصد کنند قتل حضرت را فرار می فرماید و غیبت می فرماید و شیعیان حضرت حجت در مدت غیبت او، در خواری و اذیت هستند تا زمانی که خداوند متعال اذن دهد حضرت را در ظهور و انتقام از کفار. در زمان ظهور، ذلت شیعیان مبدل به عزت خواهد گشت (وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ) (۱۱۰).

که تنزیل آیه شریفه در باره حضرت موسی است و تأویل او در باره حضرت حجت است و قضایای حضرت موسی از حیث ولادت و غیبت و اذیت شیعیان در مدت غیبت، تمام در قرآن مکرر ذکر گردیده است. و بالمقایسه، قضایای حضرت حجت (علیه السلام) معلوم می گردد بدون هیچ گونه تردید و حیرت.

خصلت را بعد اختلاف مردم در حضرت حجت نظیر اختلاف مردم در حضرت عیسی: اما اختلاف در حضرت عیسی (علیه السلام)، پس می فرماید: «حتی قالت طائفة ما ولد.» یعنی: مردم در حضرت عیسی (علیه السلام).

سه فرقه گشتند. بعضی گفتند: عیسی (علیه السلام) به دنیا نیامده است، و بعضی گفتند: آمد و مرد، و بعضی گفتند: حضرت عیسی مصلوب گشت و این قول یهود و کفر بوده است به نص قرآن (وَقَوْلِهِمْ، إِنْآ قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا صَلَبُوهُ) (۱۱۱). و اما اختلاف در حضرت حجت (علیه السلام)، پس مذکور می گردد. در حدیث بعد.

خصلت پنجم هم چنانی که پیغمبر اکرم از مکه غیبت فرمود و بعد از غیبت با شمشیر ظهور فرمود و کفار را به قتل رسانید و خداوند متعال یاری فرمود پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را به شمشیر و رعب الهی. هم چنین حضرت حجت بعد از غیبت با شمشیر برهنه ظهور می فرماید و دشمنان الهی را به قتل می رساند و یاری می شود به شمشیر و رعب الهی.

حدیث نوزدهم: [عن أم هانی عن أبي جعفر محمد بن علي]

کافی، ص ۱۳۱؛ غیبت شیخ طوسی، ص ۱۱۰؛

«عن أم هانی لقيت أبا جعفر محمد بن علي فسألته من هذه الآية (فَلَا أُقْسِمُ بِالْخَنَّسِ الْجَوَارِ الْكُنَّسِ) (۱۱۲) فقال: إمام يخنس في زمانه عند انقطاع من علمه عند الناس سنة ستين ومائتين، ثم يبدر (۱۱۳) كالشهاب الواعد في ظلمة الليل، فأن أدرك ذلك قرّت عيناك) (۱۱۴).

در قاموس می فرماید: «خنس عنه تأخر وخنس به غاب وخنس کرکع، الکواکب وخنوسها أنها تغیب» (۱۱۵).

خنس به معنی غایب شدن است و ستارگان ثواب را خنس می نامند، زیرا که در روز غایب می شوند.

و نیز در تفاسیر مسطور است «هی اسم النجوم تخنس بالنهار وتبدو باللیل».

واما معنی حدیث شریف.

امّ هانی می گوید: خدمت حضرت امام باقر (علیه السلام) رسیدم و سؤال نمودم از حضرت از تفسیر آیه شریفه، (فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُسِ، الْجَوَارِ الْكُنَّسِ).

پس فرمود: «خنس» اسم امامی است که غایب می شود از انظار مردم در سنه دویست و شصت از هجری، یعنی زمان فوت حضرت عسکری.

موقعی که منقطع است علم به آن حضرت در نزد مردم. یعنی به واسطه خفاء ولادت آن حضرت مردمان بر تولد آن حضرت مطلع نخواهند شد.

فقط معدودی از خواص مطلع گشتند با نهی از گفتن اسم و رؤیت حضرت که مبادا اغیار مطلع گردند و پس از غیبت ظاهر می گردد مثل ستاره درخشنده در تاریکی شب. پس اگر درک نمودی زمان آن امام غایب از انظار را روشن باد دو چشم تو، زیرا که مؤمنین مؤتمنین به امام غایب قبل از ظهور، افضل اهل هر زمانی خواهد بود.

حدیث بیستم: [عن أبي بصير، عن أبي جعفر في قول الله: قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ] (۱۱۶)

کمال الدین، ص ۱۸۷:

«عن أبي بصير، عن أبي جعفر في قول الله: (قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ) (الملك: ۳۰) فقال: نزلت في الإمام القائم يقول: إِنْ أَصْبَحَ إِمَامُكُمْ غَائِبًا عَنْكُمْ

لا تدرون أين هو فمن يأتيكم بإمام ظاهر يأتيكم بأخبار السموات والأرض، وحلال الله وحرامه.

ثم قال (عليه السلام): والله ما جاء تأويل هذه الآية ولا بد أن يجيء تأويلها(۱۱۷).

معنی آیه شریفه: بگو ای پیغمبر به مردم، خبر دهید مرا اگر صبح شود آب شما در حالتی که فرو رفته باشد به زمین، پس چه کسی قدرت دارد بر آوردن آب جاری ظاهر، و این معنی ترغیب است بر به جا آوردن شکر باری تعالی که نعمت آب را مرحمت فرمود که اگر کفران این نعمت الهیه را [بکنید] احدی قدرت ندارد بر خلق آب و اجرای آن بر زمین.

و اما تأویل آیه، پس فرمود حضرت باقر (علیه السلام) که: اگر صبح کند امام شما در حالتی که غائب شود از شما که ندانید مکان آن حضرت را در کجاست، پس چه کسی می آورد شما را به امام ظاهری که خدمت او مشرف شوید و ببینید او را و از تعلیمات آن حضرت مستفید شوید؟

این معنی ترغیب است بر شکر نعمت امام ظاهر و این که اگر کفران کنید نعمت امام ظاهر را هرآینه غائب خواهد شد و احدی قدرت ندارد بر آوردن امام ظاهر مگر این که خداوند متعال اذن دهد آن امام را در ظهور و خروج.

و نیز تصریح دارد به غیبت امام که می فرماید: ولا بد ان يجيء تأويلها که ناچار به واسطه ی کفران مردم نعمت امام ظاهر را غایب خواهد شد امام ایشان که علم نداشته باشد مردم به مکان آن حضرت.

و نیز تصریح دارد بر این که سبب غیبت امام، ظلم مردم است نسبت به ائمه [علیهم السلام].

حدیث بیست و یکم: [عن جابر، عن أبي جعفر الباقر (عليه السلام)]

کمال الدین، ص ۱۹۰، عن جابر، عن أبي جعفر الباقر (عليه السلام) أنه قال:

«يأتى على الناس زمان يغيب عنهم إمامهم، يا طوبى للثابتين على أمرنا فى ذلك الزمان، إن أدنى ما يكون لهم من الثواب أن ينادى بهم (١١٨) البارى جلّ جلاله فيقول: عبیدی وإمامی آمنتم بسرّی وصدقتم بغیبی، فابشروا بحسن الثواب منّی، أی عبیدی وإمامی حقاً، منکم أتقبّل، وعنکم أعفو، ولكم اغفر، وبکم اسقى عبادى الغيث، وأدفع عنهم البلاء ولو لا کم لأنزلت عليهم عذابی.

قال جابر: فقلت: یابن رسول الله ما أفضل ما يستعمله المؤمن فى ذلك الزمان؟

قال: (عليه السلام): حفظ اللسان ولزوم البيت) «١١٩».

یعنی حضرت باقر (علیه السلام) فرمود به جابر: زمانی می آید که امام غائب از انظار مردم می شود. طوبی از برای کسانی که ثابت بمانند بر امر ولایت ما در آن زمان غیبت به درستی که کمتر چیزی که برای ایشان است این است که خداوند می فرماید به ایشان: ای بندگان من ایمان آورده اید به سرّ مکنون الهی و تصدیق کردید امام غایب را. پس بشارت باد شما را به ثواب نیکو ای بندگان. من از شما قبول می کنم اعمال را و عفو و مغفرت من مخصوص شماست. به سبب بندگی شما باران رحمت نازل می گردد، و به واسطه شما بلا از مردم دفع می شود، و اگر شما نباشید، هرآینه بر مردم عذاب نازل می نمایم.

پس جابر سؤال می کند از افضل اعمال در زمان غیبت؟

حضرت می فرماید: «أفضل اعمال، نگاه داری زبان و خانه نشینی است.»

حدیث بیست و دوم: [عن کتاب الکافی عن الصادق علیه السلام]

کافی، ص ١٢٩. قال:

«کنا عند أبی عبد الله (علیه السلام) جلوسا فقال: إن لصاحب هذا الأمر غیبة، المتمسک فیها بدینه كالخارط للقتاد) «١٢٠».

یعنی حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: به درستی که برای صاحب امر غیبت خواهد بود و کسانی که متمسک می شوند به دین خود در زمان غیبت آن حضرت، مثل شخصی است که خرط قتاد کند.

«قتاد»، خار مغیلان است و «خرط»، کشیدن دست است از بالای ساقه به پایین (۱۲۱) و ناچار تمام نوک خارها به دست فرو می رود و کف دست و انگشتان را تمام مجروح می سازد.

و این کنایه است از زحمت و مشقت دین داری در زمان غیبت، بلکه قلت مؤمنین در آن زمان.

حدیث بیست و سیم: [از کتاب کافی از حضرت صادق (علیه السلام)]

کافی، ص ۱۲۹. حضرت صادق (علیه السلام) می فرماید:

«إنّ فی صاحب هذا الأمر شبها من یوسف (علیه السلام).

قال: قلت له: کأنک ت ذکر غیبتہ؟

قال لی: وما تنکر من ذلك؟! هذه الأمة أشباه الخنازیر إنّ إخوة یوسف (علیه السلام) كانوا أسباطا أولاد أنبیاء تاجروا یوسف، و یاعوه و خاطبوه وهم إخوته وهو أخوهم، فلم یعرفوه حتّی قال: أنا یوسف (علیه السلام) وهذا أخي»، فما تنکر هذه الأمة الملعونة أن یفعل الله بحجّته فی وقت من الأوقات كما فعل بیوسف؟! إنّ یوسف کان إلیه ملک مصر وکان بینه و بین والده مسیره ثمانیه عشر یوما، فلو أراد أن یعلمه لقدّر علی ذلك، ولقد سار یعقوب وولده إلیه عند البشاره تسعه أيام فما تنکر هذه الأمة أن یفعل بحجّته كما فعل بیوسف، ان یمشی فی أسواقهم ویطأ بسطهم حتّی یأذن الله له فی ذلك كما أذن لیوسف، قالوا: أأنّک لأنّک یوسف، قال: أنا یوسف وهذا أخي» (۱۲۲).

یعنی به درستی که در صاحب امر موعود شباهتی است به حضرت یوسف. به درستی که برادران، یوسف را به حسب و نسب نمی شناختند.

با آن که او را شخصا می دیدند تا موقعی که خودش معرفی کرد و گفت:

«من یوسف هستم.» پس عجب است از انکار امت ملعونه که به جا آورد خدا در حق حجت در وقتی از اوقات آنچه را که به جا آورد در حق یوسف. با آن که یوسف دارای ملک مصر بود و مسافت بین مصر و کنعان هجده روز راه بود، یعقوب بعد از بشارت آن مسافت را در مدت نه روز سیر نمود. پس چه دلیلی دارد که امت ملعونه انکار کنند که خداوند با حجت خود هم همین کار را خواهد کرد که راه رود در بازارهای ایشان و بنشیند بر بساطهای ایشان و او را مردم شخصا نشناسند تا موقعی که خداوند او را اذن دهد در معرفی خود و شناسایی به مردم.

چنانچه اذن داد خدا به یوسف (علیه السلام).

پس صریح خبر این که یوسف (علیه السلام) با سلطنت در مصر و کم بودن مسافت بین مصر و کنعان از نظر پدر و اخوان پنهان بود. با این وجود پنهان شدن حضرت حجت از نظر مردمان با سلطنت معنویه الهی چه تعجیبی دارد؟

ضمنا معلوم شد که غیبت، عبارت است از عدم معرفت به شخص حجت به اسم و رسم. با این که شخصا بین مردم گردش می کند و با آنها معاشرت می نماید. چنانچه یوسف (علیه السلام) معاشرت داشت با برادران خود و مردمان؛ ولی به اسم و رسم کسی او را نمی شناخت.

ضمنا مکرر لعنت فرمود منکرین غیبت را.

تنبیه: شباهت حضرت حجت (علیه السلام) به حضرت یوسف (علیه السلام) از جهات اربعه است:

اول: در پنهان شدن از نظر مردمان و اخوان.

دوم: ظهور است در موقعی که دارای سلطنت ظاهریه بود.

سوم: انکار اخوان واقارب وجود و حیات او را چنانچه ارحام واقارب حضرت حجت (علیه السلام) منکر شدند.

چهارم: سبب پنهانی حضرت یوسف، ظلم اخوان بود. همچنین سبب پنهانی حضرت حجت، ظلم عمومی او و مردم خواهد بود.

حدیث بیست و چهارم: [مفضل از حضرت صادق (علیه السلام)]

در کافی: ص ۱۲۷ مفضل از حضرت صادق (علیه السلام) فرمود:

«أقرب ما یكون العباد من الله وأرضی ما یكون عنهم اذا افتقدوا حجّة الله، ولم یظهر لهم ولم یعلموا مكانه، وقد علم الله أنّ أولیائه لا یرتابون، ولو علم أنهم یرتابون ما غیب عنهم حجّته طرفه عین» (۱۲۳).

یعنی مقرب ترین بندگان کسی است که حجت الهیه از نظر او مفقود شود و نداند مکان حجت الهی را. خداوند می داند که دوستان مخلصین خدا در شک و شبهه واقع نخواهند شد به سبب غیبت امام آنها. و اگر می دانست خدا که غیبت سبب شک دوستان خود خواهد شد، هرگز خداوند غایب نمی فرمود حجت را از ایشان بلکه قلوب ایشان، را نور ایمان مستنیر، و امام غایب را به چشم دل می بینند و لذا افضل جمیع امم هستند.

حدیث بیست و پنجم: [عمّار از حضرت صادق (علیه السلام)]

کافی، ص ۱۲۸. عمّار از حضرت صادق (علیه السلام) روایت می کند و حدیث مفصل است از جمله حضرت می فرماید:

«والله عبادتکم فی السّرّ مع إمامکم المستترّ وتخوّفکم من عدوّکم فی دولة الباطل وحال الهدنة أفضل ممن یعبد الله فی ظهور الحق مع إمام الظّاهر، ولیست العبادة مع الخوف فی دولة الباطل مثل العبادة مع الأمن فی دولة الحق» (۱۲۴).

یعنی به خدا قسم عبادت کردن خدا در پنهانی با امام مستور از انظار، و خوف شما از دشمنان در حال مسالمة افضل است از عبادت شخصی که در موقع ظهور با امام ظاهر

به جا می آورد؛ زیرا که عبادت با ترس در دولت باطل بالاتر است از عبادت با امنیت در دولت حقّه اسلامیّه.

حدیث بیست و ششم: [عن کتاب الکافی عن الصادق علیه السلام]

کافی، ص ۱۲۹. حضرت صادق (علیه السلام) فرمود:

«إِنَّ لِلْغُلَامِ غَيْبَةً قَبْلَ أَنْ يَقُومَ.

قال زرارَةُ: ولم؟ قال: يخاف ثمّ قال: يا زرارَةُ، وهو المنتظر، وهو الذي يشك في ولادته، منهم من يقول مات أبوه بلا خلف، ومنهم من يقول: إنّه ولد قبل موت أبيه وهو المنتظر، غير أنّ الله يحبّ أن يمتحن الشيعَةَ، فعند ذلك يرتاب المبطلون (۱۲۵). الخبر.»

یعنی برای غلام - که کنایه است از طفولیت حضرت حجت - غیبتی است قبل از قیام او. زراره از علت غیبت سؤال نمود؟

حضرت فرمود: به خاطر خوف از قتل دشمن، آن طفل غائب منتظر موعود است که مردم دو فرقه خواهند شد. جماعتی می گویند حضرت عسکری پسر نداشت و جماعتی می گویند متولد شد و غایب شد. موعود منتظر است. به درستی که خدا دوست دارد امتحان شیعیان را. در این امتحان اهل باطل در شک و شبهه واقع می شوند اهل باطل و اهل حق ثابت قدم می مانند.

پس صریح حدیث این که اهل باطل کسانی اند که در غیبت حضرت حجت شک کنند.

حدیث بیست و هفتم: [حدیث مفصل از حضرت صادق (علیه السلام)]

کمال الدین ص ۲۰۲؛ غیبت شیخ طوسی، ص ۱۱۴، حدیث مفصل است از حضرت صادق (علیه السلام) و مختصراً ذکر می شود:

جمعی از اصحاب حضرت وارد شدند و دیدند که حضرت مثل شخص جوان مرده گریه می کند، پس سبب سؤال شد پس فرمود:

«إِنِّي تَأَمَّلْتُ مَوْلِدَ غَائِبِنَا (عَلَيْهِ السَّلَام) وَغَيْبَتَهُ وَإِبْطَاءَهُ وَطُولَ عَمْرِهِ وَبَلْوَى الْمُؤْمِنِينَ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ، وَتَوَلَّدَ الشَّكُوكَ فِي قُلُوبِهِمْ مِنْ طُولِ غَيْبَتِهِ، وَارْتِدَادَ أَكْثَرِهِمْ عَنِ دِينِهِمْ، وَخَلَعَهُمْ عَنِ رِبْقَةِ الْأَسْلَامِ مِنْ أَعْنَاقِهِمُ الَّتِي قَالَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ: وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ (۱۲۶)؛ يَعْنِي:

الولاية فأخذتني الرقة واستولت على الأحزان» (۱۲۷).

یعنی سبب گریه من این بود که تأمل نمودم در ولادت امام غائب از ما و غیبت آن و تأخیر ظهور او و طول عمر آن امام را و ابتلاء مؤمنین را در آن زمان غیبت، و ارتداد اکثر مؤمنین از دینشان، و تولد شکوک از جهت طول غیبت. پس تأمل در این امور سبب شد از برای رقت قلب من و محزون شدن من.

پس اصحاب عرض کردند اموری را که ما بیان واقع می گردد، برای فرمایید. پس فرمود:

«أَدَارُ لِلْقَائِمِ مَنَّا ثَلَاثَةٌ أَدَارَهَا لثَلَاثَةٌ مِنَ الرَّسْلِ، قَدَّرَ مَوْلِدَهُ تَقْدِيرَ مَوْلِدِ مُوسَى (عَلَيْهِ السَّلَام)، وَقَدَّرَ غَيْبَتَهُ تَقْدِيرَ غَيْبَةِ عِيسَى (عَلَيْهِ السَّلَام)، وَقَدَّرَ إِبْطَاءَهُ بِتَقْدِيرِ إِبْطَاءِ نُوحٍ (عَلَيْهِ السَّلَام)، وَجَعَلَ لَهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَمْرَ الْعَبْدِ الصَّالِحِ أَعْنَى الْخَضِرِ (عَلَيْهِ السَّلَام) دَلِيلًا عَلَى عَمْرِهِ.»

یعنی برای قائم موعود ما سه سنت و طریقت خواهد بود از سه پیغمبر:

اول: خداوند متعال، مقدر فرموده است ولادت آن امام غائب را نظیر ولادت حضرت موسی. یعنی در مخفی بودن و سبب آن خفاء.

دوم مقدر فرموده است غیبت آن حضرت را نظیر غیبت حضرت عیسی یعنی در سبب آن و اثری که برای غیبت مترقب می گردد که اختلاف مردم باشد.

سوم مقدر فرموده است ابطاء و تأخیر انداختن ظهور را به تقدیر ابطاء نوح (علیه السلام) یعنی علت امتداد غیبت آن نظیر علت تأخیر انداختن نزول عذاب است بر قوم نوح. قرار داد خداوند متعال بعد از این تقدیرات در حضرت حجت و تنظیرات به انبیاء سلف برای

رفع استبعاد مردم که به وقوع نظیر ومقایسه بر امر واقع بتوانند تصور نمایند امور واقعه در قائم موعود را ووسوسه نکنند.

مع ذلک طول عمر حضرت خضر را دلیل قرار داد خداوند متعال بر طول عمر حضرت حجت (علیه السلام) پس عرض کردند: اکشف لنا عن وجوه هذه المعانی یابن رسول الله. یعنی: این معانی اجمالیه را برای ما شرح دهید ای پسر پیغمبر.

پس فرمود:

«أما مولد موسى (عليه السلام) فأنّ فرعون لما وقف على أنّ زوال ملكه على يده، أمر بإحضار الكهنة، فدلوه على نسبه وأنه يكون من بني إسرائيل، ولم يزل يأمر أصحابه بشقّ بطون الحوامل من نساء بني إسرائيل حتى قتل في طلبه نيفا وعشرين ألف مولود، أو تعذّر عليه الوصول إلى قتل موسى (عليه السلام) بحفظ الله إياه، وكذلك بنو أمية وبنو العباس لما أن؟ وقفوا على أنّ [به] زوال ملك الجبارة منهم على يد القائم منّا، وضعوا سيوفهم في قتل آل الرسول (صلى الله عليه وآله وسلم) طمعا منهم في الوصول إلى قتل القائم (عليه السلام) ويأتي الله أن يكشف أمره لواحد من الظلمة إلا أن يتم نوره ولو كره المشركون.»

یعنی: عباسیان درصدد قتل حضرت حجت هستند؛ زیرا که دانستند زوال ملک ایشان به دست قائم موعود خواهد بود، چنانچه فرعونیان درصدد قتل حضرت موسی بودند؛ زیرا که دانستند زوال ملک ایشان به دست حضرت موسی خواهد بود، ولكن خداوند متعال حفظ می فرماید حضرت حجت را از دسیسه عباسیان که ولادت آن حضرت مخفی خواهد بود از اغیار، چنانچه حضرت موسی را حفظ فرمود از فرعونیان که بر ولادت موسی (علیه السلام) اطلاع نیافتند.

این حفظ الهی برای این است که احدی از ظلمه قدرت ندارد بر کشف سرّ الهی وقادر نیستند بر جلوگیری از نفوذ ارادات الهی ویابی الله إلا أن يتم نوره ولو كره المشركون.»

«وَأَمَّا غَيْبَةُ عِيسَى (عليه السلام) فَأَنَّ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى اتَّفَقَتْ عَلَى أَنَّهُ قَتَلَ فَكَذَّبَهُمُ اللَّهُ بِقَوْلِهِ: «وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَّبُوهُ وَلَكِنَّ شَبَّهَ لَهُمْ» كَذَلِكَ غَيْبَةُ الْقَائِمِ فَإِنَّ الْأُمَّةَ سَتَنكُرُهَا لَطَوْلِهَا فَمَنْ قَاتَلَ يَقُولُ: إِنَّهُ وَلَدُ وَمَاتَ، وَقَاتَلَ يَكْفُ بِقَوْلِهِ إِنَّ حَادِيَ عَشْرًا كَانَ عَقِيبًا وَقَاتَلَ يَمْرُقُ بِقَوْلِهِ: أَنَّهُ يَتَعَدَّى إِلَى ثَالِثِ عَشْرٍ وَقَاتَلَ يَعْصَى اللَّهُ بِقَوْلِهِ: إِنَّ رُوحَ الْقَائِمِ يَنْطَلِقُ فِي هَيْكَلٍ غَيْرِهِ.»

محصل فرمایش این که سبب غیبت عیسی (علیه السلام) قصد یهود بود برای قتل حضرت که ریختند شبانه در خانه به قصد کشتن آن حضرت، هم چنین سبب غیبت حضرت حجت قصد عباسیان است برای قتل آن حضرت که ریختند در خانه به قصد کشتن آن حضرت.

بعد از وقوع غیبت حضرت عیسی اختلاف واقع شد بین مردم که گفتند کشته شد و خداوند تکذیب فرمود آنها را و بعضی دیگر گفتند حی است و غایب و صواب و حق با آنها است. هم چنین بعد از وقوع غیبت حضرت حجت به سبب طول غیبت آن حضرت منکر می شوند غیبت آن حضرت را. آن منکرین مرتدین بعضی قائل می شوند به موت آن حضرت، و بعضی می گویند امام حسن عسگری پسر نداشت، و بعضی تجاوز می کنند و سیزدهم می گویند، و بعضی قائل به حلول می شوند و می گویند روح حضرت حجت، در جسم دیگری نطق می کند!

«وَأَمَّا إِبْطَاءُ نُوحٍ (عليه السلام) فَإِنَّ اللَّهَ بَعَثَ جِبْرِيْلَ فَقَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، إِنَّ هَؤُلَاءِ خَلَائِقِي وَعِبَادِي لَسْتَ أَبِيدُهُمْ بِصَاعِقِهِ مِنْ صَوَاعِقِي إِلَّا بَعْدَ تَأْكِيدِ الدَّعْوَةِ، وَإِلْزَامِ الْحِجَّةِ، فَعَاوَدَ اجْتِهَادَكَ فِي الدَّعْوَةِ لِقَوْمِكَ فَإِنِّي مَثِيبِكُ عَلَيْهِ - تَا آخِرَ.»

یعنی: واما علت تأخیر انداختن نزول عذاب بر قوم نوح، پس جبرئیل (علیه السلام) به حضرت نوح نازل شد و عرض کرد که: خداوند متعال می فرماید این قوم تو مخلوق من هستند و بندگان من، و هلاک نمی کنم ایشان را مگر بعد از وضوح حق و بیان و تمامیت دعوت و الزام حجت، و تو هم بر این دعوت مثاب خواهی بود.

یعنی تا مقتضی عذاب موجود نشود، عذاب نازل نمی شود و بعد از تمامیت دعوت و وجود مقتضی البته نزول عذاب موجود موانعی خواهد داشت که آن هم باید مرتفع گردد. لذا نزول عذاب بر قوم نوح هفت دفعه تأخیر افتاد از زمانی که حضرت نوح تعیین فرموده بود. این خلف وعده نوح (علیه السلام) سبب ارتداد جماعتی گردید و او هم امتحان الهی بود نسبت به بندگان. لیمیز الله الخبیث من الطیب و این ترجمه در حدیث شریف مفصلاً مذکور است پس می فرماید:

«و كذلك القائم فإنه تمتد أيام غيبته فيصرح الحق من محصنه ويصفو الإيمان من الكدر ويرتد كل من كانت طنته خبيثة من الشيعة الذين يحسنّ عليهم النفاق إذا أحسوا بالاستخلاف والتّمكين والأمر المنتشر في عهد القائم (عليه السلام)».

یعنی هم چنین امتداد غیبت حضرت حجت برای این است که آشکار شود حق از محلی که حفظ شده بود و ایمان از کدورت صفا یابد.

یعنی دلائل امامت حضرت امیر (علیه السلام) و سایر ائمه در قلوب شیعیان محفوظ بوده و در کتب هم مسطور، ولی به واسطه سلطنت بنی امیه و بنی عباس و شدت تقیه، قدرت بر اظهار حق نبود و از روح اسلام و باطن او یعنی ایمان در محفظه محفوظ بود و مکرر بود به ظلمات شبهات بنی امیه و بنی عباس که می فرماید حضرت:

«متى كان الدين الذي ارتضاه الله ورسول متمكنا بانتشار الأمر في الامّة وذهاب الخوف من قلوبها وارتفاع الشك من صدورها في عهد واحد من هؤلاء».

یعنی دین مرضی عند الله که باطن و روح حقیقی اسلام بود، یعنی ایمان در چه زمان منتشر گشت در امت و در چه زمانی خوف و ترس از امت مرتفع گردید در عهد یکی از خلفاء جور. غرض، ایمان نزد شیعیان مستور بود و انتقام بر ترک ایمان بدون وضوح حق و بیان و تأکید دعوت و الزام حجت ممکن نیست. لذا امتداد غیبت به این سبب بوده است.

«وَأَمَّا الْعَبْدُ الصَّالِحُ - أَعْنَى الْخَضِرِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ مَا طَوَّلَ عَمْرَهُ لِنَبِيَّوَّةٍ قَدَّرَهَا لَهُ - تَأْنٍ كَمَا مَيَّ فَرَمَايِدُ - بِي إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمَّا كَانَ فِي سَابِقِ عِلْمِهِ أَنْ يَقْدَرَ مِنْ عَمْرِ الْقَائِمِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مَا يَقْدِرُهُ وَعِلْمٌ مَا يَكُونُ مِنْ إِنْكَارِ عِبَادِهِ بِمَقْدَارِ ذَلِكَ الْعَمْرِ فِي الطَّوْلِ، طَوَّلَ عَمْرَ الْعَبْدِ الصَّالِحِ مِنْ غَيْرِ سَبَبٍ أَوْ جَبَّ ذَلِكَ إِلَّا لَعَلَّةَ الْاسْتِدْلَالِ بِهِ عَلَى عَمْرِ الْقَائِمِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَلِيَقْطَعَ بِذَلِكَ حُجَّةَ الْمُعَانِدِينَ لئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ» (۱۲۸).

توضیح: در این حدیث شریف، طول عمر خضر (علیه السلام) را دلیل قرار داده بر طول عمر حضرت حجت. واما وجود خضر، پس از متواترات (۱۲۹) است نظیر وجود سلاطین ماضیه ووجود اشخاص برجسته عالم مثل حاتم؛ زیرا که در قضایای متعدده بسیار در احادیث و اخبار، اسم خضر (علیه السلام) مذکور گردیده است. مثلاً در مسأله حضرت حجت در چهار حدیث اسم خضر (علیه السلام) مذکور است.

اول حدیث ۲۲ راجع به شهادت خضر (علیه السلام) بر هریک از ائمه.

دوم حدیث ۳۱ راجع به صلح حضرت امام حسن (علیه السلام).

سیم حدیث ۵۱ راجع به فرمایش حضرت عسکری (علیه السلام).

چهارم در این حدیث اسم خضر مذکور است وهم چنین در سایر وقایع و اخبار، پس وجود خضر به تواتر معنوی (۱۳۰) ثابت می گردد. در سوره کهف ذکر خضر شده است به وصف:

(فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا) (۱۳۱) که به اتفاق مفسرین و اخبار شخصی را که یافت او را حضرت موسی وبا او مصاحبت نمود برای تعلیمات، همانا خضر (علیه السلام) بوده است (۱۳۲).

حال ملاحظه فرمائید کلام معجز نظام حضرت صادق (علیه السلام) را در خبر دادن به غیبت، یعنی وقوع کفر و ارتداد اقوامی به سبب انکار حضرت حجت و حدوث اقوال اربعه

در امت که فرق متعدده ظاهر گردید و هر فرقه مذهبی اختیار کردند. ذکر آن مذاهب موجب ملال است و فقط مقصود این است که هر یک از آن مذاهب مختلفه یک قولی را اختیار کردند: یا عدم تولد حضرت حجت، یا موت آن حضرت قبل از پدر بزرگوارش، یا قول به سیزدهم، یا به حلول ولی کلمات میرزا نعیم (۱۳۳) بوقلمونی است. گاهی عدم تولد می گویند به واسطه تردید در اسم مادر و زمان تولد و اسم قابله آن حضرت گاهی موت حضرت را می گوید در زمان پدر بزرگوارش، و گاهی سیزدهم ثابت می کنند، و گاهی به قول شلمغانی متمسک می شود که قائل به حلول بوده است.

غرض، انسان باید یک سخن بگوید و مستقیم باشد. نه آن که متلون المزاج باشد و هر جایی حرفی بزند. بدون التفات به این که کلمه با کلمه سابقه مبیانت دارد و اجتماع نقیضین محال است. و استیضاح کلمات مناقضه را از معارف خواهان می نمایم.

حدیث بیست و هشتم: [اباصلت هروی از حضرت رضا (علیه السلام)]

کمال الدین، ص ۳۶۶. اباصلت هروی سؤال کرد از حضرت رضا (علیه السلام): ما علامات القائم؟ پس فرمود: «علامته أن یکون شیخ السنّ شابّ المنظر، حتّی أن الناظر الیه یحسبه ابن أربعین سنه وإنّ من علاماته ان لا یهرم بمرور الأيام واللّیالی، حتّی یأتیه أجله» ۱۳۴).

یعنی علامات قائم موعود این است که آن حضرت به حسب سن پیر است و به حسب منظر مردمان جوان که ناظر به حضرت گمان می کند که حضرت را چهل ساله و حال آن که از شیوخ و پیرمردان است. به درستی که از علامات آن حضرت این است که پیر نمی شود به مرور زمان تا این که بیاید او را اجل و مرگ آن حضرت.

حدیث بیست و نهم: [عن کتاب کمال الدین عن الرضا علیه السلام]

کمال الدین، ص ۴۰۹:

«قلت للرضا (عليه السلام): نرجوا أن تكون صاحب هذا الأمر وأن يرده الله إليك من غير سيف فقد بويع لك وضربت الدرّاهم باسمك فقال: ما منّا أحد اختلف إليه الكتب، وسئل عن المسائل، وحملت إليه الأموال إلاّ اعتلّ (١٣٥) ومات على فراشه، حتّى يبعث الله لهذا الأمر رجلاً خفى المولد والمنشأ حتّى خفى في نسبه» (١٣٦).

حدیث سی ام: [حضرت عبد العظیم از امام محمد تقی (علیه السلام)]

کمال الدین، ص ٢١٣؛ اعلام الوری، ص ٢٤٩. امام زاده حضرت عبد العظیم، [نقل کرده] از امام محمد تقی (علیه السلام) [که] فرمود:

«القائم الّذی يطهّر به الأرض من أهل الكفر والجحود، هو الّذی تخفی علی الناس ولادته، ویغیب عنهم شخصه، ویحرم علیهم تسميته. وهو سمی رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلّم)» (١٣٧).

یعنی: قائم موعود کسی است که مخفی باشد بر مردم ولادت او و غایب می شود از مردم شخص او، یعنی او را به حسب اوصاف مشخصه افراد بشر نخواهند شناخت. اگرچه دیده شود میان مردمان بدون معرفت به اوصاف مشخصه نظیر دیدن برادران یوسف (علیه السلام) یوسف را و حرام می شود بر مردم بردن اسم آن حضرت! یعنی اگر از اختیار مطلع شد بر حضرت حجت (علیه السلام)، حرام است بر او اسم بردن و ادعای رؤیت حضرت در نزد اغیار، و گرنه اسم آن حضرت را و نسب آن حضرت را بشخصه معین فرموده اند خدا و پیغمبر و معصومین متقدمین بر آن حضرت چنانچه مذکور گشت. غرض، مقصود از حرمت تسمیه، اسم بردن اغیار است نزد اغیار که مبدا اسباب زحمت فراهم شود برای حضرت حجت و شیعیان در زمان عباسیان و غیبت صغری.

حدیث سی و یکم: [معاویة بن حکیم، محمد بن ایوب، محمد بن عثمان نائب دوم حضرت حجت عن الحن العسکری]

کمال الدین، ص ۲۴۲ روایت می کند از سه نفر از بزرگان اصحاب حضرت عسکری، معاویة بن حکیم، محمد بن ایوب، محمد بن عثمان نائب دوم حضرت حجت که می فرمایند:

«عرض علينا أبو محمد الحسن بن علي ونحن في منزله وكفّا أربعين رجلا فقال: هذا إمامكم من بعدى وخليفتي عليكم أطيعوه، ولا تتفرقوا من بعدى في أديانكم أمّا أنکم لا ترونه بعد یومکم هذا قالوا فخرجنا من عنده فما مضت إلّا أيام قلائل حتّى مضى أبو محمد (عليه السلام)».

یعنی ما چهل نفر از اصحاب خدمت حضرت عسکری بودیم. پس حضرت اشاره فرمود به پسر خود وفرمود: این است امام شما بعد از من وخلیفه من بر شما. اطاعت کنید او را ومتفرق نشوید بعد از من در دین خود ودیگر نخواهید دید او را بعد از این، پس غیبت خواهد فرمود.

پس ایامی نگذشت که حضرت عسکری (علیه السلام) رحلت فرمود.

فصل سوّم: در ذکر اخباری که بالالتزام دلالت دارد بر حجت ابن الحسن ویا...

در ذکر اخبار در ذکر اخباری که دلالت دارد بالالتزام بر حجت ابن الحسن (علیه السلام) ویا غیبت آن حضرت وآن وجوهی است از اخبار: وجه اول معرفی آن حضرت باشد آخر الزمان.

کمال الدین، ص ۱۹۰. عن أمّ هانی، قالت:

«غدوت علی سیدی محمد بن علی بن الباقر (علیه السلام) فقلت: یا سیدی، آیه من کتاب الله عرضت بقلبی قد أفلقتنی وأسهرت عینی.

قال (عليه السلام): سألني. قلت: قول الله (فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ الْجَوَارِ الْكُنَّسِ) (۱۳۸) قال: هذا مولود في آخر الزمان، هو المهدي من هذه العترة، يكون له غيبة وحيرة، يضلّ فيها قوم، ويهدى فيها قوم: فيا طوبى لك إن ادركته ويا طوبى لمن أدركه) «۱۳۹».

يعنى امّ هانی گفت: صبح مشرف شدم خدمت حضرت باقر (عليه السلام)، عرض کردم: «ای آقای من، آیه ای از کتاب خدا قلب مرا مضطرب کرده و خواب از چشم من ربوده است.»

حضرت فرمود: «سؤال کن.»

عرض کردم: قول خدا: فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ الْجَوَارِ الْكُنَّسِ.

پس حضرت فرمود «خنس»، مولودی است بعد از او امامی نخواهد بود که آن مولود موعود است، ولی برای آن مولود غیبتی است که موجب حیرت مردم خواهد شد و گمراه می شوند در آن قومی و هدایت می شوند قومی دیگر. خوشا به حال تو اگر درک کنی آن موعود را خوشا به حال کسی که درک کند آن مولود را.

توضیح: اول و آخر زمان اگر به اعتبار وجود ذاتی زمان ملاحظه شود، پس اول زمان ابتداء گردش افلاک است. آخر زمان، قطع گردش افلاک است که نابود گردد.

واگر به اعتبار امر واقع در آن ملاحظه گردد، پس امر اگر نبوت انبیاء و جعل خلیفه در زمین باشد، پس اول او زمان آدم، و آخر او زمان خاتم است - علیه الصلاة - که گفته می شود پیغمبر آخر الزمان.

یعنی پیغمبر آخر زمان نبوت انبیاء و از زمان بعثت پیغمبر اکرم تا قیام قیامت تمام آخر زمان نبوت انبیاء خواهد بود.

اگر به اعتبار امر وصایت و امامت باشد، اول زمان وصایت و امامت، زمان حضرت امیر (عليه السلام) خواهد بود، و آخر زمان وصایت، زمان حضرت حجت است.

پس از امام آخر الزمان یعنی امام آخر زمان وصایت و امامت که بعد از او امامی نخواهد بود. اما اعتبار اول قطعا مراد نیست. اعتبار دوم هم اختصاص به حضرت حجت ندارد و حال آن که لفظ فی آخر الزمان در حدیث شریف معرف است. یعنی ظرف مستقر است و صفت است برای مولود که به این صفت باید شناخته شود. پس معین شد اعتبار ثالث. معنی خبر شریف این که «خنس»، مولودی است که امامت و در آخر الزمان وصایت و امامت است که بعد از او امامی نخواهد بود و آن زمان عبارت است از سنه دویست و شصت هجری چنانچه در کافی از امّ هانی روایت کرده و در فصل دوم، حدیث نوزدهم گذشت.

پرواضح است که حدیث سابق امّ هانی باید با این حدیث از جهت معنی متحد باشد؛ زیرا که اگر قضیه سؤال و جواب مکرر شده باشد و حضرت به دو طریق جواب داده باشد، پس آخر الزمان با مأتین و ستین یکی باشد اولی تر است از اختلاف در معنی. و اگر قضیه متحد باشد، پس اتحاد معنی دو حدیث واضح تر می گردد.

پس واضح گردید که از زمان امامت حضرت حجت (علیه السلام) تا انقضاء حیات آن حضرت، چه زمان غیبت و چه زمان حضور، تمام آخر الزمان است. بلکه تولد در چهارم سال قبل از آخر الزمان هم تولد در آخر الزمان است مجازا به علاقه مشارفت. پس ممکن است که «فی آخر الزمان» ظرف لغو باشد متعلق به مولود که تولد هم در آخر زمان باشد. به هر حال، آخر الزمان مخصوص نیست به زمان ظهور که تولد در اول الزمان باشد و قیام در آخر الزمان. چنانچه نعیم می گوید العجب از قصور ادراک و جهل به معنی آخر الزمان ثمّ العجب از غفلت از لفظ غیبیه که اگر لفظ آخر الزمان هست لفظ «له غیبیه» هم هست.

و در قاموس می فرماید:

«مات ضدّ حی. ومات سکن و نام و بلی» (۱۴۰).

یعنی: مرگ به معنی مردن و سکون و کهنه شدن و خوابیدن آمده است.

در اخبار فصل اول حدیث چهل و نه گذشت که حضرت امام محمد تقی (علیه السلام) می فرماید: «إِنَّه یقوم بعد موت ذکره.» در بحار هم می فرماید:

یموت یعنی نام؛ او نخواهد بود بین مردمان.

غرض «موت» - بر جمیع تقادیر - کنایه است از غیبت آن حضرت (علیه السلام).

والعجب از کسانی که استدلال می نمایند به خبری که بحار نقل می فرماید در مقام تأویل ورد که می فرماید در موضع نقل خبر که (ص ۶۲) باشد:

«واما روی من أنه سمی القائم لأنه یقوم بعد ما یموت أو أن مثل القائم (علیه السلام) مثل صاحب الحمار أماته الله ثم بعثه فالوجه فيه أن نقول إنه یموت ذکره وبعثه أكثر الناس أنه بلی عظامه ثم ینظره الله كما أظهر صاحب الحمار بعد موته الحقیقی علی أنه لا یرجع بأخبار الأحاد عمّا دلّت علیه العقول وساق الاعتبار الصحیح إلیه وعضره الأخبار المتواترة بل الواجب التوقف فی هذا والتمسک بما هو معلوم وإنما تأویلنا بعد تسلیم صحته.»

که محصل فرمایش مجلسی این که مراد از موتی که در خبر شریف است، موت ذکر آن حضرت است، نه موت شخص او.

واین بعد از آنی است که اصل صحّت خبر را تسلیم داشته باشیم والاّ گوییم که خبر از اخبار آحادی است که مخالف است با اخبار متواتره. در این هنگام واجب است طرح او و تمسک به اخباری که برای ما معلوم شده است.

وجه ششم این که آن حضرت ممتاز است به امتیاز مخصوص از بین ائمه؛ یعنی اولاً به منصب امامت می رسد مثل آباء گرامش و بعد از مدت زمانی خروج می فرماید. این کنایه است از تخلل غیبت بین نیل به امامت و خروج او.

«وفی جنّات الخلود عن رسول الله (صلی الله علیه وآله) یملک من ولدی اثنا عشر خلیفه ثم ینخرج المهدی من ولدی یصلح الله أمره فی لیلة واحدة» (۱۴۱).

یعنی مالک می شوند دوازده نفر خلیفه از اولاد من ومهدی در بین آنها ممتاز است به خروج و خداوند اصلاح فرماید امر او را در یک شب.

توضیح: ملک ولایت مسلمین و وصایت از پیغمبر بعد از وفات حضرت عسکری منتقل گردید به حضرت حجت (علیه السلام). اگرچه در پرده غیبت مستور بود و زمان ظهور و خروج آن حضرت تراخی دارد از زمان امامت و ولایت آن حضرت که غیبت فاصله است بین خلافت و خروج فرمایش پیغمبر که می فرماید: «ثم یخرج المهدی» اشاره به همین مطلب است، زیرا که «ثم یخرج» عطف است بر «یملک». پس دلالت دارد بر تراخی زمان خروج از مالک شدن؛ یعنی حجت ابن الحسن (علیه السلام) زمان طولانی غیبت خروج خواهد کرد برای انتقام از اعداء.

غرض این که، در آن حضرت دو حالت است: یکی غیبت، یعنی امامت در حال هدنه و تقیه نظیر امامت آباء کرامش که در این امر آن حضرت با آباء کرامش اشتراک دارد در زمان غیبت.

اینجاست که در دعای افتتاح صلوات بر آن حضرت فرستاده می شود در عداد ائمه مسلمین به عنوان «والخلف الیهادی المهدی» و دیگری ظهور و انتقام از اعداء دین که در این امر آن حضرت مخصوص و متمیز است از آباء کرامش. لذا مخصوص می شود آن حضرت به تکرر صلوات بر او.

تکرر صلوات بر آن حضرت، مقدمه ای است برای دعا و تضرع در تعجیل ظهور و شکایت از طول غیبت. چنانچه از عنوانات تا آخر دعا معلوم می گردد. غرض، تکرر صلوات، دلالت بر تعدد شخص ندارد. چنانچه نعیم می نویسد. بلکه دلالت دارد بر تعدد حالات شخص واحد به قرائن کلامیه. همین طور کلمه «ثم یخرج» دلالت بر تعدد حالات آن حضرت دارد به اعتبار غیبت و ظهور. پس به این گونه وسوس نمی توان امام سیزدهم اثبات کرد.

وجه هفتم: غیبت آن حضرت سبب می شود در نزد مردم برای قول به موت آن حضرت و حال آن که ابداً ملازمه و سببیتی نیست بین غیبت و موت. چنانچه در بحار، ص ۴۱ روایت می فرماید:

«وعن محمد بن أبي يعقوب البلخي قال: سمعت أبا الحسن الرضا (عليه السلام) يقول: إنكم (۱۴۲) سيبتلون بما هو أشدّ وأكبر يبتلون بالجنين في بطن أمه، والرضيع حتى يقال: غاب ومات، ويقولون: لا إمام وقد غاب رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) وغاب وغاب، وها أنا ذا أموت حتف أنفي» (۱۴۳).

یعنی: زود است که مردم مبتلا گردند و به زحمت و مشقت واقع شوند و به امری که سخت تر و بزرگتر است از گرفتاری در این زمان، مبتلا می شوند و در زحمت واقع می گردند به جنین در شکم مادر و طفل شیرخوار، تا آن که گفته می شود غیبت کرد و مرد و حال آن که امامی نیست و به تحقیق پیغمبر غیبت فرمود و من هم می میرم.

توضیح: چون عباسیان مطلع گشتند که قائم موعود، حجت ابن الحسن است، لذا در صدد قطع نسل ائمه بودند. چنانچه در حدیث بیست و هفتم از فصل دوم ذکر فرمودند و بالخصوص در زمان حضرت عسکری (علیه السلام) در صدد تفتیش بودند که حضرت عسکری پسر دارد یا ندارد و به این واسطه فوق العاده شیعیان و خاصان حضرت عسکری در زحمت و شدت استنطاق و غیره بودند و این زحمت شیعیان به واسطه تفتیش عباسیان در جریان بود. بالخصوص در موقعی که حضرت حجت جنین بود و رضیع بود.

لذا اخفاء ولادت داشت آن حضرت، تا آن که منتهی گردید به غیبت حضرت حجت. مردم به عقل ناقص خود ملازمه بین غیبت و موت آن حضرت تصور کردند و گفتند اگر حیات داشت، ظاهر و مرئی می شد. به سبب قول به موت حضرت قائل شدند، به انقطاع امامت و حجت. حال آن که زمین خالی از امام و از حجت نباید باشد. توهم ملازمه هم فاسد است؛ زیرا که غیبت بدون موت مکرر واقع گردیده است، و موت هم بدون غیبت، بلکه با سلطنت امام واقع گردیده است.

غیبت بدون موت

پس پیغمبر اکرم سه دفعه غیبت فرمود؛ در کوه حراء، شعب ابی طالب و غار بعد از غیبت ظاهر گردید با شمشیر انتقام از کفار این در صورتی است که فاعل «غاب» مکرر در حدیث ضمیری باشد راجع به رسول الله و ممکن است فاعل غاب مکرر اسقاط شده باشد یعنی غاب موسی و غاب یوسف.

یعنی غیبت و ظهور بعد از غیبت در انبیاء سلف هم واقع گردیده، مثل حضرت موسی (علیه السلام) و حضرت یوسف (علیه السلام) که هر یک بعد از غیبت ظاهر گردیدند.

موت با ظهور و سلطنت بدون غیبت، در من که حضرت رضا باشم واقع می گردد. این توهم مردم فاسد است و موقعیت ندارد. غرض، خبر شریف صریح است در غیبت حضرت حجت و تشبیه غیبت آن حضرت به غیبت انبیاء سلف. و نیز صریح است در ابطال قول به موت حضرت حجت و انقطاع امامت، العجب از قصور ادراک نعیم (۱۴۴) که «غاب» را به معنی موت پنداشته. العاقل یکفیه الاشارة.

فصل چهارم: وقایع زمان ظهور

فصل چهارم وقایع زمان ظهور در ذکر قسمت قلیله از احادیث وارده در وقایع زمان ظهور حضرت حجت.

حدیث اول: [عن الصادق (علیه السلام)]

اعلام الوری ص ۲۶۳. عن الصادق (علیه السلام) قال:

«إذا قام القائم دعا الناس إلى الإسلام جدیداً، وهداهم إلى أمر قد دثر وذلّ عنه الجمهور، وإنما سمّی المهدی مهدیاً لقیامه بالحق» (۱۴۵).

در قاموس است: الدثور، الدروس (۱۴۶). یعنی حضرت موقعی که قیام می فرماید، می خواند مردم را جدیدا به سوی اسلام. «جدیدا»، صفت دعوت است. یعنی دعوت حضرت حجت تازه است نسبت به اسلام قدیم.

هدایت می فرماید مردمان را به سوی امری که مندرس شده است وگمراه شده است از او گروه مردمان. چنانچه ما مسلمانان از قرآن بی خبریم فقط قرآن را حرز اطفال خود قرار می دهیم ویا آن که محل مشاوره خود قرار داده ایم در امور دنیوی فقط اکتفا نموده ایم به اسم اسلام و مسلمانی که «سیأتی زمان علی أمتی لا یبقی من الإسلام إلاّ اسمه ولا من القرآن إلاّ رسمه» (۱۴۷). وبه طوری از احکام اسلام وقرآن بی خبریم که در موقع ظهور، دین جدید، کتاب جدید، حق جدید خواهد گشت؛ زیرا که تمام اینها قدیم است نزولا بر پیغمبر اکرم و عملا در زمان پیغمبر واصحاب آن حضرت، ولی در قرن متأخر چون مندرس گردیده است عملا پس آن حضرت می فرماید او را عملا نیز. «أین المدّخر لتجدید الفرائض والسّنن». یعنی کجاست آن شخصی که ذخیره فرموده است خدا او را در پرده غیبت برای نوکردن واجبات و سنن کهنه شده.

این المؤمل لإحياء الكتاب وحدود.

یعنی: کجاست آن شخصی که آرزو داریم که قرآن را زنده فرماید و نیز حدود آن قرآن را زنده کند.

توضیح: در قاموس می گوید: جدّه بالكسر ضدّ البلی. جدّ یجدّ فهو جدید صیره جدید(۱۴۸). یعنی نو کردن کهنه. در حدیث است من جدّد قبرا؛ یعنی قبر مندرس را نو کند. در مجمع البحرین می نویسد: الجدید نقیض البالی (۱۴۹). پس جدید به معنی نو، ضدّ کهنه است. وگاهی جدید به معنی حادث ضد قدیم استعمال می شود، ولی قرینه لازم است.

تنبیه: کلمه (این) ولفظ کجا استعمال می شود در سؤال از مکان شخص غائب از نظر؛ یعنی شخص موجود غائب را که نمی دانی کجاست سؤال می کنی از مکان او و می

گویی این زید؟ کجاست زید؟ پس کلمه «این» که متکرر است در دعای ندبه دلالت دارد بر غیبت حضرت حجت. و حیات آن حضرت، برای رفع شبهه اشاره کافی است.

حدیث دوم: [محمد بن مسلم عن أبي جعفر (عليه السلام)]

بحار، ص ۲۰۱؛ عن محمد بن مسلم قال:

«سألت أبا جعفر (عليه السلام) عن القائم (عليه السلام) إذا قام بأى سيرة يسير فى الناس؟

فقال: بسيره ما سار به رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم)؛ قلت: وما كانت سيرة رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم)؟ قال: أبطل ما كانت فى الجاهلية، واستقبل الناس بالعدل، وكذلك القائم (عليه السلام) يبطل ما كان فى الهدنة مما كان فى أيدى الناس، ويستقبل بهم العدل)» ۱۵۰.

یعنی حضرت رسول (صلى الله عليه وآله) باطل فرمود آنچه را که معمول مردم بود در زمان جاهلیت، واستقبال نمود مردم را به عدالت. همچنین قائم موعود باطل می فرماید آنچه را که معمول بوده است در زمان هدنه (صلح عمومی) واستقبال می نماید مردم را به عدالت.

حدیث سوم: [عن الصادق (عليه السلام)]

بحار، ص ۱۹۶ حضرت صادق (عليه السلام) فرمود:

«إنّ القائم يلقى فى حربه ما لم يلق رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) لأنّ رسول الله أتاهم وهم يعبدون الحجاره المنقوده والخشب المغوته وأنّ القائم يخرجون عليه فيتأولون عليه كتاب الله ويقاثلونه عليه».

یعنی پیغمبر اکرم (صلى الله عليه وآله) با بت پرستها جنگ فرمود و کسانی که عبادت می کردند سنگ و چوب را ولی خروج می کند بر حضرت حجت و با آن جناب محاربه می کند کسانی که قرآن را تأویل کرده اند به عقول ناقصه خود.

حدیث چهارم: [از حضرت صادق (علیه السلام)]

اعلام الوری، ص ۲۶۳ از حضرت صادق (علیه السلام) که فرمود:

«إذا قام القائم هدم المسجد الحرام حتى يردّه إلى أساسها وحوّل المقام إلى الموضع الذي كان فيه» (۱۵۱).

یعنی بنایی را که در مسجد الحرام واقع گردید در زمان خلفاء چون زیادی بوده است، حضرت حجت خراب می فرماید ویرمی گرداند آن را به اساس اول.

حدیث پنجم: [عن کتاب البحار عن ابی جعفر علیه السلام]

بحار، ص ۱۹۹؛ «سألت أبا جعفر (عليه السلام) عن الصلاة في المسجد المصوّرة؟ فقال: أكره ذلك، ولكن لا يضركم اليوم، ولو قد قام العدل لرأيتم كيف يصنع في ذلك» (۱۵۲).

حضرت باقر (علیه السلام) می فرماید: نماز خواندن در مساجدی که نقش و صورت دارد، امروزه ضرر ندارد؛ ولی حضرت حجت تمام را خراب خواهد فرمود؛ زیرا که نقش و تصویر مسجد، در دین اسلام حرام است.

حدیث ششم: [عن أبی محمّد الحسن العسكري (عليه السلام)]

بحار، ص ۱۸۷، عن أبی محمّد الحسن العسكري (عليه السلام) قال:

«إذا قام القائم أمر بهدم المنار والمقاصير التي في المساجد لأنها محدثة مبتدعة لم يبنها نبي ولا حجة» (۱۵۳).

حضرت عسکری (علیه السلام) فرمود: قائم موعود امر می فرماید به خراب کردن منارهای بلند و قصرهایی که در مساجد است. زیرا که تمام این نحو بناها بدعتی است که حادث شده است بین مردم و بنا نکرده است آن ابنیه را پیغمبری و نه حجتی، بلکه فقط بدعتی است معموله بین مردم.

حدیث هفتم: [ابو بصیر، عن الباقر (عليه السلام)]

اعلام الوری، (ص ۲۶۴). أبو بصیر، عن الباقر (علیه السلام) أنه قال:

«لم یبق مسجد له شرف إلاّ هدمه [وجعلها جمًا] (۱۵۴) ووسع الطریق، وكسر کلّ جناح خارج فی الطریق، وأبطل الكنف والمیازیب (۱۵۵)، ولا یترك بدعۀ إلاّ أزالها، ولا سنۀ إلاّ أقامها» (۱۵۶).

حضرت باقر (علیه السلام) فرمود: حضرت حجت خراب می فرماید جمیع بناهایی که برخلاف مقررات اسلام بوده است وابطال می فرماید: جمیع موهومات و بدعتهای معموله رائج بین مردم را وطریقه قویمه دین اسلام را به پا می دارد.

حدیث هشتم: [عن الصادق (علیه السلام)]

بحار، ص ۱۸۷؛ کمال الدین، ص ۳۷۷: عن الصادق (علیه السلام) قال:

القائم منّا یرجم الزانی المحصن ومانع الزکوة یضرب رقبتہ (۱۵۷).

یعنی: زانی محصن را سنگسار می فرماید ومانع الزکات را گردن می زند.

حضرت حجت (علیه السلام)، قانون جزایی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) را که در کتب مفصله فقهیه مذکور است تمام آنها را اجرا می فرماید. مثلاً شخصی که نماز را متعمداً ترک کند. دفعه اول او را به تازیانه تنبیه می فرماید و تعزیر می کند. هم چنین در دفعه ثانیه به ضرب تازیانه او را تأدیب می فرماید. وکذلک در دفعه ثالثه. اگر بعد از سه مرتبه تعزیر و تأدیب باز ترک غار نماید او را به قتل می رساند.

هم چنین است مجازات نسبت به ترک سایر واجبات فروع دین از صوم، زکات، خمس، حجّ و جهاد. برای بار اول شراب خوار را به ضرب هشتاد تازیانه تأدیب می فرماید: ودر دفعه ثانیه نیز حدّ الهی را مکرر می فرماید. هم چنین دفعه سوم و چهارم حکم او قتل است. حدّ زانی غیر محصن ابتداءً صد تازیانه است ودر دفعه چهارم قتل است. حدّ لاطی و ملوط هم قتل است.

فصل پنجم: بیان بعضی از امور مذکور در اخبار حضرت حجت (علیه السلام)

فصل پنجم بیان بعضی از امور مذکور در بیان بعضی از امور مذکوره در اخبار حضرت حجت (علیه السلام) بن الحسن (علیه السلام)

امر اول: [نهی از تعیین وقت ظهور]

نهی فرموده اند از تعیین وقت ظهور و تکذیب فرموده اند کسانی را که تعیین می نمایند انقضاء مدت غیبت را؛ زیرا که علم به او نزد ائمه - (علیهم السلام) - نیست به ملاحظه وقوع بداء الهی در ظهور آن حضرت.

چنانچه در کافی در باب نهی از توقیت می فرماید:

«عن أبي حمزة الثمالي: قال سمعت أبا جعفر (عليه السلام) يقول: يا ثابت، إن الله تعالى قد كان وقت هذا الأمر في السبعين. فلما قتل الحسين (عليه السلام) اشتد غضب الله على أهل الأرض، فأخّره إلى أربعين ومائة، فحدثناكم فأدعتم الحديث، وكشفتم قناع الستر، فأخّر الله ولم يجعل له بعد ذلك وقتاً عندنا، ويمحو الله ما يشاء ويثبت، وعنده أم الكتاب» (۱۵۸).

که تصریح می فرماید در ذیل حدیث که خدا زمانی را مقرر نفرموده است برای ظهور قائم موعود در نزد ما ائمه به ملاحظه لوح محو واثبات الهی.

اگر گفته شود: صدر حدیث دلالت دارد بر وقوع بداء در قائم موعود.

پس می گوئیم اولاً دلالتی ندارد آن حدیث بر وقوع بداء در قائم موعود به دو وجه:

وجه اول [لفظ «هذا الأمر» مجمل است]

لفظ «هذا الأمر» مجمل است و معین نیست که مراد، قیام به سیف و انتقام از کفار باشد، بلکه مظنون این است که مراد، فرج جزیی باشد برای شیعیان بعد از شدت ابتلاء.

چنانچه تأیید می نماید این معنی را صدر حدیث که در بحار منقول است (ص ۱۳۴)
عن أبي حمزة الثمالي، قال:

«قلت لأبي جعفر (عليه السلام): إنَّ علياً كان يقول إلى السبعين بلاء وكان يقول بعد
البلاء رخاء وقد مضت السبعون ولم نر رخاء؟ فقال أبو جعفر (عليه السلام) يا ثابت -
الخ» (۱۵۹).

یعنی به حضرت باقر (علیه السلام) عرض کردم: که حضرت امیر (علیه السلام) می
فرمود که شیعیان در بلیه هستند تا هفتاد سال و پس از او آسانی واقع می شود. وهفتاد
سال گذشت و آن آسانی واقع نگردید. پس می فرماید: این امر، آسانی موقت بود در
هفتاد سال، ولی قتل حسین بن علی (علیه السلام) سبب تأخیر وقت گردید تا صد
وچهل سال. وچون حدیث رخاء را منتشر کردید وقت فرج تأخیر افتاد.

پس صدر و ذیل حدیث، تمام راجع است به بداء در وقت آسانی شیعیان وفرج وآسانی
فی الجملة نظیر رخاء در وقت محاربه بنی امیه و بنی عباس وعدم استقلال هیچ یک به
سلطنت. ونظیر رخاء در زمان مأمون و ولایت عهدی حضرت رضا (علیه السلام). ونظیر
فرج فی الجملة در موقع تزلزل سلطنت بنی عباس در زمان مقتدر. ویا در موقع انقراض
سلطنت بنی عباس که در علائم ظهور مذکور در اخبار است. غرض، لفظ «هذا الأمر»
صریح نیست در امر فرج کلی یعنی: «یملأ الأرض عدلاً».

وجه دوم [در صورت نبودن صدر مذکور در بحار معلوم نیست که ابتداء هفتاد سال از
چه زمانی است]

در صورت نبودن صدر مذکور در بحار معلوم نیست که ابتداء هفتاد سال از زمان بعثت
است، یا از زمان هجرت است، ویا از زمان غیبت حضرت حجت است. چنانچه احتمال
اول را در بحار فرموده است واحتمال سوم در وافی می فرماید. وبنابر احتمال سوم،
صدر خبر هم دلالت دارد بر وقوع بداء در وقت غیبت؛ یعنی اولاً خداوند مدت غیبت را
هفتاد سال قرار داده بود وقتل سید الشهداء (علیه السلام) سبب شد که مدت غیبت

صد و چهل باشد، و چون کشف سر گردید ظهور تأخیر افتاد. این معنی مطابق است با جمیع اخبار قائم موعود ونهی از توقیت و بداء و غیر ذلک. تفصیل، موجب ملال است بالاشاره عرض می شود.

ثانیا با تسلیم دلالت خبر بر وقوع بداء در قائمیت سید الشهداء، و حضرت صادق یا حضرت رضا (علیه السلام) به این که از صدر خبر مروی در بحار صرف نظر کنیم و مبدأ تاریخ را از هجرت یا بعثت بدانیم و قطع نظر نمائیم از فرمایش بحار که می فرماید: «وهذا لا یستقیم علی التّواریخ» (۱۶۰)، مع ذلک می گوئیم: این خبر دلالتی ندارد بر وقوع بداء در حجة بن الحسن (علیه السلام) به دو وجه:

وجه اول:

این که «طائفة محقة اثنا عشریه جمیعا، و اغلب عامه متواترا» از حضرت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) روایت فرموده اند که قائم موعود، وصی دوازدهم است اگرچه مختلف هستند در تعیین اشخاص که دوازده نفر از قریش است به طور مطلق، یا اولاد پیغمبر است به طور مطلق، یا خصوص اشخاص دوازده امام.

پس شخص سیزدهم، قائم موعود باشد مخالف با تواتر اغلب مسلمین است. به علاوه در فصل دوم حدیث بیست و هفتم که حضرت صادق (صلی الله علیه وآله) فرمود: «قائل یمرق بقوله انه یتعدی الی ثالث عشر» که صریحا تجاوز از امام دوازدهم را نفی فرموده بود. پس مقتضای جمع بین جمیع این اخبار این است که بگوئیم از سید الشهداء (علیه السلام) تا حسن عسکری (علیه السلام) در هر یک از ائمه احتمال بداء و قیام به امر می رفت و پس از ختم به دوازدهم متعین و محتوم گردید قائم موعود در حجت ابن الحسن (علیه السلام). احتمال وقوع بداء و تجاوز از آن حضرت منفی گشت به حکم متواتر عند المسلمین و به فرمایش حضرت صادق (علیه السلام) در حدیث سابق.

وجه دوم:

با قطع نظر از قطع به عدم تجاوز از دوازده تا و احتمال وقوع بداء و تجاوز از دوازده به سیزدهم می گوئیم: این احتمال در مقام ثبوت و امکان تصور عقلی است، ولی در مقام اثبات و وقوع محتاج به خبر متواتر معصوم بر وقوع بداء است زیرا که طریقی نیست برای ما در اثبات وقوع بداء غیر از خبر دادن معصوم از لوح محو و اثبات. چنانچه حضرت صادق (علیه السلام) فرمود:

وقوع بداء را در خود در خبر عثمان ثوری مروی در بحار. پس در حجت بن الحسن در مقام اثبات وقوع بداء محتاج هستیم به خبر متواتر از معصوم و خبر واحد هم کافی نیست در اثبات وقوع بداء در قائمیت امامی که به تواتر قائمیت او ثابت گردیده است نمی توان به صرف احتمال و امکان بداء صرف نظر نمائیم از خبر متواتر قطعی که شخص حجت ابن الحسن وصی دوازدهم قائم موعود است به عبارت ساده، مدعی وقوع بداء یا نسخ باید اقامه دلیل نماید بر مدعای خود. و اما نافی، پس محتاج نیست به دلیل.

و اما فلسفه حکم به حرمت تسمیه، و فلسفه حکم به تکذیب مدعی رؤیت، معلوم می گردد ان شاء الله تعالی.

تذکره: [بداء در هیچ یک از ائمه واقع نگردیده]

آنچه که مذکور گشت در جواب ثانی، نظر به مماشات با خصم بود؛ و گرنه می گوئیم: بداء در هیچ یک از ائمه واقع نگردیده است اصلا و ابدا نه در امامت و نه در قائمیت، و این مدعا را به دو وجه بیان می نمائیم.

وجه اول: [اخبار رسیده از معصومین (علیهم السلام) بداء نیست]

این که معنی بداء خبر دادن معصوم است از لوح محو و اثبات او و بعد ظاهر گردد امری که در لوح محفوظ است که علم او مخصوص است به ذات احدیت. مثل این که او را معصوم (علیه السلام) خبر دهد به موت شخصی و یا وقوع امری. ثانیاً معصوم خبر دهد به وقوع بداء. مثلاً اگر یک نفر از معصومین خبر داده بودند که امام هفتم، اسماعیل است یا امام یازدهم محمد بن علی النقی است، پس معصوم خبر می داد به وقوع بداء

در اسماعیل و محمد به ظهور حضرت موسی (علیه السلام) و حسن عسکری (علیه السلام)، این معنی بداء بود در امام، ولی اخبار مضبوط است در کتب ابا هیچ معصومی خبر نداده است به امامت اسماعیل و یا محمد بن علی النقی.

در هیچ خبری معصوم خبر نداده که قائم آل محمد، حضرت صادق است، یا حضرت باقر است، یا غیر از اینها، بلکه اخبار متقدمه در فصل اول تمام خبر داده اند به اشخاص معین در لوح محفوظ که ابا تغییر پذیر نیست. همچنین حضرت عیسی (علیه السلام) در حدیث خبر داد به قائمیت حضرت حجت ابن الحسن (علیه السلام).

حضرت خضر (علیه السلام) خبر داد در حدیث لوح. فاطمه زهرا (علیه السلام) خبر داد.

پیغمبر خبر داد. تمام ائمه یکان یکان خبر داده اند به قیام شخص دوازدهم، حجت ابن الحسن (علیه السلام). بلی مردم خیال کرده بودند امری را که معصوم ابا خبر نداده بود. توهّم می کردند پیش خود که امام، اسماعیل یا محمد باشد، یا قائم موعود حضرت صادق باشد، ولی توهّم و خیال مردم غیر واقع را بداء نمی گویند: زیرا که هیچ یک از معصومین نگفتند امامت غیر از اشخاص معصومین را یا قیام غیر از امام دوازدهم را.

وجه دوّم [اخبار متواتره منصوصه بر ائمه (علیهم السلام) یکان یکان مناقضت دارد بر وقوع بداء در امام یا قائم]

اخبار متواتره منصوصه بر ائمه (علیهم السلام) یکان یکان مناقضت دارد بر وقوع بداء در امام یا قائم، زیرا که بداء (یعنی ظهور بعد الخفاء) و امر هیچ یک از ائمه خفایی نداشت عند المعصومین. پس وقوع بدایی که در حضرت حجت است همانا منحصر است به تأخیر وقت ظهور.

یعنی تخلف وعده الهی انتقام از کفار را چنانچه در قوم نوح واقع گردید و گذشت تنظیم ابطاء ظهور به ابطاء نزول عذاب بر قوم نوح (علیه السلام) در حدیث.

و نیز تخلف و عد واقع گردید در قوم موسی (علیه السلام) که می فرماید: (وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَّمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْمَ مِيقَاتٍ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً) (۱۶۱). و در تأثیر تأخیر و عد، امتحان شدند بنی اسرائیل به قضیه سامری و گوساله. همچنین تأخیر ظهور والته وقوع بداء در این گونه از امور مصالح خفیه دارد که لا یعلمها إلا الله.

ولی بعضی از آن مصالح را معصوم خبر داده است. مثل تسکین قلوب شیعیان به قرب زمان فرج، یا این که اگر طول مدت را بدانند شاید جمعی برگردند. و مثل تحریص مردم به تضرع و دعا برای دفع بلا که اگر احتمال ندهند وقوع بداء را در بلاء و مقدر الهی را محتوم بدانند هرگز تضرع و زاری نمی کنند برای دفع بلاء.

غرض، بداء در وعد الهی نسبت به امور قدریه راجعه به عوالم اجسام مکرر واقع گردیده است.

بداء در امر محتوم الهی قضایی که تعیین فرماید که پیغمبری را به حسب و نسب یا امامی را معین فرماید و بعد تخلف شود، تاکنون از خداوند متعال صادر نگردیده و واقع نشده است. بله، ممکن است اختلاف اسم به اختلاف السنه یونانی و عبرانی که در یک لسانی مسیح باشد، و در دیگری عیسی و در لسانی یوحنا باشد، و در دیگری یحیی، به لسانی فارقلیط باشد، در دیگری احمد و محمد (صلی الله علیه و آله)، ولی این اختلافات اسماء به سبب اختلاف لسان، ایجاب نمی کند اختلاف در مسمی را. لفظ «الله» و «خدا» ایجاب نمی کند اختلاف در ذات خداوند متعال را.

اسم خوانان از مسمی غافلند * * * جسم و بنیان از حقیقت جاهلند

اختلاف خلق از نام او فتاد * * * چون به معنی رفت آرام اوفتاد

وجه نهم:

میرزا نعیم که مقصد اصلی او بود من بین الوجوه ساقط گردید بعد الخیره اشاره کافی است.

تذکره [خبر مروی در بحار منقول از تفسیر عیاشی از ابالبید مخزومی راجع به رموز قرآن نمی توان اعتماد نمود بر او به وجوهی]

پس از مسلمیت نهی از توقیت و تکذیب تعیین کننده وقت ظهور و خروج معلوم می گردد حال خبر مروی در بحار ص ۱۳۴، منقول از تفسیر عیاشی (۱۶۲)، از ابالبید مخزومی راجع به رموز قرآن که نمی توان اعتماد نمود بر او به وجوهی.

وجه اول [خبر دهنده از وقت را خود ائمه (علیهم السلام) تکذیب فرموده اند]

خبر دهنده از وقت را خود ائمه (علیهم السلام) تکذیب فرموده اند و می فرمایند، علم به وقت نداریم. پس مظنون، مجهول بودن خبر است.

وجه ثانی [ابا لبید مخزومی در رجال راویان اخبار نداریم]

ابا لبید مخزومی در رجال راویان اخبار نداریم؛ زیرا که در باب کنی فرموده اند ابا لبید الهجری «قر». یعنی از اصحاب حضرت باقر است، ولی مجهول الاسم والحال است (۱۶۳). شاید وضع للحديث باشد چنانچه بعضی از رجال، روات بوده اند.

واما مخزومی از اصحاب حضرت رضا در باب القاب مذکور است. غرض، ابو لبید مجهول الحال است و خبر او ضعیف است.

وجه ثالث [اعتمادی بر نقل عیاشی نیست]

بحار از عیاشی نقل می کند. واعتمادی بر نقل عیاشی نیست؛ زیرا که او غالبا از راویان ضعیف روایت می کند. چنانچه رجال کبیر میرزا نقل می فرماید از خلاصه علامه واز فهرست نجاشی محمد بن مسعود المعروف بالعیاشی، ثقة، صدوق، وکان یروی عن الضّعفاء کثیرا؛ وکان فی أول عمره عامیا ثم تبصر (۱۶۴).

وجه رابع [در متن حدیث، تزلزل واضطراب است]

در متن حدیث، تزلزل واضطراب است و احتمال سهو و نسیان کاتب و سقط کلمات است. بحار ملاحظه شود که در ضمن بیان معنی حدیث چگونه متزلزل است و چه احتمالاتی ذکر می کند.

وجه خامس [حدیث راجع به مرموزات قرآن است و او از متشابهات است]

حدیث راجع به مرموزات قرآن است و او از متشابهات است. به نصّ آیه شریفه، علم به متشابهات مخصوص است به ذات احدیت و [آن] پیرو متشابهات قصدشان فتنه و فساد است به نصّ قرآن (فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ) الْآيَةَ. امر دوم [نهی از تسمیه قائم موعود]

در اخبار نهی فرموده اند از تسمیه قائم موعود (یعنی از بردن نام آن حضرت) و در جمله از اخبار تعلیل فرموده اند نهی را به این که ذکر نام واسم، سبب انتشار خواهد شد و اسباب زحمت می شود برای شیعیان و خود حضرت حجت (علیه السلام). چنانچه در بحار، ص ۱۱ روایت می کند از ابی خالد الکابلی که به حضرت باقر (علیه السلام) عرض کردم: پدرت حضرت زین العابدین (علیه السلام) صاحب الامر را به طوری معرفی و توصیف فرمود که اگر در راه ببینم آن حضرت را هرآینه او را خواهم شناخت و دست او را خواهم گرفت.

پس حضرت باقر فرمود: بعد از این شناسایی چه می خواهی؟ می گوید: «ارید ان تسمیه لی حتی اعرفه باسمه».

پس حضرت فرمود: «لو أنّ بنی فاطمة عرفوه حرصوا علی أن یقطعوه بضعة» (۱۶۵). به تصریح می فرماید که علت منع از تسمیه، خوف بر آن حضرت است که به قتل می رسانند آن حضرت را.

و نیز در کافی، ص ۱۲؛ احمد بن اسحاق سؤال می کند از عثمان بن سعید قلت:

«فالإسم؛ قال: محرّم عليكم فإنّ الأمر عند السلطان، إنّ أبا محمّد مضي ولم يخلف ولدا
وقسم ميراثه وأخذته من لا حقّ له فيه... وإذا وقع الاسم وقع الطلب، فامسكو عن
ذلك» (۱۶۶).

تصریح می فرماید که خداوند متعال ولادت آن حضرت را مخفی فرمود. سلطان عباسی
گمان کرد که حضرت عسکری پسر ندارد، و اگر شما نام ببرید، عباسیان در صدد تفتیش
خواهند شد و اسباب زحمت شیعیان می شود.

و نیز در کافی، ص ۱۲۷؛ ابی عبد الله صالحی گوید: مکتوب سؤال نمودم از اسم و مکان
آن حضرت، پس توقیع صادر شد: إنّ دللّهم علی الإسم أذاعوه، وإن عرفوا المكان دلّوا
علیه (۱۶۷).

یعنی نام بردن، سبب است برای فاش شدن سرّ مکنون الهی در نزد اغیار. به عبارت
مختصر، حکمت الهیه تقاضا نموده است استخفاء ولادت و غیبت آن حضرت را. و تسمیه،
منافی است با این دو صفت. لذا منّهی عنه است و به واسطه ی همین تعلیلات، جمعی
از علماء می فرمایند حرمت تسمیه اختصاص دارد به زمان غیبت صغری. بلکه، از بعضی
از اخبار استفاده می شود که حرمت اختصاص دارد به ذکر اسم در مجامع اغیار.

در بحار ص ۱۱: عن علی بن عاصم الکوفی قال:

«خرج فی توقیعات صاحب الزّمان (عج): ملعون ملعون من سمّانی فی محفل من
النّاس» (۱۶۸).

و نیز از محمد بن عثمان روایت می کند:

«خرج توقیع بخطّ أعرفه: من سمّانی باسمی فی مجمع من النّاس فعلیه لعنة
الله» (۱۶۹).

به هرحال این مبحث، مبحثی است فقهی که آیا این حکم تحریمی است یا تنزیهی
است؟ آیا اختصاص دارد به زمان غیبت صغری به ملاحظه تعلیلات منصوصه که علت

منصوصه هم چنان که تعمیم می دهد، تخصیص هم می دهد به مورد وجود علت، و یا عام است تا زمان ظهور که در زمان ما هم گفتن نام آن حضرت منهی عنه است. علل مذکوره در روایات، علت تشریح است نه علت حکم. و آیا اختصاص دارد حکم به بردن نام آن حضرت در مجامع ناس و یا عام است که سرا نام بردن آن حضرت هم ممنوع است. آیا این حکم تعبّدی است و یا تشریفی است که به ملاحظه شرافت حجت بن الحسن (علیه السلام) منع شد از گفتن اسم، چه این که شخص بزرگ به القاب و اوصاف باید ذکر شود نه به اسم که توهین است نزد مردم. غرض، بحث در این گونه امور خارج است از وظیفه ما. ولی آنچه لازم است در این مقام تنبیه بر او، سه نکته است:

اول: موضوع حکم نام بردن است. چنانچه نام یکدیگر را می برند نه تعیین و معرفی ائمه معصومین آن حضرت را. به عبارت واضح، نام بردن از آن حضرت حرام است.

اما تعیین معصومین، قائم موعود را به اسم، از موضوع تسمیه خارج است. پس منافات ندارد نهی از تسمیه با تعیین قائم موعود به اسم. در هشت حدیث از فصل اول: حدیث چهارم و هشتم و چهلم و پنجاه و چهارم، و در احادیث اربعه لوح زهرا علیهما السلام و در حدیث دوازدهم از فصل دوم.

دوم: موضوع حکم ذکر اسم و نام است نه ذکر کنیه مصدره به «ابن»، یعنی گفتن ابن الحسن العسکری از موضوع خارج است. در اغلب اخبار متقدمه آن حضرت به این کنیه معرفی و تعیین شده است.

پس شخص قائم موعود، ابن الحسن العسکری است، به هر اسم خوانده شود.

سوم: تعیین و معرفی قائم موعود به صفات از موضوع بحث خارج است و حضرت حجت معرفی شده است به صفات از قبیل «تاسعهم قائمهم».

یا «سمی رسول الله». یا «الخامس من ولد السّابع». یا «السّابع من ولد الخامس». یا این که سه امام پی در پی اگر اسم آنها محمد و علی و حسن شد. پس امام چهارم قائم است. غرض، تعیین شخص قائم موعود جای هیچ گونه تردید نیست. مسأله حرمت

تسمیه، مرتبط به مسأله تعیین قائم موعود نیست اصلا و ابدا. عجب است از کسی که علت حرمت تسمیه را وقوع بلاء در شخص قائم می داند و غفلت می کند از علت منصوصه در اخبار. ثم العجب از غفلت از تعیین شخص قائم موعود به کنیه والقاب، واز همه بالاتر می نویسد عمانوئیل گفتند: به اسم عیسی ظاهر شد. وایلیا منتظر شدند به جسم یحیی باهر گردید. فارقلیط، خواستند، محمد پدید گشت. اخیرا محمد نامیدند، علی محمد ظهور کرد يفعل الله ما یشاء.

وقوع بداء در انبیاء جعل وافتراء است؛ زیرا که ابدا در انبیاء اسمی از عمانوئیل نبوده که مردم منتظر او باشند و بداء واقع شود در او. دلیل بر او این که در انجیل یوحنا، الاصحاح الاول آیه (۱۹) تا (۲۹) راجع است به سئوالی که یهود از یوحنا می نمایند که تو مسیحی، یا ایلیا، یا نبی موعود؟ در جواب می گوید: «من هیچ یک نیستم.» غرض. آن سئوال و جواب دلالت دارد. بر این که یهود هیچ وقت انتظار عمانوئیل را نداشتند اما ایلیا و یحیی هر دو ظاهر گشتند.

دوم دلالت دلائل امامت از علم به احکام و اخبار به غیب و در حجت ابن الحسن (علیه السلام) طریق اول ذکر گردید. یعنی اخبار متواتره وارده از آباء معصومین آن حضرت ذکر گردید.

اما طریق ثانی یعنی مشاهده دلائل امامت آن حضرت، همان توقیعاتی است که در آن حضرت صادر گردید در مدت هفتاد سال غیبت صغری زیرا که بسیاری از آن توقیعات دلالت می کند بر خبر دادن حضرت حجت به غیب، مثل خبر دادن حضرت به موت بسیاری از اشخاص در توقیعات، مثل خبر دادن به قضایای پولهای که برای آن حضرت فرستاده می شد (۱۷۰) و آن حضرت خبر می داد که این پول از کیست، واز کجاست، وچه مقدار است، و فلان مقدار حق دیگری است باید به صاحبش داده شود. و امثال این قضایا. مثل اینکه از بلخ و بخارا و مرو شیعیان برای تحصیل اطمینان سئوالات خود را به انگشت، روی کاغذ سفید گردش می دارند و کاغذ سفید را مهر کرده خدمت آن حضرت می فرستادند. پس حضرت جواب را مرقوم می فرموده رد می فرمودند. و آن توقیعات

بسیار است. طالبین رجوع فرمایند به کتب مفصله وبالخصوص کتاب کمال الدین شیخ صدوق - علیه الرحمه - و کتاب غیبت شیخ طوسی، ص ۱۸۲ و ص ۱۸۳ که می فرماید: «وَأَمَّا ظُهُورَ الْمُعْجَزَاتِ الدَّالَّةِ عَلَى صِحَّةِ إِمَامَتِهِ فِي زَمَانِ الْغَيْبَةِ فَهِيَ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ تُحْصَى غَيْرَ أَنَا نَذَكَرُ طَرَفًا مِنْهَا» (۱۷۱).

ذکر می فرماید دلایل و معجزات حضرت حجت را. غرض، توقیعاتی که از حضرت صادر گردیده است دلایل امامت آن حضرت بوده است و صدور توقیع و خبر دادن به غیبت در جریان بود برای اطمینان، شیعیان تا آن که توضیح حق و بیان غرض، آن سؤال و جواب دلالت دارد بر اینکه یهود هیچ وقت انتظار عمانوئیل را نداشتند، اما ایلیا و یحیی هر دو ظاهر گشتند در عهد عتیق الملوک الاول، الاصحاح الثامن عشر تا مقداری از اصحاح نوزدهم در احوالات ایلیاست.

ابو الفضل گلپایگانی که از مروّجین بهاست، در کتاب فرائد، ص ۶۱۴، به تفصیل حال ایلیا را می نویسد که دارای معجزه بوده است.

«فارقلیط» (۱۷۲) همان احمد است و اختلاف اسمی نیست؛ بلکه اختلاف لسانی است چنانچه عرض شد. قائم موعود، ابن الحسن العسکری است.

«وتاسع الأئمة والخامس من ولد السابع - الى آخر الاوصاف -» در اخبار متواتره تعیین شده است. به این فلسفه بافتنی میرزا نعیم در حکم مجهول العنوان والموشع نمی توان اضلال نمود مردم را «یریدون أن یطفئوا نور الله والله متمّ نوره ولو کره المشرکون». آیه، یس نصّ است بر به جا آوردن خدا آنچه را که خدا بخواهد. به خبر متواتر ثابت گردید که مشیت الله تعلق گرفته است بر قائمیت حجت ابن الحسن (علیه السلام). البته خدا قادر است بر اجراء مشیت خود ومتی شاء الله قیام خواهد فرمود ووقوع بداء در مشیت الهی، طریق اثبات او منحصر است به خبر متواتر از معصوم، وچون نیست پس نیست.

امر سوم [توقیعات صادره دال بر امامت آن حضرت]

توقیعاتی که از حضرت حجت صادر گردیده است، معجزات داله بر امامت آن حضرت خواهد بود. توضیح اینکه اثبات امامت هریک از ائمه اثنا عشر به دو طریق خواهد بود.

اول: تنصیص معصومین متقدمین بر آن امام

تا آن که توضیح حق و بیان در میان شیعیان تکمیل شد، در این موقع توقیع صادر گردید.

«وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ أَحَادِيثِنَا، فَانَّهُمْ حَجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حَجَّةُ اللَّهِ» (۱۷۳).

مستفاد از حدیث شریف این که امامت من ثابت و محقق گشت بر راویان اخبار پدران معصومین من که تنصیص فرموده اند به امامت من و بر ناقلان قضایای خود من که مرا رؤیت کرده اند و توقیعات برای ایشان صادر نمودم. نقل آنها برای شما حجتی است از من بر شما. در مقام اتمام حجت کفایت می کند تواتر اخبار آن اشخاص به تنصیص معصومین به امامت حجت بن الحسن. و نیز تواتر اخبار به رؤیت آن حضرت و صدور توقیعات داله بر امامت آن حضرت و بعد از تمامیت حجت، رؤیت و صدور توقیع ممنوع است؛ زیرا که نسبت به اخبار، همان تواتر اخبار کافی است و نسبت به اغیار هم حضور و ظهور مؤثر نخواهد بود. پس ضرورت تقاضا نمی کند امر منافی با غیبت محتوم الهی را.

لذا غیبت کبری واقع گردید و لازم است بر شیعیان رجوع به علمایی که حجت هستند از طرف من بر شما و من حجت الهی هستم. به تأمل و دقت در آنچه تحریر گشت معلوم می گردد سر اختلاف حالات در غیبت صغری و کبری که در غیبت صغری ضرورت تقاضا می نمود اثبات امامت را به دلایل به نحوی که منافات نداشته باشد با آنچه که حکمت و مصلحت تقاضا نموده بود آن را، یعنی غیبت و در غیبت کبری دیگر ضرورتی برخلاف غیبت نبوده و نیست.

امر چهارم [خفاء ولادت و غیبت در حضرت حجت]

دو صفت در حضرت حجت ابن الحسن (علیه السلام) به اخبار متواتره مسلم گشت: خفاء ولادت و غیبت. البته این دو صفت با حضور در مجالس عمومی چهارا به اسم وبه رسم کمال منافرت خواهد داشت.

برای کمال اطمینان شیعیان به وجود حضرت و تکمیل دعوت و بیان، رؤیت حضرت حجت سّرا نسبت به جمیع خاصان اصحاب حضرت عسگری در زمان حیات آن حضرت واقع گردیده است. همچنین رؤیت حضرت حجّت نسبت به خواص اصحاب خود آن حضرت در زمان غیبت صغری واقع شده است. چنانچه در کتب مفصله ذکر شده است اسامی اشخاصی که رؤیت کرده اند حضرت حجت را. و چون اساس این مجله بر اختصار است اکتفا می نمائیم مسأله رؤیت به همان کتب مفصله، ولی تنبیه بر این مطلب لازم است که رؤیت برحسب ضرورت برای تکمیل دعوت و اتمام حجت اگر اتفاق افتد، باید طوری باشد که منافای با غیبت و خفاء ولادت نباشد. یعنی نسبت به هر شخصی اعاده رؤیت ممکن نیست واقع شود که فرموده اند: «الضروره تتقدر بقدرها» پس هرکس آن حضرت را رؤیت می نمود، دیگر برای او رؤیت میسر نمی گشت.

از اینجاست که در فصل اول حدیث پنجاه و یکم گذشت که حضرت حجت به احمد بن اسحاق فرمود:

«ولا تطلب أثرا بعد عنی» (۱۷۴). یعنی؛ آنچه را که ضرورت تقاضا نمود برای حصول اطمینان تو و شیعیان واقع گردید به رؤیت یک دفعه و در دفعه دوم اگر واقع گردد، خلاف حکمت و مصلحت الهیه که در غیبت است خواهد بود. لذا در حدیث سی و یکم از فصل دوم گذشت که چهل نفر از خاصان حضرت عسگری آن طفل را دیدند و حضرت عسگری فرمود:

«هرگز این طفل را دیگر نخواهید دید.» یعنی دیدن یک دفعه که بزرگان و خاصان راویان اخبار هستید، کافی است برای اطمینان شیعیان و زیاده بر او سبب انتشار خبر خواهد شد نزد عباسیان و بالاخره سبب زحمت شیعیان می شود. به همین مصلحت،

غیبت باید باشد. لذا ذکر اسم هم ممنوع شد و ذکر رؤیت هم ممنوع شد و توقیع صادر گردید که مدعی رؤیت چهارا جزای او جهنم است که تمام این امور همان غیبتی است که آباء معصومین آن حضرت خبر داده اند به او.

هم چنین روایت قابله حضرت حجت که می گوید: پس از چندی رفتم و سؤال نمودم از آن طفل. پس حضرت عسگری فرمود: «او را نزد خدا ودیعه گذاشتم.» یعنی در حفظ الهی باید در پرده غیبت مستور باشد. بعد از مسلمیت خفاء ولادت و غیبت، عدم حضور در مجالس چهارا، و عدم رؤیت در دفعه ثانیه، و عدم جواز انتشار خبر دادن به رؤیت نزد اغیار، و حکم به تکذیب مدعین رؤیت چهارا، هیچ یک از این امور ایجاب نمی کند تزلزل در وجود حجت ابن الحسن (علیه السلام) را؛ زیرا که ما ثابت کردیم در حجت ابن الحسن خفاء ولادت و غیبت را. پس چه موقعی دارد اشکال در رؤیت چهارا.

واما سّرا، به تواتر معنوی (۱۷۵) ثابت گردیده است رؤیت آن حضرت چه در زمان حیات حضرت عسگری و چه بعد از موت حضرت عسگری غیبت صغری. قضایای رؤیت حضرت در کتب مفصله مذکور است (۱۷۶). بالخصوص در کتاب کمال الدین. طالبین رجوع فرمایند.

امر پنجم [آنچه که لازم است در تعیین حجت، تنصیص است بر اسم خود امام و نسب او]

در حجت منصوصه یعنی تعیین پیغمبر اکرم (صلّی الله علیه وآله) وصی و جانشین خود را آنچه که لازم است تعیین است به اسم و نسب؛ یعنی علی پسر ابو طالب، حسن پسر علی، علی پسر حسین و همچنین تا آخر ائمه محمد پسر حسن عسگری است. به عبارت واضح تر آنچه که لازم است در تعیین حجت، تنصیص است بر اسم خود امام و نسب او؛ یعنی اسماء آباء او.

مادر، مدخلیت در نسبت ندارد و فقط رحم او ظرف و وعاء است. در هیچ یک از ائمه اسم مادر مدخلیت نداشته است در معرفی امام. به عبارت مختصر شناسایی اسم مادر امام

در هیچ یک از ائمه، جزء عقاید دینی نبوده است و نیست. لذا در تنصیص پیغمبر و امامان بر اسامی ائمه در اخبار متقدمه ذکر اسم مادر یعنی معرفی امام به اسم مادر نبود و بالخصوص در حضرت حجت (علیه السلام) تعیین اسم مادر آن حضرت به اخفاء ولادت منافرت دارد. هم چنین است تعیین زمان تولد به اخفاء ولادت منافرت دارد. لذا ما هم در صدد اثبات نام مادر آن حضرت و یا تعیین زمان تولد آن حضرت نیستیم و به آنچه در کتب مفصله مذکور است، اکتفا می نماییم.

تزلزل و اشکال در تعیین اسم مادر حضرت حجت که نرجس خاتون بوده، یا صیقل بوده، و یا در زمان تولد آن حضرت که ماه شعبان بوده، و یا رمضان سنه دویست و پنجاه بوده، و یا ۲۵۶، این گونه امور، سبب تزلزل و اشکال در وجود حجت منصوصه یعنی حجت ابن الحسن العسکری نخواهد شد؛ اصلاً و ابداً. چنانچه این اختلافات در زمان تولد نسبت به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و اغلب ائمه هست.

اختلافات نسبت به اسم مادر در بعضی از ائمه هم هست. مادر علی ابن الحسین، شهربانو بوده یا شاه زنان. علاوه اشخاص مختلفین متفق هستند بر اصل تولد و بودن مادر برای حجت ابن الحسن (علیه السلام). پس اصل تولد به تواتر معنوی ثابت می گردد؛ اگرچه در خصوصیات مختلف.

پس نعیم بهایی در حین اشکال من حیث لا یشعر اثبات می کند تولد حضرت حجت را وحق به لسان او جاری می گردد در بیان اشکال چهارم بدون التفات.

فصل ششم: در جواب استدلالیه نعیم بهائی

فصل ششم در جواب استدلالیه نعیم بهایی (۱۷۷) این فصل مشتمل بر چهار فراز است: فراز اول می نویسد:

سؤال: ما منتظر بودیم برای ظهور قائم آل محمد و آن محمد بن الحسن العسکری است از بطن نرجس خاتون.

جواب: بلی ما هم مثل شما به همین نحو منتظر بودیم. وقتی که نداء قائمیت از ارض فارس بلند شد و به گوش ما رسید، تکلیف خود را چنان دانستیم که در آیات قرآنی و اخبار نبوی و احادیث ائمه و ادله عقلیه و نقلیه به نظر دقت ملاحظه نمائیم تا مثل امم قبل کافر نشویم. همین که رجوع به احادیث ائمه اطهار - سلام الله علیهم اجمعین - نمودیم، دو قسم از اخبار در کتب مسطور یافتیم: یک قسم در خصوص تولد و تاریخ تولد و اسم مادر و موت و حیات آن حضرت، و هم چنین در طول بقاء و غیبت و غیره که اغلب آن اخبار راجع می شود به اشخاص غیر معصوم که کلام ایشان بر ما حجت نیست، بلکه نقیض آن عقلا و نقلا بر ما معلوم می گردد؛ زیرا بعد از امام حسن عسگری، امام ظاهر مری در میان خلق نبود که ذکر حیات و بقاء و قائمیت خود را بنماید و قول او بر ما حجت شود (۱۷۸).

جواب: اولاً در کلام مقرر و معترف است که «ما هم منتظر محمد بن الحسن العسکری بودیم ولی چون حجتی نیافتیم منکر شدیم» (۱۷۹).

تواتر قطعی از پیغمبر اکرم و ائمه معصومین (علیهم السلام) ثابت گردید که قائم آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، محمد بن الحسن العسکری است. او غیبت می فرماید و عمر آن حضرت طولانی خواهد بود و بعد از ثبوت حجت البتّه ایشان هم ملزم می شوند به اقرار و اعتراف اولی خود، و معلوم می شود رجوع ایشان موقع نداشته است.

ثانیاً: می نویسد: «وقتی که نداء قائمیت از ارض فارس بلند شد». باید گفت که تاریخ به ما نشان می دهد که نداء قائمیت در ارض بغداد بلند شد بعد از فوت حضرت عسکری. این کذب و افتراء علی الله در جریان بوده است تا زمان علی محمد. تاریخ احوال اشخاص مدعیان بابیت در خاتمه مذکور می گردد.

ثالثاً: می نویسد: «در آیات قرآنی ملاحظه نمائیم.»

عرض می‌کنم: در قرآن راجع به قائم موعود آیه که تنصیب باشد بر قائم موعود یعنی محتاج نباشد به بیان ائمه اطهار، نبوده نیست. اگر در بعضی از اخبار تأویل شده باشد بعضی از آیات به قائم موعود، آن تأویل حدیث و خبر خواهد بود نه قرآن.

رابعا: می‌نویسد: «در ادله عقلیه ملاحظه می‌نمائیم». عرض می‌کنم:

تعیین قائم موعود مربوط به حکم عقلی نیست. اگر مقصود اول عمر باشد، پس او امری است، نه امتناع عقلی دارد و نه امتناع عادی؛ بلکه امری است برخلاف عادت جاریه در اغلب مردم.

ولی نادرا واقع گردیده است طول عمر در بسیاری از معمرین که ذکر اسامی آنها شده است در کتب مفصله (۱۸۰). تشبیه حضرت حجت به حضرت نوح در طول عمر گذشت در حدیث هفدهم و بیست و هفتم از فصل دوم.

همچنین دلالت طول عمر خضر (علیه السلام) بر طول عمر حضرت حجت در حدیث (۲۷) از فصل دوم.

در فصل اول حضرت عسکری تشبیه فرمود طول غیبت حضرت را به طول غیبت خضر (علیه السلام).

خامسا: می‌نویسد «به نظر دقت ملاحظه نمائیم تا مثل امم قبل کافر نشویم». عرض می‌کنم: بهتر این بود که شما به نظر دقت ملاحظه نمائید در کلمات بیان (۱۸۱) و ایقان (۱۸۲) تا مثل امم قبل کافر نشوید. بطلان بیان به طوری بر مردمان واضح و آشکار گشت که مجبور گشتند به جمع آن، بلکه نسخ آن که دین تأسیس نشده فوراً منسوخ گشت و دو پیغمبر مقنن به فاصله کمتر از چهل سال قائل شدند. مفاوضات عباس افندی ملاحظه شود که صریحا هر دو را پیغمبر مقنن می‌داند. به هر حال ما قطع نظر می‌کنیم از بیان، ولی کلمات حسین علی در ایقان مطبوع و مشهود بالعیان است و نظر دقتی لازم ندارد صریحا منکر اصل دیانت است. صریحا منکر معاد است (۱۸۳) که انکار معاد هم بالالتزام انکار دیانت است.

ایقان صفحه ۳۸ تحت عنوان إِذَا أَلْسَمَاءُ أَنْفَطَرَتْ (۱۸۴) می نویسد:

«دینی که سالها جمیع در ظلّ آن نشو و نما نموده باشند و گوشها جز احکامش را استماع ننموده، بعد نفسی ظاهر شود و جمیع اینها را تفریق نماید، بلکه همه را نفی نماید (۱۸۵). که صریح است در نفی اصل دیانت.

و نیز در صفحه (۶۳) می نویسد: و علمای ظاهر این آیه را از علائم قیامت موهوم که خود تعقل نموده اند گرفته اند (۱۸۶). و نیز در صفحه ۶۵ می نویسد: اکثر علما این آیات را به قیامت موهوم من حیث لا یشعر تفسیر می نمایند (۱۸۷). (انتهی)

ارباب دیانت را کفایت نمی کند این کلمات صریحه الدلالات در انکار اصل دیانت و این که بهائیان، قائم موعود را دام صید خود قرار داده اند که مردمان اغنام [گوسفندان] را گرفتار صید گرگان نمایند. و اگر بهائیان کلمات ایقان را تأویل نمایند، تصریح دیگران آن تأویل را نفی می نماید و کلمات فرائد (۱۸۸) و دلائل را مفصلاً ذکر نموده ام در قسمت اثبات خاتمیت و بقاء دین اسلام. به هر حال شخص مجاهد طالب حقیقت اولاً بایستی کلمات مدعی را ملاحظه نماید و اصل دعوی را بداند، پس از آن در تحصیل دلیل بکوشد و به وجدان خود مراجعه نماید. اگر قابل نظر و دقت است، وارد میدان احتجاج شود؛ و گرنه در مواقع تزلزل و تردید مراجعه نماید به اهل خبره و فن و پهلوانان آن میدان و برخلاف عادت جاریه در جمیع عقلاً سلوک و رفتار ننماید؛ و گرنه مثل امم قبل کافر خواهد شد. لذا خداوند متعال امر می فرماید جاهل را به رجوع به عالم (فَسُئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ) (۱۸۹).

سادسا می نویسد: «دو قسم اخبار در کتب مسطور یافتیم» (۱۹۰). عرض می کنم: ملاحظه کردید یک قسم بیش نبود؛ زیرا احادیثی را که در قسم دوم ذکر کرده است، ما آن را در فصل سوم ایراد نمودیم و وجوه استدلالیه ایشان هم همان اخبار بود که معانی آنها توضیح داده شد.

فساد وجه هشتم که به لفظ «جدید» تمسک جسته بود در فصل چهارم معلوم گردید.

فساد وجه نهیم یعنی وقوع بدا در فصل پنجم واضح گردید در امر اول و امر دوم.

سابعا در خصوص اخبار حضرت حجت ابن الحسن (علیه السلام) می نویسد:

«اغلب آن اخبار راجع می شود به اشخاص غیر معصوم» (۱۹۱).

عرض می کنم: ایشان یا بی اطلاع هستند از احادیث و اخبار، و یا تعمّد دارند در جحود و انکار و تقلید کفار؛ زیرا که تواتر اخبار محمد بن الحسن العسکری کالشمس فی رابعه النهار و جای هیچ گونه تردید و انکار نبوده و نیست و ما آن اخبار را در ضمن دو فصل ایراد نمودیم.

ثامنا می نویسد: «بلکه نقیض آن عقلا و نقلا بر ما معلوم می گردد» (۱۹۲). عرض می کنم: کدام عقل و نقل به شما می گوید شما متواترات را انکار نمائید اگر طول عمر حضرت را می گویی، که عرض شد امری است نادر الوقوع. اگر وجوه استدلالیه خود را می گویی، پس حال او معلوم گشت. پس شما یا به واسطه اعوجاج و کجی سلیقه این کلمات را می نویسید، و یا به واسطه غرور دست بالا برده می خواهید خود را در انظار بزرگ قلم دهید که من از عقل و نقل باخبرم و تناقض را می فهمم. و یا آن که مقصود شما فریب ساده لوحان و صید اغنام است. یهود به این گونه وسائس و شبهات عوام را اضلال کردند و منکر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شدند، ولی خداوند متعال امر آن حضرت را واضح و آشکار فرمود.

تاسعا در علت رجوع از اقرار خود می نویسد: «زیرا بعد از امام حسن عسکری (علیه السلام)، امام ظاهر مریی نبود» (۱۹۳).

عرض می کنم: اولاً این تعلیل بسیار علیل است، زیرا که امامت هر امامی را پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امام قبل باید تعیین فرماید، نه خود آن امام اثبات امامت جمیع ائمه به اثبات نصّ پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امام قبل از او خواهد بود و در حضرت حجت تنصیص آباء گرامش به تواتر ثابت گردید.

ثانیا در امر سوم و چهارم فصل پنجم گذشت که حضرت حجت مرئی نبود چهارا مثل آباء گرامش، ولی سرّاً مرئی بود در زمان پدر بزرگوارش برای خاصان و شیعیان. معجزات داله بر قائمیت خود را خود آن حضرت برای خاصان و شیعیان بیان فرمود به صدور توقیعات تا آن که امر آن حضرت مسلم گشت نزد شیعیان. پس از آن غیبت کبری واقع گردید.

فراز دوم کلام نعیم(۱۹۴) ذکر اخباری است که شرح و توضیح آنها داده شد و معلوم گردید فساد وجوهی که ایشان بافته بودند و تکرار، منافی است با اختصار. در ضمن وجوه می نویسد: وجه هفتم برخلاف سنۀ الله [و عقل و نقل] (۱۹۵) دوام عمر آن حضرت را بدون سند از معصوم هزار سال فرض نمودن و فقط برای خود تشبیه به ادریس، خضر، الیاس و عیسی (علیه السلام) کردن مخالف نصّ صریح قرآن(۱۹۶) است. هم چنین (سُنَّةُ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا)) ۱۹۷.

به علاوه در حدیث ابی سعید خدری رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می فرماید: مهدی این امت خلافتش هفت سال است یا نه سال (۱۹۸) است.

«وفي اصول الكافي عن علي بن اسباط قال: قلت للرّضا (عليه السلام) إنّ رجلا عنى اخالك ابراهيم فذكر له ان اباك بالحيوه وانك تعلم من ذلك ما لم يعلم. فقال: سبحان الله: يموت رسول الله ولا يموت موسى قد والله مضى كما مضى رسول الله ولكن لم يزل منذ قبض نبيه هلم جرّاً يمن بهذا الدين على اولاد الاعاجم ويصرفه عن قرابه نبيه هلم جرّاً فيعطى هؤلاء ويمنع هؤلاء.» (انتهی)

در جواب: «دوام عمر، خلاف نصّ قرآن برای آن حضرت فرض کردن»، عرض می کنم: این جعل است و افتراء. احدی از شیعیان، دوام نگفته است و معتقد شیعه این است که حضرت حجت بعد از ظهور و سلطنت رحلت می فرماید؛ یعنی در وقت انقضاء اجل محتوم الهی رحلت می فرماید که:

(إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ)) ۱۹۹

البته جمیع انبیاء و اولیاء بعد از اجل حتمی الهی قبض روح خواهند شد، ولی سخن در اجل محتوم است که قصیر است یا طویل چه اینکه اشخاص در آجال محتومه الهیه مختلف هستند.

در جواب «فقط برای خود تشبیه به ادريس - الخ». عرض می‌کنم: این هم جعل است و افتراء. زیرا که شیعیان ابا این تشبیهات را بدون سند نکرده‌اند. ائمه معصومین تشبیه فرموده‌اند طول عمر حضرت حجت را به طول عمر خضر (علیه السلام) و نوح (علیه السلام) در اخباری که گذشت. ملاحظه نمائید فرمایش حضرت سجاد (علیه السلام) و حضرت صادق (علیه السلام) را در فصل دوم که صریحا تشبیه را فرموده بودند، و فرمایش حضرت عسکری را در فصل اول که تشبیه فرموده بود طول غیبت حضرت حجت (علیه السلام) را به طول غیبت خضر (علیه السلام).

همچنین سایر ائمه طول غیبت را فرموده بودند. اگر ایشان فرمایش ائمه را سند نمی‌دانند، پس ایشان را با قائم موعود و اخبار ائمه اطهار چه کار است. صریحا بگوید منکر پیغمبر و امام هستم، بلکه منکر خدا هستم.

یعنی خداوند مجبور است که در جمیع اشخاص عمر طبیعی غالب مردم را اجل محتوم قرار دهد چنانچه این حرف را یهود هم گفتند:

(قَالَتْ أَلَيْهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ) (۲۰۰).

رابعا خبر ابی سعید مروی در بحار ص ۲۲ از کشف الغمه پس از طرق عامه است. وبه علاوه صریح است در مدت سلطنت حضرت حجت (علیه السلام) پس از ظهور، به قرینه ذیل روایت که می‌فرماید:

«يَتَنَعَّمُ أُمَّتِي فِي زَمَانِهِ نَعِيمًا لَمْ يَتَنَعَّمُوا مِثْلَهُ قَطُّ» (۲۰۱).

پس راجع است به ایام سلطنت و خلافت در موقع ظهور و خروج و راجع نیست به ایام امامت حضرت در زمان غیبت، به قرینه ذیل خبر وبه قرینه اخبار دیگر مرویه در بحار

باب مدّه ملکه، ص ۱۸۱، و اخبار دیگر مرویه در غیر آن صفحه. ذکر اخبار منافی است با اختصار. معارف خواهان به مواضع معینه مراجعه فرمایند. اگرچه نعیم معین ننموده بود محل ذکر خبر را. به علاوه خبر را هم تقطیع کرده بود و ذیل او را اسقاط کرده بود ولی ما مواضع را ارائه می دهیم که قارئین بدون زحمت مراجعه فرمایند.

خامسا خبر مروی در کافی از علی بن اسباط مربوط نیست به مسأله امامت و قائمیت و نبوت اصلا و ابدا.

بلکه راجع است به ایمان آوردن عجمها به ائمه معصومین (علیهم السلام) و انکار بنی امیه و بنی عباس آنها را. محصل معنی جز اینکه یک عربی منکر حضرت رضا شده بود و گفته بود که موسی بن جعفر زنده و قائم موعود است.

پس حضرت می فرماید: از زمان رحلت پیغمبر تاکنون اولاد عجم موفق شدند به دیانت اسلام و ایمان به ائمه (علیهم السلام) که اول آنها سلمان بود و محروم شدند خویشاوندان پیغمبر و بنی اعمام آن حضرت از بنی امیه و بنی عباس از تدین به دین اسلام. چنانچه تواریخ به ما نشان می دهند ظلمهای بنی امیه و بنی عباس را نسبت به ائمه و شیعیان (۲۰۲). و نیز نشان می دهد ترویجاتی را که عجمها از ائمه و شیعیان کردند (۲۰۳).

توضیح: ائمه (علیهم السلام) اولاد پیغمبر و عترت طاهره هستند، نه اقرباء حضرت و اولاد الاعاجم (یعنی نژاد عجم) که در بدو اسلام گبر بودند. اگر چه اخیرا در بلاد عرب متوطن باشند. سادات، از نژاد پیغمبر و عربند، اگر چه اخیرا از حجاز جلاء وطن کرده باشند و در بلاد عجم متوطن باشند.

نعیم بهایی، علی محمد را از اولاد عجم می داند. ایشان نفی سیادت می کنند از علی محمد که پسر پیغمبر نیست و از اولاد گبران است. این معنی را جمعی ثابت کرده اند ولی اقرار و اعتراف نعیم بهایی محل تعجب است که من حیث لا یشعر را می گوید. اشاره کافی است.

در فراز سوم، می نویسد (۲۰۴): «احادیثی که مدّال است بر تولد واسم مادر آن حضرت و تاریخ تولد، در نهایت تزلزل است.» ما تزلزل اخبار را محقق می نماییم به نه دلیل: دلیل اول: خبر بشر بن سلیمان است. بشر می گوید: به امر امام علی النقی (علیه السلام) کنیزی نرجس نام در بغداد خریدم و در راه، خود او به من گفت (۲۰۵) - الخ.

دلیل دوم: تزلزل اخبار است در نام حکیمه یا حلیمه (۲۰۶).

دلیل سوم: تزلزل خبری است که مشتمل است بر تملیک حلیمه، نرجس خاتون را به حضرت عسکری (علیه السلام) برادر خود (۲۰۷).

دلیل چهارم: اختلاف اخبار است در نام مادر حضرت و در زمان تولد آن حضرت (انتهی) (۲۰۸).

جواب: اولاً تزلزل ایشان در مذاکراتی است که واقع شده است بین نرجس خاتون و بشر؛ زیرا که تواریخ نشان نمی دهد وقوع مذاکرات را.

عرض می کنم: امر حضرت امام علی النقی به خریداری کنیز و خریداری او اشکال و تزلزلی ندارد. ذیل حدیث را طرح می کنم اگر با تواریخ مطابق نباشد، وگرنه جمعی از بزرگان علماء آن فرمایشات نرجس خاتون را که بشر روایت می کند مطابق با تواریخ نوشته اند.

ثانیا اختلاف در نام حکیمه یا حلیمه اختلافی است در نام قابله آن حضرت. فرضا اگر نام قابله امام را ندانیم چه ضرر دارد. در صورتی که اغلب علما نوشته اند که حکیمه خاتون یا حلیمه خاتون دختر امام محمد تقی بوده است و فرمایش [صاحب] جنّات الخلود (۲۰۹) اجتهادی است از خود ایشان.

ثالثا امام علی النقی کنیز را خریده بود و مالکیت حلیمه خاتون که خواهر امام علی النقی باشد موضوع ندارد. بخشیدن حکیمه خاتون جعل و افترا بی است که نعیم می نویسد و آنچه در روایت مذکور است این است که خانمهای حرم حضرت امام علی النقی

آن کنیز را تربیت می فرمودند تا موقعی که حضرت به او نظر فرمود و او را تزویج نمود چنانچه می فرماید:

«روی آن بعض اخوات ابي الحسن كانت عندها جارية. رتبها تسمى نرجس، فلما كبرت دخل أبو محمد فنظر إليها، فقالت له أراك تنظر إليها، فقال: ما نظرت إليها الا متعجبا أما إن المولود الكريم على الله يكون منها.»

رابعا ما اكتفا می نمائیم به وجه چهارم که به تواتر معنوی (۲۱۰) ثابت می کند خود نعیم اصل تولد و وجود مادر را برای حضرت چنانچه گذشت در امر پنجم از فصل پنجم. خامسا در اخبار متقدمه گذشت خبر دادن معصومین به امامت حجت بن الحسن (علیه السلام). خود حضرت عسکری هم خبر داد به تولد و امامت آن مولود، و حضرت امیر هم مادر او را فرموده «خیره الاماء» خواهد بود.

حضرت حسن (علیه السلام) هم فرمود مادر او «سیده الاماء» خواهد بود.

با این اخبار متواتره (۲۱۱)، تزلزل در قائم موعود موقعی ندارد. چنانچه در امر پنجم گذشت، مگر در صورتی که بگوییم معصومین از امر غیر واقع خبر داده اند و فرمایشات پیغمبر و ائمه [علیهم السلام] دائما تکذیب کنیم به واسطه تزلزل در ذیل جز واحدی. و یگانه شخصی که درجه کفر و انکار به این درجه رسیده باشد، همانا منحصر به نعیم بهایی خواهد بود که می نویسد.

دلیل پنجم اخبار وفات او است در زمان امام حسن عسگری. در بحار ابراهیم بن ادریس روایت نماید که امام حسن برای من گوشت عقیقه فرستاد برای تولد پسرش و بعد از چندی رفتیم. فرمود وفات نمود (انتهی) (۲۱۲).

جواب: خبر ابراهیم بن ادریس را تقطیع نموده است، گویا ایشان مجبور هستند در کفر و انکار گاهی موهوم را تمسک می جوید و خبر متواتر معلوم را طرح می کند، گاهی خبر را تقطیع می کند و موت می گوید بحار ص ۸. عن ابراهیم بن ادریس قال:

«وجه الی مولای بکبش وقال عقه عن ابنی فلان وكل وأطعم أهلک، ففعلت ثم لقیته بعد ذلك فقال لی: المولود الذی ولد لی مات ثم وجه الی بکبشین وکتب بسم الله الرحمن الرحیم عقی هذین الکبشین عن مولاک وكل هناک الله، وأطعم إخوانک، ففعلت ولقیته بعد ذلك فما ذکر لی شیئا» (۲۱۳).

صریح خبر این که برای حضرت عسگری دو مولود بوده است؛ برای مولود اول یک گوسفند فرستاد و فرمود عقیقه پسر من است، و پس از چندی فرمود: آن مولود مرد. پس از مدتی دو گوسفند فرستاد برای عقیقه پسری که فرمود مولای تو است و رفتم خدمت حضرت و فرمایشی نکرد.

غرض، موتی که حضرت فرموده بود راجع به پسر اول بوده است، و اما سایر اخبار منقوله، پس صراحت دارد در غیبت آن حضرت می نویسد.

دلیل هفتم: محمد بن الحسن رسماً در مجالس حاضر نشد (۲۱۴) تا آن که می نویسد: محمد بن علی شلمغانی قبول نکرد نیابت حسین بن روح را و بر ضد حسین بن روح قیام کرد و گفت جنگ من با او سر جیفه مردار است و این شعر را در آن زمان انشاد نمود در اصول کافی ص ۱۴۹ ذکر شده:

یا طالبا من بیت هاشمی * * * و جاحدا من بیت کسروی

قد غاب فی نسبة أعجمی * * * فی الفارسی الحسب الرضی

كما التوی فی العرب من لوی. انتهى (۲۱۵).

جواب: اما عدم حضور در مجالس، همان غیبتی است که آباء کرامش خبر داده بودند به وقوع آن.

راجع به شلمغانی آنچه را که نوشته است، جعل است وافتراء، زیرا که اولاً تاریخ می گوید شلمغانی، حسین بن روح را از مقام نیابت تعالی داد وگفت: روح امیر المؤمنین در او حلول کرده است وچون من سر مکتوم را نزد اغیار فاش کرده ام حسین بن روح بر ضدّ من قیام نمود. حسین بن روح بر ضدّ شلمغانی قیام نمود به واسطه کفر او.

تاریخ حال شلمغانی در خاتمه ذکر می شود إنّ شاء الله.

ثانیا گوینده شعر، شلمغانی نیست؛ بلکه تابع او است. به علاوه شعر مربوط نیست به مقصد نعیم؛ ولی در این ضمن جعل نعیم اقرار می نماید صریحا که علی محمد از اولاد گبر و مجوس است واز اولاد پیغمبر نیست.

ثالثا این شعر در کافی نیست اصلا وابتدا. معارف خواهان ملاحظه نمایند.

می نویسد: دلیل هشتم [در تزلزل وجود محمد بن حسن (علیه السلام)] (۲۱۶)

متفرّق شدن شیعیان است بعد از وفات حضرت عسگری وهرگاه امام در حیز وجود بود البته باید ظاهر شود ورفع اختلاف فرماید: «فی الکافی قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلّم): إذا ظهرت البدعة فی أمتی فلیظهر العالم علمه، فمن لم یفعل فعلیه لعنة الله (۲۱۷). (انتهی)»

جواب: اولاً باید توضیح داده شود که مقصود از شیعیان کیانند؟ اگر مقصود، خاصان اصحاب حضرت عسگری است، تفرق آنها جعل است وافتراء؛ زیرا که تماما متفق شدند بر امامت حضرت حجت وروایت فرمودند رؤیت حضرت حجت ودلائل امامت آن حضرت را. کتب مبسوطه ملاحظه شود.

نسیم خادم، کازر خادم، احمد بن اسحاق، معاویة بن حکیم، ابی ایوب، عثمان بن سعید، محمد بن عثمان، حسین بن روح، علی بن محمد وچهل نفر از خاصان اصحاب وجماعت بسیاری از خاصان روایت فرمودند مسأله رؤیت وصدور توقیعات را. اگر مقصود، تفرق مردمان است یعنی عباسیان وکسانی که مرتد شدند وکفر باطنی خود را ظاهر نمودند

بر مسلمانان، این نحو از اختلافات و تفرق، از ابتداء خلق عالم در جریان بوده است. بعد از رحلت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مردم مختلف شدند. هم چنین در جمیع ائمه این اختلاف بوده است. بالخصوص در حضرت حجت که آباء کرامش خبر داده بودند به این که خفاء ولادت، و غیبت آن حضرت سبب اختلاف مردم خواهد شد و اقوال اربعه در مردم خواهد ظاهر گشت. چنانچه در حضرت عیسی (علیه السلام) مردم مختلف گشتند. اخبار متقدمه در فصل دوم ملاحظه شود.

ثانیا می نویسد: در موقع اختلاف باید ظاهر شود (۲۱۸). توضیح دهید که اگر مقصود ظهور علم عالم و تعلیمات او است. چنانچه در حدیث شریف کافی است. پس در جمیع مدت غیبت صغری تعلیمات حضرت حجت نسبت به خاصان شیعیان در جریان بود، چنانچه گذشت در فصل پنجم. و اگر مقصود، ظهور شخص امام است، پس مؤثر در رفع اختلاف اغیار نیست چنانچه مؤثر نشد ظهور آباء کرامش.

معجز احمد که مه را می شکافت در دل بوجهل ملعون ره نیافت

فراز چهارم در جواب سؤال لزوم حجت در زمین می نویسد: ما نیز به همین عقیده بوده و هستیم. لازم است معنی حجت را توضیح دهیم که به کلمه خدا، پیغمبر منصوص و به کلمه پیغمبر، علی منصوص می شود و به کلمه علی، حسن و به کلمه حسن، حسین. و هم چنین به کلمه امام علی النقی، حسن عسکری و به کلمه حسن عسکری، محمد و به کلمه محمد روای احادیث، حجة عامه و حجة الاسلام می شوند. حجت اول را موعوده و منصوبه و حجت ثانیه را منصوصه و خاصه، و ثالثه را موصونه و عامه خوانند تا این که می گوید: پس پیغمبران نائب خدا، و ائمه، نائب رسول الله، و علما حقیقی نائب امامند. و نائب، حکم منوب عنه دارد «ومن ینصب عن الحجّة فهو الحجّة انتهى».

جواب: اولاً ایشان حجة الامام ثابت کردند نه حجة الله. فرق بین این دو عنوان نظیر فرق بین زمین و آسمان است. لازم است معنی حجت را توضیح دهیم. لذا عرض می کنم: حجت هر شیء عبارت است از سبب شناسایی آن شیء.

پس سبب عرفان هرشیء حجّت آن شیء خواهد بود. چون پیغمبر وامامان سبب عرفان صفات خداوند متعال هستند که مردم به خدای نادیده ایمان می آورند، حجت الله می شوند که سبب عرفان خدا هستند و کلمه که از حضرت حجت صادر گردید همان توقیعی است که در زمان نائب چهارم حضرت حجت یعنی شیخ ابو الحسن سمیری در سنه ۳۲۹ صادر شد فرمودند:

«وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ أَحَادِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حَجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حَجَّةَ اللَّهِ» (۲۱۹).

صریح توقیع مبارک این که روات احادیث، حجّت من هستند و من خودم حجت خدا هستم. یعنی آن امامی که سبب عرفان خداست و علت بقاء کون و مکان است خود من (حجت ابن الحسن) هستم و روات احادیث، سبب عرفان من هستند؛ زیرا که روایت می کنند دلائل امامت مرا و سبب عرفان نادیده هستند.

به عبارت واضح از زمان فوت حضرت عسکری تا زمان صدور توقیع، تقریباً هفتاد سال می شود و حضرت حجت بیان دلایل امامت خود را می فرمود به صدور توقیعات تا این که امر آن حضرت منتشر گشت بین شیعیان در این زمان می فرماید که حجت امامت من همان روایات علما است. چنانچه در این مختصر صد حدیث ذکر گردید در صورتی که عسری از معشار روایات وارده در آن حضرت است. پس معلوم گردید که علماء سبب عرفان حضرت حجّت و حجة الامام هستند و أنا حجة الله، پس خود آن حضرت است.

ثانیا اثبات کلمه «روایات احادیثنا» برای محمد بن الحسن بعد از گذشتن هفتاد سال از فوت حضرت عسکری مناقض است با آنچه را قبلا نوشته بود؛ زیرا که قبلا ایشان متزلزل بودند در وجود محمد بن الحسن گاهی به واسطه تزلزل در مادر حضرت، و زمان تولد او، و اسم قابله او، و گاهی به واسطه اخبار به وفات او در زمان حضرت عسکری، و گاهی به واسطه اختلاف مردم در آن حضرت.

ایشان وجود حجت ابن الحسن را بعد از پدر خود منکر بودند. حال چگونه اثبات کلمه «روای احادیثنا» می نماید برای آن حضرت؟ دروغگو کم حافظه می شود. در آخر کار پس از یافتن وجوه برای انکار رجوع می نماید به اقرار. پس معلوم گشت که علاوه بر تناقض گویی، رجوع کردند به اقرار اوّلی خود و پس گرفته اند انکاری را که بین اقرار اول وانکار آخر یافته بودند.

ثالثاً: اگر روای احادیث، حجت الهیه هستند، پس چرا کلمات آنها را در موضوع رؤیت حضرت حجت (علیه السلام) و صدور معجزات از آن حضرت حجت نمی دانند. و می نویسند در مدت غیبت صغری اثبات وجود امام اخذ حقوق بوده است و پس. چرا کلمات آنها را در موضوع شلمغانی حجت نمی دانند؟

اگر می گوید نعوذ بالله علما هزار سال قبل تا زمان علی محمد از قبیل شیخ کلینی، شیخ طوسی، شیخ طبرسی، شیخ مجلسی دارای حجت موصوفه نبوده اند، پس علمایی که ایشان در نظر دارند کیانند. فرضاً به قول ایشان از زمان علی محمد به بعد علماء سوء شدند، چون دعوی فاسد او را بدون دلیل قبول نکردند ولی بر علماء قبل چه اشکالی دارند.

خاتمه

در ذکر احوال اشخاصی که مدعی بابیت شدند یعنی ابتداء، مدعی شدند مقام نیابت و وکالت از طرف حضرت حجت را، و توقیع از طرف حضرت حجت صادر گردید بر لعن آنها و در آخر کار گفتند چون ما سرّ الهی را فاش کردیم مستحق لعن شدیم و آن سرّ الهی عبارت است از حلول روح پیغمبر وائمه در اجسام وکلاء خاص حضرت حجّت و حلول روح خدا در شخص مدعی بابیت، و کفر و زندقه در آنان ظاهر گردید و اظهارات آنها به گوش سلاطین عباسیان رسیده و آنها را به قتل رسانیدند، پس از ثبوت کفر

وارتداد آنها واجمال حال آن اشخاص در کتب غیبت شیخ طوسی ص ۲۵۸ تا ص ۲۷۱ مذکور است.

هم چنین بحار از ص ۱۰۲ تا ص ۱۰۶ در ذکر اشخاصی است که ادعا نمودند بابت را کذبا و افتراء علی الله. اول شخص مدعی بابت، «محمد بن نصیر نمیری» (۲۲۰) است «وکان یقول بالحلول والتناسخ، وبإباحة نکاح المحارم، وتحلیل وطی الرجل وأنّ ذلك من المفعول تواضع وتذلل، ومن الفاعل، إحدى الشهوات والطیبات، وإنّ الله لا یحرّم شیئا اصلا» (۲۲۱)! و طائفه معروفه به نصیریه» (۲۲۲) تابعین و پیروان او هستند.

از جمله کسانی که مدعی بابت شدند «شلمغانی» است برای تنبیه غافلین اکتفا می نمائیم به ذکر مختصری از احوال محمد ابن ابی العزافر الشلمغانی. مطابق آنچه شیخ طوسی و شیخ مجلسی مرقوم داشتند که در بنی بسطام (۲۲۳) مدعی بابت شد و گفت: «من از طرف حسین بن روح نائب سوم حضرت حجت (علیه السلام) وکالت دارم.» بنی بسطام این دعوی را از او پذیرفتند. تا آن که بین آنها قرب و منزلتی پیدا کرد. پس از آن گفت که بعضی از اسرار است که فقط اختیار بر او مطلع می گردند و اغیار از آن اسرار نصیب ندارند. باید آن اسرار را از اغیار پنهان داشت. از جمله اسرار این که روح پیغمبر حلول کرده بود در جسم محمد بن عثمان و او سرّ پیغمبر بود؛ ولی چهارا مدعی نیابت از حضرت حجت شد، و روح امیر المؤمنین (علیه السلام) حلول کرد در جسم حسین بن روح، و روح فاطمه زهرا حلول کرد در جسم ام کلثوم دختر محمد بن عثمان، و روح خدا حلول کرده است در من یعنی شلمغانی و چون آنها اهل ظاهر هستند، مطلب را فاش نکردند؛ ولی من اهل سرّ و باطن هستم و مطلب را فاش می کنم. پس گفت: الحق واحد وانما تخلف قمیصه فیوم یكون فی ابیض و یوم یكون فی احمر و یوم یكون فی ازرق. یعنی حق یکی است و حلول حق هر روزی در شخصی موجب تعدد نخواهد شد؛ زیرا که جسم و بدن انسان نسبت به روح به منزله جامه و پیراهن است نسبت به بدن و چنانچه به اختلاف الوان جامه ها، جسم و بدن مختلف نمی شود، هم چنین به اختلاف اجسام، روح مختلف نخواهد شد.

شاخ گل هر جا که می روید گل است * * * خمّ مل هر جا که می جوشد مل است

این خزعبلات وقزعملات و کفر وزندقه شلمغانی (۲۲۴) بین شیعیان و سنیان و جمیع مسلمانان منتشر گشت، و از حضرت حجت توفیق صادر گردید بر لعن شلمغانی و به امر راضی بالله عباسی در منزله این مقله (۲۲۵).

مجلسی از علماء وقضات تشکیل شد و آن ملعون را حاضر نمودند.

پس از ثبوت کفر وزندقه وارتداد، او را به قتل رسانیدند (۲۲۶).

از جمله خزعبلات او تأویل لعن است که گفت: لعن حضرت حجت بر من دلیل است بر جاه و منزلت من نزد آن حضرت؛ زیرا که لعن، ظاهراً به معنی دوری از رحمت خداست، ولی سرّاً و باطنا به معنی دوری از جهنّم است. شما علماء ظاهر درک نکردید تأویلات حمّامات ازلیه را نیز آیات قرآنیّه راجعه به ابلیس (۲۲۷) را تأویل نمود و گفت: علماء ظاهراً ابلیس را ملعون می دانند، ولی او قائم به امر الله است سرّاً و باطنا (۲۲۸).

در موقعی که حسین بن روح (۲۲۹) بر ضد او قیام نمود، گفت که این مذهب من گفتار او است، ولی از من عهد گرفته بود بر کتمان سرّ؛ زیرا که حلول حق در اجسام سرّی است که متحمل نمی شود او را مگر مؤمن موحد، چون من این امر عظیم را فاش کردم، بر اغیار رانده درگاه حسین بن روح شدم (۲۳۰).

به واسطه این تأویلات، تابعین او از عقیده او منصرف نشدند. تا آن که کفر و ارتداد و تسویلات او معلوم و ظاهر گشت.

از جمله عقاید شلمغانی این بود که: ضدّ حق را خدا خلق نمود تا فضیلت حق معلوم گردد. مثلاً ابلیس خلق شد برای دلالت بر آدم. عمر خلق شد برای دلالت بر علی و هم چنین در هر حق و باطلی وضدّ حق چون دلیل است بر حق افضل است از حق سرّاً

وباطنا، پس ابلیس افضل یعنی ای کسی که لعن می کنی کار بد و غضب خلافت وفدک را از پسر عدی (که عمر باشد) این کار بد بود نزد ولی ظاهر که علی باشد، ولی سرّاً وباطنا عمر افضل است؛ زیرا که سبب شد برای فضیلت علی، بعد می گوید.

یا لا عنا للضدّ من عدی ما الضدّ إلاّ ظاهر الولی

یعنی ای کسی که لعن می کنی کار بد و غضب خلافت وفدک را پسر عدی که عمر باشد، این کار بد بود نزد ولی ظاهر که علی باشد؛ ولی سرّاً وباطنا عمر افضل است، زیرا که سبب شد از برای فضیلت علی، بعد می گوید:

لأنّه فرد بلا کیفی متحد بکلّ أوحدی مخالط النّوری والظالمی (۲۳۱)

یعنی خدا کیفیت ندارد و با هر واحدی متحد می شود گاهی در نوری در صاحب نور مخلوط و حلول می کند ظاهراً و گاهی در صاحب ظلمت حلول می کند باطناً و سرّاً.

در تاریخ کامل ابن اثیر، جلد هشتم، ص ۱۱۲ و ۱۱۱ مذهب شلمغانی و عقائد او و تابعین او را مشروحاً می نویسد. از جمله می گوید:

«شلمغان قریه بنواحی واسط وقد أحدث مذهباً غالباً فی التّشیع والتّناسخ، وحلول الألوهیة فیهِ (۲۳۲) تا آن که می گوید: وکان من مذهبه إنّّه إله الالهة الأوّل القدیّم الظّاهر وکان یقول: إنّ الله [سبحانه و تعالیٰ] یحلّ فی کلّ شیء علی قدر ما یحتمل وأنّه حلّ فی آدم و فی إبلیسه و فی علی بن أبی طالب و إبلیسه وأنّ أبا العزّاقر ربّ الأرباب لا ربوبیة بعده وأنّه خلق الضدّ لیدلّ علی المضدود، والدلیل علی الحقّ أفضل من الحقّ (۲۳۳).

تا آنکه می گوید: ویقولون إنّ الملائکة کلّ من ملک نفسه، و عرف الحقّ، وأنّ الجنّة معرفتهم وانتحال مذهبهم، والنّار الجهل بهم، والعدول عن مذهبهم.

ويقول: إنَّ الحكمة الآن أن يمتحن النَّاسُ بإباحة فروج نسائهم، ولا بدَّ للفاضل منهم أن ينكح المغضول ليولوج النور فيه، ومن امتنع من ذلك قلب في الدور الذي بعد هذا العالم امرأة إذ كان مذهبهم التناسخ (٢٣٤)، وهذه المقالة هي مقالة التصيرية.»

از ترجمه کردن تاریخ عربی به فارسی معذورم؛ زیرا که قلم سر به زیر است از خجالت و شرمساری وانگشتان مرتعش است از بیم وترس غضب الهی.

علاوه بر آن که ترجمه کردن سودبخش نیست، زیرا که بهائیان خود را مبراً و منزّه می دانند از این گونه عقاید و از این افعال قبیح که تلفظ کردن یا نوشتن او شرم آور است تا چه برسد به فعلیت، ولی اتفاقاً دم خروس از آستین نمایان است.

ایقان در مقام بیان وحدت حق و بیان بهشت و جهنم تصریح دارد به عقیده شلمغان. ابو الفضل گلپایگانی در کتاب فرائد هم متابعت کرده است.

ایقان را تعبیر را تغییر داده است. بنده در قلم خود فاش نمی کنم اسرار را و بیان نمی کنم امر پنهان را؛ زیرا که هتک عرض و ناموس را مخالفت می دانم با وجدان و فقط قصد من ذکر تاریخ احوال شلمغانی است که در زمان نایب سوم حضرت حجّت مدعی باییت شد و در زمان سلطنت ابو العباس محمد بن المفید والملقب بالراضی بالله کفر و زندقه او ظاهر گردیده بر جمیع طوائف مسلمین و در خانه ابن مقله وزیر راضی در مجمع علماء ملت اسلام بر حسب استنطاق کفر و ارتداد او مسلم گردید. پس او را به دار زده و بدن او را سوزانیدند خاکستر او را به شط ریختند در سینه سیصد و بیست و دو.

قرآن مجید

- ۱ - اثبات الوصیة، علی بن حسین بن علی مسعودی، (م: ۳۴۶ هـ)
- ۲ - اثبات الهداء، محمد بن حسن حر عاملی، (م: ۱۱۰۴ هـ)
- ۳ - الاحتجاج، احمد بن علی بن ابو طالب طبرسی، (م: ۵۸۸ هـ)
- ۴ - الاختصاص، منسوب به شیخ مفید، (م: ۴۱۳ هـ)
- ۵ - اعلام الوری، فضل بن حسن طبرسی، (م: ۵۴۸ هـ)
- ۶ - انیس الاعلام فی نصره الاسلام، محمد صادق فخر الاسلام (م: قبل از ۱۳۳۰)، تنظیم وپاورقی سید عبد الرحیم خلخالی
- ۷ - ایقان، حسین علی نوری (بهاء الله)، مؤسسه ملی مطبوعاتی بهائی آلمان، هوفمایم، آلمان

- ۸ - بحار الانوار، محمد باقر مجلسی (م: ۱۱۱۱ هـ)
- ۹ - البرهان فی اخبار صاحب الزمان (علیه السلام)، علاء الدین بن حسام الدین معروف متقی هندی (م: ۹۷۵ هـ)
- ۱۰ - بشاره الاسلام، سید مصطفی آل سید حیدر کاظمی، (م: ۱۳۳۶ هـ)
- ۱۱ - تأویل الآیات، شرف الدین علی حسینی نجفی، (قرن ۱۰)
- ۱۲ - تبصرة الولی، سید هاشم بحرانی، (۳؛ ۱۱۰۷؛ ۱۱۰۹)
- ۱۳ - تتمه المنتهی، عباس قمی (تحقیق وتعلیق ناصر باقری بیدهندی)
- ۱۴ - تحفه الاحباب، عباس قمی، (م: ۱۳۵۹ هـ)
- ۱۵ - تفسیر القمی، علی بن ابراهیم قمی، (متوفای بعد از ۳۰۷ هـ)
- ۱۶ - تفسیر قرآن العظیم، اسماعیل بن عمر دمشقی: ابن کثیر دمشقی (۷۷۴ هـ)
- ۱۷ - تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود بن عیاشی سلمی سمرقندی، (م: ح: ۳۲۰ هـ)
- ۱۸ - تفسیر الصافی، محسن فیض کاشانی (م: ۱۰۹۱ هـ ق)
- ۱۹ - تفسیر الکشاف، جار الله محمود زمخشری خوارزمی، (م: ۵۲۸ هـ)
- ۲۰ - تفسیر ونقد وتحلیل مثنوی، محمد تقی جعفری

- ۲۱ - تنقيح المقال في احوال الرجال، عبد الله مامقاني، (م: ۱۳۵۱ هـ)
- ۲۲ - تهذيب الاحكام، محمد بن حسن طوسی (م: ۴۶۰ هـ)
- ۲۳ - تهذيب الاسماء واللغات، يحيى بن شرف نووی (م: ۶۷۶ هـ ق)
- ۲۴ - التوحيد، شيخ صدوق (م: ۳۸۱ هـ)
- ۲۵ - جنات الخلود، محمد رضا امامی مدرس خاتون آبادی (از دانشمندان قرن ۱۲ هـ)
- ۲۶ - حديث آفتاب، حافظ ابو نعیم اصفهانی، (م: ۴۳۰)، ترجمه و تحقیق ناصر باقری بیدهندي، (متولد ۱۳۳۷)
- ۲۷ - الحاوی للفتاوی، عبد الرحمن سیوطی، (م: ۹۱۱ هـ)
- ۲۸ - حلیة الابرار، سید هاشم بحرانی، (م: ۱۱۰۷ یا ۱۱۰۹)
- ۲۹ - الخصال، شيخ صدوق، (م: ۳۸۱ هـ)
- ۳۰ - الخرائج والجرائح، سعید بن هبة الله معروف به قطب الدين راوندی (م: ۵۷۳ هـ)
- ۳۱ - دلائل الامامة، محمد بن جریر طبری (از دانشمندان قرن چهاردهم هـ ق)
- ۳۲ - الذریعة، شيخ آقا بزرگ تهرانی: محمد محسن بن محمد رضا، (م: ۱۳۸۹ هـ)
- ۳۳ - ربيع الابرار، محمود بن عمر زمخشری، (م: ۵۳۸ هـ ق)
- ۳۴ - رجال النجاشی، احمد بن علی نجاشی، (م: ۴۵۰ هـ)
- ۳۵ - روضة الواعظین، شهید محمد بن فتال نیشابوری، (م: ۵۰۸)
- ۳۶ - زاد المسیر، ابن جوزی
- ۳۷ - شرعة التسمیة، سید محمد باقر مشهور به داماد، (م: ۱۰۴۱ هـ) اعداد، رضا استادی
- ۳۸ - الصراط المستقیم، علی بن یونس عاملی نباطی بیاضی، (م: ۸۷۷)
- ۳۹ - العدد القویة، علی بن یوسف بن مطهر حلی، تحقیق سید مهدی رجائی
- ۴۰ - عقد الدرر فی اخبار المنتظر، یوسف بن یحیی مقدسی شامی (بعد از ۶۵۸ هـ ق)
- ۴۱ - علل الشرايع، محمد بن علی بن حسین بن بابویه، (م: ۳۸۱ هـ ق)
- ۴۲ - عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، محمد بن علی بن حسین بن بابویه، (م: ۳۸۱ هـ ق)
- ۴۳ - غایة المرام، سید هاشم بحرانی، (م: ۱۱۰۷ یا ۱۱۰۹)
- ۴۴ - الغیبة، محمد بن ابراهیم بن جعفر کاتب معروف به ابن ابی زینب (م: ۳۵۰ هـ ق)
- ۴۵ - فرائد السمطین، ابراهیم بن محمد حموی، (م: ۷۳۲ هـ)

- ۴۶ - فرهنگ فرق اسلامی، محمد جواد مشکور
- ۴۷ - قصص الانبياء، ثعلبی.
- ۴۸ - قصص الانبياء، سيد نعمت الله جزایری
- ۴۹ - الكافي، محمد بن يعقوب كليني (م: ۳۲۹ هـ)
- ۵۰ - الكامل في التاريخ، علي بن ابي المكرم، ابن اثير، (م: ۶۳۰ هـ)
- ۵۱ - كتاب الغيبة، محمد بن حسن طوسي، (م: ۴۶۰ هـ)
- ۵۲ - كتابنامه حضرت مهدي (عليه السلام)، علي اكبر مهدي پور، (معاصر)
- ۵۳ - كشف الغمة، علي بن عيسى اربلي، (متوفای بعد از ۶۸۷ هـ)
- ۵۴ - كفاية الاثر، علي بن محمد خزاز قمی، (قرن چهارم)
- ۵۵ - كمال الدين، محمد بن علي بن بابويه قمی، (م: ۳۸۱ هـ)
- ۵۶ - كنز الفوائد، محمد بن علي بن عثمان كراچكي طرابلسی، (م: ۴۴۹ هـ)
- ۵۷ - مجمع البحرين، فخر الدين طريحي، (م: ۱۰۸۵ هـ)
- ۵۸ - المحجّة، سيد هاشم بحرانی، (م: ۱۱۰۷ هـ یا ۱۱۰۹ هـ)
- ۵۹ - مختصر اثبات الرجعة، فضل بن شاذان نيشابوري، (م: ۲۶۰ هـ)
- ۶۰ - مدينة المعاجز، سيد هاشم بحرانی، (م: ۱۱۰۷ هـ یا ۱۱۰۹ هـ)
- ۶۱ - مرآة العقول، محمد باقر مجلسی، (م: ۱۱۱۱)
- ۶۲ - المستجاد، يوسف بن علي بن مطهر حلی
- ۶۳ - معادن الحكمة، محمد بن محسن كاشانی.
- ۶۴ - مقتضب الاثر، احمد بن محمد عبید الله بن عیاشی جوهری، (م: ۴۰۱ هـ)
- ۶۵ - معجم احاديث الامام المهدي (عج)، هیئت علمی معارف اسلامی، قم
- ۶۶ - منتخب الانوار المضيئة، سيد علي بن عبد الكريم نجفی، (زنده در ۸۰۳ هـ)
- ۶۷ - النهاية في غريب الحديث والأثر، مبارك بن محمد جزری، ابن اثير، (م: ۶۰۶ هـ)
- ۶۸ - نور الثقلين، عبد علي بن جمعه عروسی حویزی، (م: ۱۱۱۲ هـ)
- ۶۹ - الوافی، محمد بن مرتضی: محسن فیض كاشانی، (م: ۱۰۹۱ هـ)
- ۷۰ - وسائل الشیعه، محمد بن حسن حر عاملی، (م: ۱۱۰۴ هـ)
- ۷۱ - ینابیع المعاجز،
- ۷۲ - ینابیع المودة، سليمان بن ابراهيم قندوزی حنفی، (م: ۱۲۹۴ هـ)

- ۱(سوره قصص/آیه ۵.
- ۲(بحار، ج ۵۱.
- ۳(بحار الانوار، ج ۲۷، باب ۷.
- ۴(کمال الدین ۲ ص ۴۰۹؛ شرح مقاصد تفتازانی، ج ۵، ص ۲۳۹؛ شرح عقائد نسفی، ۱۸۱؛ احقاق الحق، ج ۱۳، ص ۸۵ و ۸۶ و ج ۲۹، ص ۸۸ و ۹۰؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۳۳۱. وعلامه مجلسی فرموده: مراد از مردن جاهلیت، مردن در حالتی است که مردم عصر جاهلیت مرده اند و آن موت بر کفر است.
- ۵(کمال الدین مورد استفاده نویسندگان محترم، نسخه مطبوعه در سنه ۱۳۰۱ بوده که مرحوم حاج علی نقی به طبع رسانیده است. وما در پاورقی ها به چاپ جدید آدرس داده ایم. نویسندگان، تحت عنوان «تنبیه» نوشته اند: جامع ترین کتب مؤلفه در جمع اخبار قائم موعود که به نظر حقیر رسیده همانا کتاب «کمال الدین» است که شیخ صدوق: محمد بن بابویه - که در نزدیکی طهران مدفون است، تألیف فرموده است او را در سنه ۳۷۰ تقریباً، در خصوص قائم موعود (عج) با ترتیب مبوبّ مثلاً می فرماید: باب نص الله القائم وانه الثاني عشر من الائمه. یا آن که می فرماید: باب ما روی عن النبي (صلّى الله عليه وآله) في النص على القائم وانه الثاني عشر من الائمه وهمچنین تا آخر معصومین. واز خصوصیات این کتاب مستطاب این که به امر حضرت حجه (عج) تألیف شده است وچون منظور نظر حضرت حجه بن الحسن العسکری است کامل ترین کتب واقع گردیده است. وقضیه امر حضرت را به تألیف در اول کتاب خود ذکر فرموده است.
- ۶(نویسنده کتاب در باره مؤلف اعلام الوری می نویسد: تألیف شیخ طبرسی صاحب تفسیر که در سنه ۵۰۰ تقریباً تألیف فرموده است.
- ۷(کمال الدین، ج ۱، ص ۲۵۸؛ اعلام الوری، ج ۲، ص ۱۸۳ - ۱۸۴.
- ۸(کمال الدین، ج ۱، ص ۲۶۹.
- ۹(کمال الدین، ج ۱، ص ۲۸۲.
- ۱۰(کمال الدین، ج ۱، ص ۲۵۲.
- ۱۱(کتاب الغیبه (طوسی)، ۱۴۲؛ البحار، ۳۶، ص ۲۶، ج ۸۰؛ العوالم، ۱۵، جزء ۳، ص ۲۴۲، ح ۲۳۸؛ اثبات الهداء، ۵۴۸، ح ۳۷۳.
- ۱۲(در کمال الدین: «حتّی یعلن» آمده است.
- ۱۳(در کمال الدین: «علی توحیدی.»
- ۱۴(کمال الدین، ج ۱، ص ۲۵۴ - ۲۵۴.
- ۱۵(سوره انفال، آیه ۱۲.
- ۱۶(سوره آل عمران، آیه ۱۲۵.
- ۱۷(کمال الدین، ج ۱، ص ۲۵۴ - ۲۵۶.

- ١٨(از اعلام الوری، ج ٢، ص ٧١٩ اضافه شد.
- ١٩(کمال الدین، ج ١، ص ١/٢٦٤؛ عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ١، ص ٢٩/٦، طبق نقل اعلام الوری، ٢، ١٨٥ تا ١٩٠.
- ٢٠((سوره نساء، آیه ٥٩.
- ٢١(اعلام الوری، ج ٢، ص ١٨١ - ١٨٢؛ کمال الدین، ١، ص ٣/٢٥٣.
- ٢٢(کمال الدین، ج ١، ص ٢٥٦ - ٢٥٧.
- ٢٣(کمال الدین، ج ١، ص ٢/٢٥٧؛ کفایة الاثر، ١٠؛ اعلام الوری، ٢، ص ١٨٢.
- ٢٤(کمال الدین، ١، ص ٢٦٢.
- ٢٥(کمال الدین، ١، ص ٢٦١.
- ٢٦(کمال الدین، ١، ص ٢٨٠.
- ٢٧((در غیبت نعمانی، ص ٧٠: اوصیائی.
- ٢٨((در غیبت نعمانی: من ولد.
- ٢٩(کتاب الغیبة نعمانی، ص ٦٩ - ٧٠.
- ٣٠(کمال الدین، ج ١، ص ٢٥٩.
- ٣١(المهتدون خ ل.
- ٣٢(کتاب الغیبة (از نعمانی)، ص ٩٢ - ٩٣؛ اثبات الهداة، ١، ص ٥٤٧، ح ٣٧١، وص ٦٢٣، ح ٦٧٦؛ بحار الانوار، ٣٦، ص ٢٥٩، ح ٧٨، وص ٢٨١، ج ١٠١.
- ٣٣(کتاب الغیبة نعمانی، ص ٩٤ - ٩٣؛ بحار الانوار، ٣٦، ص ٢٨٠، ح ١٠٠؛ عوالم العلوم، ٣/١٥/٣٥، ح ١، ص ٢٤، ح ٨.
- ٣٤(کتاب الغیبة نعمانی، ص ٦٧.
- ٣٥(بحار مورد استفاده نویسندگان کتاب، نسخه مطبوعه در سنه ١٣٣٢ بود، که آقا محمد مهدی خونساری به طبع رسانیده است. جلد سیزدهم. وما از چاپ جدید آدرس داده ایم.
- ٣٦(کمال الدین، ٢/٢٥٧؛ کفایة الاثر، ١٠؛ اعلام الوری، ٢، ص ١٨٢ - ١٨٣؛ الزام الناصب، ١، ص ٢٠٠ - ٢٠١.
- ٣٧(البحار، ٥٢، ص ٣٨٠.
- ٣٨(اعلام الوری، ٢، ص ١٨٤ - ١٨٥؛ کمال الدین، ٥/٢٥٩؛ الزام الناصب، ١، ص ٢٠٨.
- ٣٩(کمال الدین، ١/٣١٣؛ عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ١/٣٥/٦٥؛ علل الشرایع، ٦/٩٦: تفسیر القمی، ٢، ص ٤٤؛ اثبات الوصیة، ١٣٦؛ الغیبة (نعمانی)، ٢/٥٨؛ الاحتجاج، ٢٦٦؛ دلائل الامامة، ٦٩(طبق نقل پانوش اعلام الوری).
- ٤٠(کذا فی النسخ.
- ٤١(کتاب الغیبه (النعمانی) ٧٤ - ٧٥؛ کتاب سلیم بن قیس، ١٥٢؛ اثبات الهداة، ١/١٧٩/ح ٥٩، ص ٢٠٤، ح ١٣٢؛ الفضائل، ١٤٢ - ١٤٥ (از شاذان)؛ بحار الانوار، ١٥، ص ٢٣٦، ح ٥٧، و ج ١٦، ص ٨٤، ح ١.
- ٤٢(کمال الدین، ج ١، ص ٢٤٠، ج ٦٤.
- ٤٣(کمال الدین، ٢، ص ٢٨٨ - ٢٨٩، ح ١؛ اعلام الوری، ٢، ص ٢٨٨؛ کتاب الغیبة (نعمانی)، ٦/١/٦؛ کفایة الاثر، ٢١٩؛ اثبات الهداة، ٣، ص ٤١٢، ح ١٠٨؛ بحار الانوار، ٥١، ص ١١٧، ح ١٨ به نقل از غیبة طوسی و کمال

- الدين؛ بشارة الاسلام، ص ٣٧؛ الكافي، ١، ص ٣٣٨؛ الهداية الكبرى، ٨٨؛ اثبات الوصية، ٢٢٥/٢٢٩؛ دلائل الامامة، ٢٨٩؛ الاختصاص، ٢٠٩.
- (٤٤) (نك: كافي، ج ١، ص ٣٤٨؛ كتاب الغيبة (نعماني)، ص ١٩٦/١٩٨.
- (٤٥) (سوره يس، آيه ٨٢.
- (٤٦) (بحار الانوار، ج ٥١، ص ١١٠.
- (٤٧) (سوره مجادله، آيه ٢٢.
- (٤٨) (در متن ابن جعفر.
- (٤٩) (در نسخه ای از غيبت نعماني: ألا أن. ودر نسخه ديگر مانند متن.
- (٥٠) (سوره بقره، آيه ١٥٧.
- (٥١) (كمال الدين، ١، ص ٣٠٨؛ عيون اخبار الرضا (عليه السلام)، ١، ص ٤١؛ الكافي ١، ص ٤٤٢؛ الغيبة (طوسي)، ١٤٣ (به نقل از باورقي اعلام الوري ١٧٧).
- (٥٢) (مجمع البحرين، ج ١، ص ٢٣٤.
- (٥٣) (كمال الدين، ٣١٢/١، (ضمن حديث ٣)؛ اعلام الوري، ٢، ص ٧٨.
- (٥٤) (كمال الدين، ٣١٢، (ذيل حديث نهم)؛ اعلام الوري، ٢، ص ١٧٩.
- (٥٥) (كمال الدين، ٣١٥؛ اعلام الوري، ٢، ص ٢٣٠.
- (٥٦) (سوره بقره، آيه ٢٥٩.
- (٥٧) (كمال الدين، ٣١٧/٢؛ اعلام الوري، ٢، ص ٢٢١.
- (٥٨) (يظهر به دين الحق على الدين كله.
- (٥٩) (سوره يونس، آيه ٤٨؛ انبياء، ٣٨.
- (٦٠) (كمال الدين، ١، ص ٣١٧؛ مقتضب الاثر، ص ٢٣، عيون اخبار الرضا (عليه السلام)، ج ١، ص ٦٨؛ نور الثقلين، ٢، ص ٢١٢.
- (٦١) (كتاب الغيبة (نعماني)، ٨٦، د ١٧؛ بحار الانوار، ٢٤، ص ٢٤١، د ٤٠ و ج ٣٦، ص ٣٩٣، د ٩ و ١٣٩/٥١؛ عوالم العلوم، ٢٤٧/١٥/٣، ٩.
- (٦٢) (كتاب الغيبة (نعماني)، ٩٤، ٢٥؛ الخصال ١٩، ١٢، ٤١٩، ٥٠، ٤٨٠؛ مناقب ابن شهر آشوب، ٢٩٦/١؛ بحار الانوار، ٣٩٢، ٣/٣٦، ٣٩٥، و ص ٣٩٥، ج ١٠.
- (٦٣) (كتاب الغيبة (نعماني)، ص ٢٨٩٦؛ بحار الانوار، ٣٦/٣٩٥، ج ١١؛ عوالم العلوم، ٣/١٥/١١، ٢٦٨.
- (٦٤) (الغيبة (نعماني)، ١٧٩ - ١٨٠؛ اثبات الوصية، ص ٢٢٧؛ بحار الانوار، ج ٥١، ص ٣٨ (به نقل از كتاب الغيبة نعماني؛ كفاية الأثر، ص ٢٨٠.
- (٦٥) (كمال الدين، ١، ص ٣٣٣.
- (٦٦) (كمال الدين، ٢، ص ٣٣٤؛ اثبات الهداة، ٣، ص ٤٧٠ (به نقل از كمال الدين).
- (٦٧) (كتاب الغيبة (نعماني)، ص ٩، د ٢١؛ بحار الانوار، ج ٣٦، ص ٤٠١؛ عوالم العلوم، ٣/١٥/٢٧٥، ح ١٣ و ج ٢١ ص ٣٣.
- (٦٨) (كمال الدين، ١، ص ٢٣٨، ٢٣٠. و ص ٣٣٣، اعلام الوري ج ٢، ص ٢٣٤. كشف الغمه، ج ٣، ص ٣١٣ به نقل از اعلام الوري؛ اثبات الهداة، ج ٣، ص ٤٦٩؛ بحار الانوار، ج ٥١، ص ٣٢.

- ۶۹(کمال الدین، ۲، ص ۳۵۹؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۳۱؛ الغیبه (نعمانی)، ص ۱۰۴؛ علل الشرائع، ۱/۲۴۴؛ کفایه الاثر، ص ۲۶۴ (با تفاوت اندک).
- ۷۰(در بعضی منابع: بحتنا.
- ۷۱(کمال الدین، ۲، ص ۳۶۱؛ کفایه الاثر، ۲۶۵؛ اعلام الوری، ۲، ص ۲۴۰؛ البحار، ۵۱، ص ۱۵۱ به نقل از کمال الدین.
- ۷۲(روضه الواعظین ۲۹۱؛ بحار، ۵۳، ص ۳۰۳.
- ۷۳(کمال الدین، ۲، ص ۳۷۶؛ اعلام الوری، ۲، ص ۲۴۱؛ کشف الغمه، ۳، ص ۳۱۴؛ الصراط المستقیم، ۲، ص ۱۲۹؛ اثبات الهداه، ۳، ص ۴۷۸؛ حلیه الابرار، ۲، ۵۸۴، بحار الانوار، ۵۲، ص ۳۲۲.
- ۷۴(کمال الدین، ۲، ص ۴۸۰؛ عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ۱، ص ۲۷۳؛ علل الشرائع، ۲۴۵؛ اثبات الهداه، ۳، ص ۴۵۶.
- ۷۵(از قصیده تائیه دعبل است درباره آن نک: تعلیقات نقض، تعلیقه ۱۰۱ (ج ۲، ص ۹۰۲ - ۹۲۴) بر این قصیده شروح فراوانی نوشته شده است.
- ۷۶(کمال الدین، ۲، ص ۳۷۲؛ البحار، ۴۹، ص ۲۳۷؛ به نقل از عیون اخبار الرضا (علیه السلام)؛ عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۲، ص ۲۶۵ باب ۶۶، ح ۳۵؛ کفایه الاثر، ۲۷۱؛ فرائد السمطین، ۲، ص ۳۳۷.
- ۷۷(کمال الدین، ۳۷۷؛ کفایه الاثر، ۲۸۱؛ اعلام الوری، ۲، ص ۲۴۲.
- ۷۸(کمال الدین، ۳/۳۷۸؛ کفایه الاثر، ۲۸۳؛ اعلام الوری، ۲، ص ۲۴۳.
- ۷۹(حدیث عرض دین در منابع بسیاری آمده است نک: کمال الدین، ۲، ص ۲۷۹۳۸۰ -؛ توحید صدوق، ص ۸۱، ب ۲.
- ۸۰(در منابع: بعد عین.
- ۸۱(کمال الدین: ج ۱، ص ۳۸۴؛ الخرائج، ۳، ص ۱۷۴؛ الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۳۱؛ اثبات الهداه، ج ۱، ص ۱۱۳، وج ۳، ص ۴۷۹؛ ینابیع المعاجز، ۱۷۴؛ مدینه المعاجز، ۵۹۸؛ بحار الانوار، ۵۲، ص ۲۳.
- ۸۲(کمال الدین، ۲، ص ۴۰۸؛ کفایه الاثر، ۲۹۰ - ۲۹۱ (با تفاوت اندک)؛ حلیه الابرار، ۲۶، ص ۵۵۲؛ بحار الانوار، ۵۶، ص ۱۶۱.
- ۸۳(کمال الدین، ۲، ص ۴۰۹، ج ۸؛ کفایه الاثر، ۲۹۵؛ روضه الواعظین، ۲۵۷.
- ۸۴(سوره عنکبوت، آیه ۶۹.
- ۸۵(کمال الدین، ۴۰۹، ج ۹؛ کفایه الاثر، ۲۹۶.
- ۸۶(کمال الدین، ص ۲۸۶؛ کفایه الاثر، ص ۶۶؛ العدد القویه، ص ۷۰.
- ۸۷(کمال الدین، ۱، ص ۲۸۶؛ نور الثقلین، ج ۲، ص ۵۰۵؛ اثبات الهداه، ج ۲، ص ۴۶۰ - ۴۶؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۷۲.
- ۸۸(کمال الدین، ج ۱، ص ۲۸۷ - ۲۸۸؛ اثبات الهداه، ۳، ص ۴۶۱؛ غایه المرام، ص ۲۹۱؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۷۳.
- ۸۹(کمال الدین، ۱، ص ۲۸۷؛ اعلام الوری، ۳۹۹، باب ۲، فصل ۲ به نقل از کمال الدین؛ فرائد السمطین، ۲، ص ۳۳۵؛ بحار الانوار، ۵۱، ص ۷۲ از کمال الدین.
- ۹۰(کمال الدین، ۲۸۸؛ الفقیه، ۴، ص ۳۶۵.

- ٩١ (سوره بقره، آیه ٢).
- ٩٢ (بحار الانوار، ٣٦، ص ٢٠٤؛ كفاية الاثر، ص ٥٧؛ المحجّة، ص ١٤٩).
- ٩٣ (بحار الانوار، ٥٢، ص ١٤٤، ج ٩٢، ص ١٥).
- ٩٤ (كمال الدين، ٤١١).
- ٩٥ (الكافي، ج ١، ص ٣٣٥؛ مرآة العقول، ٤، ص ٢٥).
- ٩٦ (كافي، ١، ص ٣٣٥).
- ٩٧ (بحار الانوار، ج ٥١، ص ١٠٩ - ١١٠).
- ٩٨ (مقتضب الاثر، ٣١؛ بحار الانوار، ج ٥١، ص ١١٠، از مقتضب الاثر؛ اثبات الهداة، ج ٣، ص ٦٠٩).
- ٩٩ (در بحار الانوار: انا وابنائى).
- ١٠٠ (بحار الانوار، ٥١، ص ١١٢).
- ١٠١ (اعلام الورى، ج ٢، ص ٢٥٩؛ غيبة النعماني، ٧/١٧٢).
- ١٠٢ (كمال الدين، ج ١، ص ٣٢٠ و ٣١٩؛ مختصر اثبات الرجعة، ٨؛ اثبات الهداة، ١، ص ٥١٤ ب ٩).
- ١٠٣ (كمال الدين، ج ١، ص ٣٢٣ - ٣٢٢؛ بحار الانوار، ج ٥١، ص ١٣٥).
- ١٠٤ (كمال الدين، ص ٣٢١؛ اعلام الورى، ٢، ص ٢٣١).
- ١٠٥ (كمال الدين، ص ٣٢٢ و ٥٢٤).
- ١٠٦ (سوره عنكبوت، آيه ١٤).
- ١٠٧ (نيز نك: تفسير كشاف، ٣/٢٠٠؛ تفسير قرآن العظيم از ابن كثير، ٣/٤١٨؛ زاد المسير، از ابن جوزى، ٢٦١/٦).
- ١٠٨ (كمال الدين، ج ١، ص ٣٢٧).
- ١٠٩ (سوره صافات، آيه ١٤٤).
- ١١٠ (سوره قصص، آيه ٥).
- ١١١ (نساء، آيه ١٥٧).
- ١١٢ (سوره تكوير، آيه ١٥ - ١٦).
- ١١٣ (در كتاب الغيبة طوسى چاپ مؤسسه معارف اسلامى: يبدو كالشهاب الوقاد).
- ١١٤ (كتاب الغيبة، ص ١٥٩؛ بحار، ٥١، ص ٥١، ج ٣٦ از كتاب غيبة، كمال الدين، ٣٢٤، ج ١؛ الغيبة (نعماني)، ٧/١٥٠، اثبات الهداة، ٣، ص ٤٤٥، ج ٣٣؛ الكافي، ٣٤١، ج ٣٤، تأويل الآيات، ٢، ص ٧٦٩، ج ١٦؛ البرهان، ٤/٤٣٣؛ المحجّة، ٢٤٤ - ٢٤٥؛ نور الثقلين، ٥، ص ١٧٥ (به نقل از پاورقى كتاب الغيبة).
- ١١٥ (القاموس المحيط، ج ٢، ص ٣٠٨).
- ١١٦ (سوره ملك، آيه ٣٠).
- ١١٧ (كمال الدين، ج ١، ص ٣٢٥، باب ٣٢، ج ٣؛ تفسير صافى، ج ٥، ص ٢٠٦ به نقل از كمال الدين؛ تفسير نور الثقلين، ج ٥، ص ٣٨٧، ج ٤١).
- ١١٨ (أن يناديهم).
- ١١٩ (كمال الدين، ج ١، ص ٣٣٠ ب ٣٢/١٥).
- ١٢٠ (كافي، ج ١، ص ٣٣٦ - ٣٣٦، ج ١؛ كتاب الغيبة (نعماني)، ص ١٦٩؛ اثبات الهداة، ج ٣، ص ٤٤٢).
- ١٢١ (درباره مثال ياد شده نك: المستقصى، ج ٢، ص ٨٢).

- ۱۲۲) (الكافي، ۱، ص ۳۳۶ - ۳۳۷؛ كمال الدين، ۱، ص ۱۴۴، ح ۱۱؛ اثبات الهداء، ۴۴۲/۳ - ۴۴۳، ب ۳۲ ح ۱۷.
- ۱۲۳) (كمال الدين، ۲، ص ۳۳۹ و ۳۳۷؛ الكافي، ۱، ص ۳۳۲؛ بحار، ۵۲، ص ۹۴.
- ۱۲۴) (الكافي، ۱، ص ۳۳۳؛ كمال الدين، ۲، ۶۴۵ - ۶۴۶؛ بحار، ۵۲، ص ۱۲۷ - ۱۲۸.
- ۱۲۵) (الكافي، ۱، ص ۳۳۷ و ۳۳۸ ح ۹؛ كنز الفوائد، ۱، ص ۳۷۴؛ كتاب الغيبة (نعماني)، ۱۶۶، (با تفاوت).
- ۱۲۶) (سوره اسراء، آيه ۱۳.
- ۱۲۷) (كتاب الغيبة (شيخ طوسي)، ۱۶۹، ح ۱۲۹، بحار الانوار، ۵۱، ص ۲۰۸.
- ۱۲۸) (كمال الدين، ۲، ص ۳۵۳ - ۳۵۷؛ كتاب الغيبة (شيخ طوسي) از ص ۱۶۷ تا ۱۷۳؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ۲۱۹؛ اثبات الهداء، ۳، ص ۴۷۵، ح ۱۱۲.
- ۱۲۹) (از باب نمونه نك: ربيع الابرار، ج ۱، ص ۳۹۷، قصص الانبياء ثعلبي، ۱۹۸ و ۲۳۰؛ تهذيب الاسماء واللغات، ۱، ص ۱۷۷؛ البرهان على صحة طول عمر الامام صاحب الزمان (عليه السلام) از كراچكي.
- ۱۳۰) (در صورتی که مضمون چند خبر یکی ولی قالب الفاظ آنها متفاوت باشد تواتر معنوی گفته می شود.
- ۱۳۱) (سوره كهف، آيه ۶۴.
- ۱۳۲) (نك: حيوة القلوب، ج ۱، ص ۷۳۶ به بعد، قصص الانبياء جزائری (ترجمه) ۴۱۸ به بعد.
- ۱۳۳) (نامش محمد فرزند عبد الكريم، تخلص شعريش «نعيم» معروف به ميرزا نعيم است، در باره اونك: احسن التقويم يا گلزار نعيم.
- ۱۳۴) (كمال الدين، ج ۲، ص ۱۲/۶۵۲؛ منتخب الانوار المضيئة، ص ۳۸؛ اثبات الهداء، ج ۳، ص ۷۲۲. بحار الانوار، ۵۲، ص ۲۸۵.
- ۱۳۵) (اغتيال او مات الخ.
- ۱۳۶) (كمال الدين، ۲، ص ۳۷۰؛ الكافي، ۳۴۱، ۲۵/۱.
- ۱۳۷) (كمال الدين، ۳۷۷؛ كفاية الاثر، ۲۸۱؛ اعلام الوری، ۲، ص ۲۴۲.
- ۱۳۸) (سوره تكوير، ۱۵ - ۱۶.
- ۱۳۹) (كمال الدين، ۳۳۰؛ تفسير صافي، ۵، ص ۲۹۲؛ اثبات الهداء، ۳، ص ۴۶۹.
- ۱۴۰) (القاموس المحيط، ۱، ص ۳۰۴. از عبارت يقوم كه «يحيى» نفرموده معلوم می شود كه از يموت معنی حقيقي مراد نيست وكذلك در صاحب الحمار فرموده: ثم بعثه، نفرموده: ثم أقام، پس مثل او هم نيست.
- «مؤلف»
- ۱۴۱) (المناقب، ج ۱، ص ۲۵۲؛ بحار، ۳۶، ص ۳۰۱.
- ۱۴۲) (در متن انهم.
- ۱۴۳) (الغيبة (نعماني)، ص ۱۸۰، بحار الانوار، ۵۱، ص ۱۵۵، ح ۷.
- ۱۴۴) (ميرزا نعيم بهائي مقصود است.
- ۱۴۵) (اعلام الوری، ۲، ص ۲۸۸؛ الإرشاد (مفيد)، ۲، ص ۳۸۳؛ المستجد، ۵۵۷؛ روضة الواعظين، ۲۶۴؛ كشف الغمه، ج ۲، ص ۲۵۴ - ۲۵۵؛ إثبات الهداء، ج ۳، ص ۵۲۷؛ بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۳۰ به نقل از ارشاد.
- ۱۴۶) (النهاية، ۲، ص ۱۰۱؛ مجمع البحرين، ۱، ص ۵۷۷.
- ۱۴۷) (كمال الدين، ۶۶؛ كفاية الاثر، ۱۵.

- ۱۴۸) (القاموس المحيط، ج ۱، ص ۵۵۰ - ۵۵۱.
- ۱۴۹) (مجمع البحرين، ج ۱، ص ۲۵۷.
- ۱۵۰) (التهذيب، ج ۱۵۴/۶؛ اثبات الهداء، ج ۳، ص ۴۵۴؛ وسائل الشیعة، ۱۱، ص ۵۷؛ بحار الانوار، ۵۲، ص ۳۸۱.
- ۱۵۱) (اعلام الوری، ۲، ص ۲۸۹؛ الارشاد، ۲، ص ۳۸۲؛ روضة الواعظین، ۲۶۵.
- ۱۵۲) (بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۷۴.
- ۱۵۳) (بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۳.
- ۱۵۴) «(أضافة)» از اعلام الوری.
- ۱۵۵) (در اعلام الوری، طبع مؤسسه آل البيت (عليهم السلام): المازيب.
- ۱۵۶) (اعلام الوری، ۲، ص ۲۹۱.
- ۱۵۷) (کمال الدین، ۲، ص ۶۷۱؛ البحار، ۵۲، ص ۳۷۱ و ۳۰۹.
- ۱۵۸) (الکافی، ۱، ص ۳۶۸؛ تفسیر نور الثقلین، ۲، ص ۵۱۰ به نقل از کافی.
- ۱۵۹) (تفسیر عیاشی، ۲، ص ۲۱۸، ح ۶۹. بحار.
- ۱۶۰) (بحار، نک: ینابیع المودة، ج ۲، ص ۲۹۵؛ فرائد السمطين، ۲، ص ۳۱۲.
- ۱۶۱) (سوره اعراف، آیه ۱۴۲.
- ۱۶۲) (تفسیر عیاشی، چاپ مؤسسه بعثت، ج ۲، ص ۱۳۶؛ بحار الانوار، ۵۲، ص ۱۰۶ و ۹۲، ص ۲۸۳.
- ۱۶۳) (امثال احمد بن علی بن کلثوم، اسحاق بن محمد بن بصری، جعفر بن معروف ونصر بن صباح. نک: مقدمه تفسیر عیاشی، ص ۱۵.
- ۱۶۴) (رجال النجاشی، ص ۳۵۰، ش ۹۴۴؛ الخلاصة، ۳۷/۱۴۵، (منشورات شریف رضی).
- ۱۶۵) (الغیبة (نعمانی)، ۲۸۸؛ الغیبة (طوسی)، ۲۰۲؛ اثبات الهداء، ۳، ص ۵۰۹ - ۵۱۰؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۱ و ج ۵۲، ص ۹۸.
- ۱۶۶) (الکافی، ج ۱، ص ۳۳۰.
- ۱۶۷) (الکافی، ۱، ص ۲، ص ۳۳۲؛ کمال الدین، ۲، ص ۴/۶۴۸؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۳ ح ۸ به نقل از کافی.
- ۱۶۸) (بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۹/۳۳؛ کمال الدین، ۲، ص ۴۸۳؛ شرعة التسمیة، ص ۵۹.
- ۱۶۹) (کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۳؛ معادن الحکمة، ۲، ص ۳۰۹؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۳.
- ۱۷۰) (نک: کمال الدین، ۲، ص ۴۷۵؛ الخرائج، ج ۲، ص ۱۱۰۱ - ۱۱۰۴؛ بحار الانوار، ۵۰، ص ۳۳۲.
- ۱۷۱) (کتاب الغیبة (طوسی)، ۲۸۱.
- ۱۷۲) (کلمه پارقلیطا سریانی است از اصل یونانی پریقلیطوس به معنای بسیار ستوده و پسندیده مشتق شده و عربی آن محمد یا احمد خواهد شد. انیس الاعلام فی نصره الاسلام، ج ۱، ص ۱۳.
- ۱۷۳) (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۱۷، به نقل از کمال الدین، ص ۴/۴۸۳؛ اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۷۱.
- ۱۷۴) (در بعضی منابع به جای «عنی»، عین آمده است. نک: کمال الدین، ۲، ص ۳۸۴؛ اثبات الهداء، ۱، ص ۱۱۳، ج ۳، ص ۴۷۹؛ مدینه المعاجز، ۵۸۹؛ تبصرة الولی، ۷۷۷.
- ۱۷۵) (معنای آن گذشت.
- ۱۷۶) (از باب نمونه نک: تبصرة الولی؛ بحار الانوار؛ الزام الناصب.
- ۱۷۷) (نک: استدلالیه حضرت میرزا نعیم از صفحه ۲ به بعد.

- ۱۷۸) استدلالیه، ص ۲ - ۳.
- ۱۷۹) همان، ص ۲ و ۳.
- ۱۸۰) (از باب نمونه نک: البرهان کراچکی، المعمرون والوصایا از سجستانی
- ۱۸۱) (بیان از علی محمد باب است که محتوی احکام و دستوره‌های اوست.
- ۱۸۲) (تألیف میرزا حسینعلی نوری (بهاء الدوله) است.
- ۱۸۳) (نک: کتاب های ایقان، ص ۷۱ و بدیع، ص ۳۳۸ والواح بعد از اقدس، ص ۱۱۵ و ۲۵۲ و ۱۰۲ و ۸۱ و اشراقات و مکاتیب عبد الهادی، ص ۳۳.
- ۱۸۴) (سوره انفطار، آیه ۱.
- ۱۸۵) (کتاب ایقان، مؤسسه ملی مطبوعات بهائی آلمان، هونمایم، آلمان، ص ۲۹.
- ۱۸۶) (همان، ص ۷۰.
- ۱۸۷) (همان، ص ۵۱.
- ۱۸۸) (فرائد، میرزا ابو الفضل گلپایگانی است که در ۷۳۱ صفحه منتشر شده است.
- ۱۸۹) (النحل، آیه ۴۳.
- ۱۹۰) (استدلالیه، ص ۲.
- ۱۹۱) (استدلالیه، ص ۲.
- ۱۹۲) (همان.
- ۱۹۳) (استدلالیه، ص ۳.
- ۱۹۴) (استدلالیه، از صفحه ۳ به بعد.
- ۱۹۵) (اضافه از استدلالیه.
- ۱۹۶) (مرادش آیه شریفه کل نفس ذائقة الموت است.
- ۱۹۷) (سوره فتح، آیه ۲۳.
- ۱۹۸) (مسند احمد، ج ۳، ص ۲۸۵؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۵۸؛ الحاوی للفتاوی، ج ۲، ص ۶۳؛ تلخیص المستدرک، ج ۴، ص ۵۵۸.
- ۱۹۹) (سوره اعراف، آیه ۳۴.
- ۲۰۰) (سوره مائده، آیه ۶۴.
- ۲۰۱) (فرائد السمطين، ج ۲، ص ۳۱۵؛ ۵۶۶؛ ینابیع الموده، ج ۳، ص ۳۸۵؛ البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، ج ۲، ص ۵۴۴؛ عقد الدرر: ط جمکران، ص ۴ و ۳۰.
- ۲۰۲) (نک: الشیعة والحاکمون، تألیف محمد جواد مغنیه؛ تتمه المنتهی از حاج شیخ عباس قمی.
- ۲۰۳) (نک: خدمات متقابل اسلام و ایران از علامه شهید مرتضی مطهری.
- ۲۰۴) (استدلالیه، ص ۱۹ به بعد.
- ۲۰۵) (استدلالیه، ص ۲۰.
- ۲۰۶) (همان، ص ۲۱.
- ۲۰۷) (همان.
- ۲۰۸) (همان.

- (۲۰۹) محمد رضا امامی مدرس خاتون آبادی از دانشمندان قرن دوازدهم هجری است.
- (۲۱۰) (معنای تواتر معنوی گذشت.
- (۲۱۱) (بزرگان گفته اند: حدیث متواتر در اصطلاح محدثین به حدیثی گفته می شود که ناقلان آن، به گونه ای باشند که به هیچ وجه احتمال توافق آنها بر جعل و دروغزنی داده نشود.
- (۲۱۲) (استدلالیه، ص ۲۲.
- (۲۱۳) (بحار الانوار، ۵۱، ص ۲۲؛ الغیبه (طوسی) ۲۴۶.
- (۲۱۴) (استدلالیه، ۲۳.
- (۲۱۵) (استدلالیه، ص ۲۴.
- (۲۱۶) (اضافه از استدلالیه، ص ۲۵.
- (۲۱۷) (وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۵۱۰ ح ۱ به نقل از المحاسن، ص ۲۳۱.
- (۲۱۸) (استدلالیه، ص ۲۵.
- (۲۱۹) (الوسائل، ج ۱۸، ص ۱۰۱ به نقل از کمال الدین، باب التوقیع.
- (۲۲۰) (وی از اصحاب امام حسن عسکری (علیه السلام) بود که بعد از وفات آن حضرت، ادعای مرتبه و مقام ابو جعفر بن عثمان را نمود و گفت: من صاحب (نایب) امام زمانم نک: غیبت (طوسی)، ۳۸۹.
- (۲۲۱) (نک: کتاب الغیبه (طوسی) ۳۹۸؛ اختیار معرفه الرجال، ج ۲، ص ۵ - ۸؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۷، ص ۲۲۹؛ فرق الشیعه، ۱۰۳.
- (۲۲۲) (در باره نصیریہ نک: فرهنگ فرق اسلامی، ص ۴۴۲.
- (۲۲۳) (خاندان بنی بسطام یکی از خاندانهای قدیم بوده اند که در دستگاه خلافت خلفای بغداد و امرای اطراف در جزء کتاب و دیوان عهده دار پاره ای مشاغل شده اند. نک: خاندان نوبختی، ص ۲۳۲.
- (۲۲۴) (کتاب الغیبه (طوسی)، ۴۰۵. بحار الانوار، ۵۱، ص ۳۷۱ - ۳۷۳.
- (۲۲۵) (وی ابا علی محمد بن مقله است که خط عربی را احداث کرد و خط را از کوفی به عربی نقل کرد و مدتی وزیر شد.
- (۲۲۶) (در سال ۳۲۲. ظاهراً ۳۲۳ که در بعضی منابع آمده صحیح نباشد. نیز نک: تنقیح المقال، ۱۵۶/۳ - ۱۵۷ ش ۱۱۱۴. تحفه الاحباب، ۴۷۱.
- (۲۲۷) (آیه شریفه «فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ. إِلَّا إِبْلِيسَ» (سوره حجر، آیه ۳۰ و ۳۱) و آیه شریفه «لَأُقَدِّنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ» (سوره اعراف، آیه ۱۶).
- (۲۲۸) (نک: بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۷۴ والغیبه (طوسی)، ص ۴۰۷.
- (۲۲۹) (یکی از نواب خاص امام زمان (عج) که در سال ۳۲۶ به رحمت ایزدی پیوست.
- (۲۳۰) (نک: کتاب الغیبه (طوسی)، ۴۰۶.
- (۲۳۱) (بحار الانوار، ۵۱/۳۷۴.
- (۲۳۲) (در الکامل: الالهیه.
- (۲۳۳) (الکامل فی التاریخ، تحقیق مکتب التراث، چاپ مؤسسه التاریخ العربی، ج ۵، ص ۱۶۵.
- (۲۳۴) (همان، ص ۱۶۷.